

مجموعه مقالات

جلد اول

گروهی از نویسندگان-
مجموعه مقالات جلد اول / گروهی از نویسندگان.-

قم: زائر، ۱۳۸۸

۳۲۰ ص. ۹-۱۱۳-۱۸۰-۹۶۴-۹۷۸

کتابنامه بصورت زیرنویس.

[مجموعه آثار کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی؛ اثر شماره: ۱۷]

۱. قمی، علی بن ابراهیم، قرن ۳ ق- کنگره‌ها.

۲. محدثان شیعه، قرن ۳ ق. الف. کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی

۳ ۸۴ ق ۱۱۶ BP



مجموعه آثار کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی (ه)

شماره: ۱۷

پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی آستانه مقدسه

عنوان:	مجموعه مقالات جلد اول
مؤلف:	گروهی از نویسندگان
ناشر:	انتشارات زائر
چاپخانه:	زائر
صفحه بندی:	فیض الله
نوبت چاپ:	اول / زمستان ۱۳۸۸
شمارگان:	۲۰۰۰ نسخه
قیمت:	۳۵۰۰ تومان
شابک:	۹-۱۱۳-۱۸۰-۹۶۴-۹۷۸

کلیه حقوق برای پژوهشکده علامه طباطبائی^(ه) محفوظ است.

مرکز پخش: قم / چهارراه شهداء / انتشارات زائر

تلفن: ۷۷۴۲۵۱۹- ص.پ: ۳۵۹۷-۳۷۱۸۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

شرح حال شیخ علی بن ابراهیم قمی رحمته الله محمود ارگانی بهبهانی حائری.....	۱۳
پدر مترجم.....	۱۳
شرح حال علی بن ابراهیم قمی.....	۱۴
قم مقدسه.....	۱۶
نامه امام حسن عسکری علیه السلام	۱۷
استاد علی بن ابراهیم قمی رحمته الله	۲۰
شاگردان علی بن ابراهیم قمی.....	۲۱
تألیفات علی بن ابراهیم.....	۲۲
مختصر تفسیر القمی.....	۲۳
مقبیره مترجم.....	۲۴
علی القمی سبط هاشم جش ثقه ثبت من الاعاظم.....	۲۵
مصادر و مسانید کتاب شرح حال شیخ علی بن ابراهیم قمی.....	۲۵
زندگی نامه آقا بابایی و خانم قاسمی نژاد.....	۲۸
فرزندان علی بن ابراهیم عبارتند از:.....	۳۱
اساتید علی بن ابراهیم.....	۳۲
شاگردان علی بن ابراهیم.....	۳۲
پرواز به بی کران.....	۳۳
آثار و تألیفات علی بن ابراهیم.....	۳۳

تفسیر قمی از دیدگاه‌های مختلف.....	۳۵
پیشینه چاپ تفسیر قمی.....	۳۶
نگاه ارزشی به تفسیر قمی.....	۳۷
تفسیر نور با نور.....	۴۰
دیدگاه‌های مختلف پیرامون تفسیر علی بن ابراهیم.....	۴۱
تفسیر قمی در ترازوی نقد اجمالی.....	۴۲
مکتب تفسیری علی بن ابراهیم قمی.....	۴۳
روش تفسیری علی بن ابراهیم قمی.....	۴۴
محتوای روایات در تفسیر قمی.....	۴۵
فهرست و منابع.....	۴۹
بررسی وثاقت ابراهیم بن هاشم قمی	
فریبا شهیدی فر.....	۵۱
چکیده.....	۵۱
مقدمه.....	۵۲
مفهوم شناسی واژگان و مصطلحات کلیدی.....	۵۳
ابراهیم بن هاشم و دیدگاه علما و محدثین.....	۵۵
کتاب نامه.....	۶۵
پژوهشی سندی و محتوایی در «تفسیر القمی»	
علی اکبر بابایی.....	۶۷
مؤلف.....	۶۸
تحقیق.....	۷۴
اشکال.....	۷۶
پاسخ.....	۷۷
ثمره تحقیق.....	۸۰
اجتهادی - روایی بودن «تفسیر القمی».....	۸۲
مکتب تفسیری مؤلف.....	۸۶
ارزیابی.....	۹۰
روش تفسیری مؤلف.....	۹۱



۹۳.....	بررسی.....
۹۷.....	محتوای تفسیر.....
۱۰۰.....	ارزیابی سند روایات.....
۱۰۶.....	ارزیابی محتوای روایات.....
۱۱۳.....	بررسی آرای تفسیری.....
۱۱۹.....	نتیجه گیری.....
۱۱۹.....	منابع.....
۱۲۲.....	تشکیک در انتساب مقدمه تفسیر قمی
۱۲۲.....	پوران میرزایی.....
۱۲۲.....	تفاوت‌های میان مقدمه و متن تفسیر منسوب به قمی.....
۱۲۳.....	مقدمه کتاب تفسیر منسوب به قمی.....
۱۲۷.....	عبارات ارجاعی در مقدمه کتاب.....
۱۲۷.....	متن مقدمه تفسیر قمی.....
۱۲۸.....	متن رساله‌ی نعمانی.....
۱۳۰.....	نگارنده مقدمه کتاب.....
۱۳۱.....	تفاوت‌های میان احادیث علی بن ابراهیم در مقدمه با متن.....
۱۳۷.....	نکته اول.....
۱۳۹.....	نکته دوم.....
۱۴۰.....	منابع.....
۱۴۱.....	نقد نظریه توثیق عام تفسیر منسوب به قمی
۱۴۱.....	پوران میرزایی.....
۱۴۳.....	بررسی نظریه توثیق عام مشایخ تفسیر قمی.....
۱۴۶.....	بررسی شرح حال رجالی راویان تفسیر قمی.....
۱۴۶.....	راویان ضعیف.....
۱۵۴.....	راویان سنی مذهب.....
۱۵۵.....	راویان شیعی غیر امامی.....
۱۵۶.....	راویان مجهول.....
۱۵۸.....	اسامی راویان مجهول اسناد سایر مشایخ بدین شرح است:

۱۶۱.....	خاتمه.....
۱۶۱.....	منابع.....
۱۶۳.....	مهدی حسینیان قمی.....
۱۶۳.....	دفاع از تفسیر روائی علی بن ابراهیم.....
۱۶۳.....	مقدمه.....
۱۷۰.....	شبهات مطرح شده درباره تفسیر علی بن ابراهیم.....
۱۷۲.....	پاسخ چهار شبهه نخست.....
۱۷۴.....	پاسخ به شبهه پنجم.....
۱۷۵.....	پاسخ به شبهه ششم.....
۱۷۵.....	پاسخ به شبهه هفتم.....
۱۷۶.....	پاسخ به شبهه هشتم.....
۱۷۷.....	پاسخ به آخرین شبهه.....
۱۷۸.....	کتاب نامه.....
۱۷۹.....	علل وقوع جنگ‌های عصر نبوی ﷺ در تفسیر علی بن ابراهیم قمی علیه السلام سید علی نقی میر حسینی.....
۱۷۹.....	مقدمه.....
۱۸۰.....	علی بن ابراهیم قمی علیه السلام در یک نگاه.....
۱۸۲.....	جایگاه تفسیر قمی.....
۱۸۴.....	دور نمایی کلی، از حوادث تاریخی تفسیر.....
۱۸۴.....	۱. تاریخ و قصص انبیاء.....
۱۸۴.....	۲. تاریخ اسلام.....
۱۸۵.....	جدول مشخصات مهم ترین جنگ های عصر نبوی ﷺ.....
۱۸۶.....	تعداد جنگ ها و غزوات رسول خدا ﷺ.....
۱۸۶.....	۱. بدر.....
۱۸۷.....	علت وقوع.....
۱۹۲.....	۲. احد.....
۱۹۲.....	علت وقوع.....
۱۹۵.....	۳. احزاب (خندق).....



علت وقوع.....	۱۹۶
۴. خیر.....	۱۹۸
علت وقوع.....	۱۹۹
۵. ذات السلاسل.....	۲۰۲
علت وقوع.....	۲۰۳
۶. فتح مکه.....	۲۰۷
علت وقوع.....	۲۰۸
۷. جنگ حنین.....	۲۱۲
علت وقوع.....	۲۱۳
۸. جنگ تبوک.....	۲۱۷
علت وقوع.....	۲۱۸
کتاب نامه.....	۲۲۳
اسرائیلیات در تفسیر قمی	۲۲۶
رقیه یوسفی	۲۲۶
چکیده.....	۲۲۶
معناشناسی اسرائیلیات.....	۲۲۷
اسرائیلیات در تفسیر قمی.....	۲۲۸
۱. داستان خلقت حوا عَلَيْهَا السَّلَام	۲۳۱
نقد و بررسی.....	۲۳۱
۲. افسانه شرک آدم و حوا عَلَيْهَا السَّلَام	۲۳۴
نقد و بررسی.....	۲۳۵
۳. داستان حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام	۲۳۷
نقد و بررسی.....	۲۳۸
۴. داستان ایوب نبی عَلَيْهِ السَّلَام	۲۴۰
نقد و بررسی.....	۲۴۱
۵. داستان حضرت داوود عَلَيْهِ السَّلَام	۲۴۵
نقد و بررسی.....	۲۴۶

۲۴۹.....	۶. داستان حضرت سلیمان علیهم السلام
۲۴۹.....	نقد و بررسی
۲۵۳.....	۷. داستان زینب بنت جحش
۲۵۴.....	نقد و بررسی
۲۵۶.....	نتیجه گیری
۲۵۶.....	فهرست منابع
۲۵۹.....	بررسی آیات محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، عام و خاص در تفسیر قمی فاطمه گل باغی
۲۵۹.....	چکیده
۲۵۹.....	مقدمه
۲۶۰.....	هدف
۲۶۰.....	روش تحقیق
۲۶۰.....	محکم و متشابه
۲۶۱.....	تعریف محکم و متشابه
۲۶۱.....	الف) تعریف محکم
۲۶۲.....	ب) تعریف متشابه
۲۶۴.....	نسخ
۲۶۴.....	الف) تعریف لغوی
۲۶۴.....	ب) تعریف اصطلاحی
۲۶۴.....	ج) ارکان نسخ
۲۶۵.....	د) شروط نسخ
۲۶۵.....	هـ) آیات ناسخ و منسوخ
۲۶۶.....	نتیجه گیری
۲۶۷.....	کتاب نامه
۲۶۸.....	علی بن ابرهیم بن هاشم قمی زهرا کفائی جلیلی فر
۲۶۸.....	مقدمه
۲۷۶.....	منابع



الرجعة والامام القائم عليه السلام في تفسير علي بن ابراهيم عليه السلام مهدي مهدي پور..... ۲۷۸

سورة آل عمران.....	۲۷۸
سورة النساء.....	۲۷۹
سورة المائدة.....	۲۸۰
سورة الانعام.....	۲۸۱
سورة الأعراف.....	۲۸۳
سورة التوبة.....	۲۸۴
سورة يونس.....	۲۸۴
سورة هود.....	۲۸۵
سورة الرعد.....	۲۸۶
سورة إبراهيم.....	۲۸۶
سورة النحل.....	۲۸۷
سورة الإسراء.....	۲۸۸
سورة الكهف.....	۲۸۹
سورة طه.....	۲۸۹
سورة الأنبياء.....	۲۹۱
سورة الحج.....	۲۹۲
سورة النور.....	۲۹۴
سورة الفرقان.....	۲۹۵
سورة الشعراء.....	۲۹۵
سورة النمل.....	۲۹۶
سورة القصص.....	۲۹۹
سورة العنكبوت.....	۳۰۱
سورة السجدة.....	۳۰۱
سورة سبأ.....	۳۰۲

٣٠٤.....	سورة ص
٣٠٤.....	سورة الزمر
٣٠٥.....	سورة غافر
٣٠٦.....	سورة الشورى
٣٠٨.....	سورة الدخان
٣٠٩.....	سورة الفتح
٣١٠.....	سورة ق
٣١١.....	سورة الطور
٣١٢.....	سورة النجم
٣١٢.....	سورة القمر
٣١٣.....	سورة الصف
٣١٤.....	سورة المعارج
٣١٤.....	سورة الجن
٣١٥.....	سورة المدثر
٣١٦.....	سورة عبس
٣١٧.....	سورة الطارق
٣١٨.....	سورة الليل
٣١٨.....	سورة القدر
٣١٩.....	سورة البقرة
٣١٩.....	«استدراك»
٣٢٠.....	المآخذ

شرح حال شیخ علی بن ابراهیم قمی رحمته الله

شیخ محمود ارگانی بهبهانی هائری

پدر مترجم

صاحب کتاب الفهرست می نویسد: شیخ ابراهیم بن هاشم ابواسحاق قمی (پدر مترجم) اصالتاً از کوفه است، که در قم ساکن گردید و اولین کسی بود که احادیث کوفی ها را در قم منتشر کرد. گفته اند: ایشان به فیض زیارت حضوری ثامن الائمه [علیه آلاف التحية والثناء] مفتخر گردیده است. مشهورترین تألیفاتش کتاب القضاء لأمیرالمومنین علیه السلام و کتاب النوادر است. این دو کتاب را مرحوم شیخ مفید، احمد بن عبدون و حسین بن عبیدالله همگی از حسن بن حمزة علی بن عبدالله العلوی از علی بن ابراهیم بن هشام عن ابیه [رحمة الله علیهم اجمعین] خبر داده اند.^۱

۱. مجمع الرجال القهپائی، ج، ص ۷۹؛ فهرست شیخ طوسی، ص ۱۱ شماره ۶ و الفهرست، دانشگاه مشهد/ ۱۹، شماره ۳۱.

مرحوم شیخ ابراهیم بن هاشم ابواسحاق قمی از شاگردان مرحوم شیخ یونس بن عبدالرحمان و اصحاب امام علی بن موسی رضا علیه السلام بوده است.^۱ آورده اند که: آن بزرگوار ضمن درک و ملاقات امام هادی علیه السلام نقل حدیث می فرمودند.^۲

شرح حال شیخ علی بن ابراهیم قمی

ابی العباس احمد بن علی النجاشی کوفی اسدی (۳۷۲ - ۴۰۵ ق) درباره او می نویسد: ثقة فی الحدیث، ثبت، معتمد، صحیح المذهب، سمع فاکثر و کتاب هایی بسیار تألیف کرده است و اواسط عمر نابینا گردید.^۳

او استاد و از مشایخ اجازه روایی بسیاری از فقها و علما شیعه از جمله: شیخ محمد بن یعقوب کلینی، شیخ محمد بن علی بن بابویه (صدوق) است، که در فصل خود خواهد آمد. ان شاء الله.

و محقق داماد در رواشح، پدر شیخ بهایی، مجلسی، محقق اردبیلی، و علامه طباطبایی (بحر العلوم) نوشته اند: او ثقة و صحیح الحدیث است به چند جهت... و در مستدرک و جوهی برای توثیق او ذکر شده است.

از تاریخ تولد و رحلت علی بن ابراهیم دقیقاً اثری به دست نیامده ولی محرز گردیده که ایشان اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم در قید حیات بوده است. شیخ الطایفه مرحوم طوسی رحمته الله ایشان را از اصحاب امام هادی علیه السلام نوشته و

۱. رجال علامه حلی، ص ۴ باب ابراهیم، ح ۹.

۲. جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۸ شماره ۲۰۰.

۳. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۸۶ شماره ۶۷۸؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۶۰؛ کتاب الرجال برقی وابن داوود، ص ۲۳۷، به شماره ۹۹۸؛ منتهی المقال؛ چاپ آل البيت؛ ج ۴، ص ۳۲۴ به رقم ۱۹۲۸؛ معجم الرجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۲۱ به شماره ۷۸۳۰ و الذریعه، ص ۳۰۲، به شماره ۱۳۱۶.



مرحوم شیخ در کتاب شریف **عیون اخبار الرضا** علیه السلام می نویسد حمزه بن محمد بن جعفر در سال ۳۰۷ ق، از ایشان (مترجم) حدیث شنیده است. مترجم از فقها و محدثین ثقه و مورد اعتماد شیعه اثناعشری بوده، از مشایخ محمد بن یعقوب کلینی رحمته و بزرگانی دیگر است. مرحوم کلینی در کتاب **کافی** روایات فراوانی را از ایشان نقل کرده است. ایشان احادیث را بیش تر از مرحوم والد خود نقل می فرمود، که به واسطه چنین بزرگانی، از قم، حمد و ثنای فراوان شده است. افتخار شهر مقدس قم است. شیخ الطایفه مرحوم طوسی در کتاب شریف **الغیبه** می نویسد: امام صادق علیه السلام درباره قم می فرماید:

قم بلدنا و بلد شیعتنا مطهرة مقدسة قبلت ولایتنا اهل البيت لا یریدهم احد بسوء إلا عجلت عقوبته ما لم یخونوا اخوانهم فاذا فعلوا ذلك سلط الله علیهم جبارة سوء، اما انهم انصار قائمنا ورعاه حقنا، ثم رفع رأسه الى السماء و قال اللهم اعصمهم من كل فتنه ونجهم من هلكه.^۱

قم شهر ما و پیروان و شیعیان ما است؛ سرزمینی پاک و پاکیزه که ولایت ما اهل بیت [عصمت و طهارت علیهم السلام] را پذیرفته و به آن معتقد شده اند. هیچ کسی تصمیم سوء نیت به مردم ننماید، مگر این که بی درنگ، سزا خواهد دید؛ تا زمانی که به همدیگر و برادران ایمانی خیانت نکنند. که اگر خیانت نمایند، خداوند بر آنان بد ستمکارانی را مسلط خواهد فرمود. آن ها یاواران قائم ما و رعایت کننده حقوق ما خواهند بود. آن گاه سربارکشان را به جانب آسمان بلندکرد و فرمود: «خداوندا! آنان را از هر آشوب و گرفتاری و مصائب حفظ فرما و از هر مرگ و نیستی نگهدار.»

برتری قم بر سایر شهرها بر کسی پوشیده نیست؛ زیرا آفتاب آمد دلیل آفتاب.

۱. کتاب الغیبه، شیخ طوسی؛ والکنی والألقاب، شیخ عباس قمی ج ۳، ص ۸۷.

قم، مرکز دانش های امامان معصوم علیهم السلام است و شخصیت هایی علمی همانند زکریا بن آدم و عیسی بن عبدالله، ابی جریر، زکریا بن ادريس، ابراهیم ابی علی و... از بزرگان این دیارند. مرحوم شیخ الطایفه و نجاشی و... مرقوم فرموده اند: اینان احادیث کوفی ها را برای نخستین بار در قم منتشر کرده اند.

قم مقدس

و چون مترجم و پدرش را پس از کوچ از کوفه به قم، اهل این دیار و قمی دانسته اند. لذا طرداً للباب در عظمت و اهمیت آن شهر مقدس علمی فقهی که تمام مزایا و وجود فقها و علمای مشهور و بنام به یمن وجود حرم مطهر ذریه خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و دختر باب الحوائج امام موسی بن جعفر و اخت الرضا و عمه جواد الائمه علیهم السلام است، که امام رضا علیه السلام درباره ایشان فرموده اند:

«من زارها عارفاً بحقها فله الجنة» هر کس حضرت فاطمه معصومه علیها السلام را باشناخت زیارت کند، بهشت بر او واجب می شود.

و برادرزاده اش امام جواد علیه السلام فرموده است: «من زار عمتی فاطمه بقم فله الجنة» هر کس عمه ام فاطمه معصومه را در قم زیارت کند بهشت بر او واجب می گردد.

و محدث قمی در مدح قم و ساکنان آن با استناد روایاتی فراوان از معصومان علیهم السلام می نویسد:

۱. قم اولین شهری است که ولایت و امامت ائمه را پذیرفته و در آن، پیشی گرفته است.

۲. قم، قطعه ای از بیت المقدس است.

۳. دری از درهای بهشت به طرف قم گشوده می شود.

۴. قم آشیانه آل محمد صلی الله علیه و آله و شیعیان آنان است.



۵. زمانی که فساد و فتنه همه جا را فرا گیرد، به قم و اطراف آن پناهنده شوید؛ زیرا بلا از قم دور است.
۶. فرشتگان، مأمور دفع و رفع بلا از قم و ساکنان آن هستند.
۷. هیچ ستمکاری به قم قصد ننماید، مگر خداوند قهار او را در هم شکند، یا او را به بلا و مصیبت و دشمنی مبتلا می‌سازد، تا مردم از او آسوده شوند.
۸. قم، جایگاه قدوم [مبارک امین وحی الهی] جبرائیل علیه السلام است.
۹. اهالی قم در قبرستان حسابرسی می‌شوند و از قبرشان به بهشت محشور خواهند شد.

نامه امام حسن عسکری علیه السلام

علامه مجلسی در بحارالانوار به نقل از مناقب می‌نویسد:

حضرت ابو محمد عسکری علیه السلام نامه‌ای به مردم قم مرقوم فرمودند که قریب به این مضامین است: به درستی که پروردگار متعال به لطف و مهربانی‌اش بر بندگانش در پیغمبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله که ایشان را بشارت دهنده و ترساننده قرار داده، منت گذاشته و شما مردم را موفق به قبولش کرده و به همین هدایت ارجمند ساخته. و شما را وسیله‌ای برای کاشت و آبیاری آن نبوت در دل‌های بازماندگان و آیندگان - همان گونه که در دل‌های نیاکان و گذشتگانتان کاشته شده بود - و علت طولانی شدن عمرهایشان در پیروی (و اعتقاد به امامت بلا فصل امامان دوازده گانه مظلوم علیهم السلام) و فرمانبرداری‌اش داشته است. لذا گذشت آنچه را بر راستی و درستی و رستگاری انجام داده و خود را در ردیف رستگاران قرار داده و از ثمرات و میوه‌های شیرین آنچه در آینده و محشر است متنعم کرده و از گذشته برای آینده توشه برداری کردند.^۱

۱. الکنی و الالقاب، شیخ عباس قمی، ج ۳، ص ۸۷.

به هر حال مردم قم در ارسال وجوه شرعی خود به امام عصرشان کوشا بودند و آن حضرات متقابلاً بعضی از اهالی قم همچون: ابی جریر، زکریا بن ادريس، و زکریا بن آدم، و عیسی بن عبدالله بن سعد و... را با اهدای انگشتر، کفن و... مفتخر کرده. و این که مردم با عشق و علاقه به امامان معصوم و مظلوم خود (علیهم السلام) پیراهن اعطایی امام رضا (علیه السلام) را تبرکاً تا هزار دینار طلای خالص و بیش تر خریداری کردند، که علامه مجلسی در این باره روایات بسیاری را در کتاب **السماء و العالم** نقل فرموده است. و همچنین مردم قم عاشقانه املاک و باغ های انار، زمین های زراعتی و دکان ها... را وقف آن حضرات کرده اند.^۱

و ایشان از مشایخ اجازه فقهی و روایی و... فقها و علما و بزرگانی بوده است به دلیل کتب اربعه مشایخ سه گانه که حاکی از نقل روایات فقهی و اصولی است و در اکثر آن ها از محمد بن ابی عمیر که معاصر امام کاظم و امام رضا و امام جواد (علیهم السلام) و دارای ۹۴ تألیف بوده است به گفته ابن بطه^۲ و از امام رضا و امام جواد (علیهم السلام) روایات نقل می کرد.^۳

و از صفات حمیده اش این که هیچ روایتی از عامه نقل نمی کرد، ولی به عکس، عامه زیاد از ایشان نقل حدیث می نمودند.^۴

علامه مجلسی در **بحار الانوار** می نویسد: مترجم از بزرگان راویان شیعه امامیه و مهم ترین مشایخ اجازه روایی فقها و علمای متقدم است.^۵ و کتب تراجم رجال و شرح حال نویسان روزگار، از مقام علمی، معنوی و

۱. همان / ۸۸.

۲. فهرست شیخ طوسی، ص ۴۰۴، شماره ۶۱۸.

۳. همان.

۴. تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۶۲، باب محمد.

۵. بحار الانوار، ج ۵، ۱۲۸.



صداقت و وثاقت گفتار ایشان فراوان نوشته‌اند از جمله **فهرست** ابن ندیم می‌نویسد:

«مترجم از فقها و علما و... بوده است».^۱

در حدود ۷۲۴۰ حدیث از مترجم (علی بن ابراهیم قمی) نقل گردیده، که در برخی عبارت «علی عن ابیه» و در بسیاری عبارت «علی بن ابراهیم عن ابیه» و در پاره‌ای نیز عبارت «علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابیه» آمده است. و احادیثی را که با عبارت «روی عن ابیه» رسیده، تا ۶۲۱۴ مورد ذکر کرده‌اند. مترجم با الطاف ربوبی که «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» دانش‌های سودمند معنوی مذهبی نوری است که از ذات اقدس ربانی یکتای بی همتا بر قلب کسی بخواهد نور افشانی می‌فرماید.

همچنین درباره تفسیر قرآن و تألیفاتش نوشته‌اند: مترجم از حامیان مذهب حقه بوده که برای تیمن و نمونه: مرحوم طبرسی از فقها و علمای شیعه امامیه قرن ششم هجری در کتاب **شریف اعلام الوری باعلام الهدی** می‌نویسد:

علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از بسطام بن مرّه از عمرو بن ثابت نقل کرد که امام علی بن الحسین سید العابدین علیه السلام فرمود:

«من ثبت علی مولاتنا فی غیبه قائمنا اعطاء الله اجر الف شهید مثل شهید بدر».^۲

هرگس بر محبت (و امامت بلا فصل ما امامان دوازده گانه معصوم مظلوم و به خصوص ولایت و امامت خاتم الاوصیاء علیه السلام) ما، در زمان غیبت قائم، ثابت قدم بماند، خداوند پاداش هزار شهید همانند شهیدان بدر را به او مرحمت خواهد فرمود.

۱. همان.

۲. اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۳۱، باب دوم، فصل اول.

استادان علی بن ابراهیم قمی رحمته

وی از فقها و علمای بسیاری نقل حدیث می فرمود؛ از جمله:

۱. شیخ ابراهیم بن هاشم، پدر بزرگوارش که اکثر قریب به اتفاق نقل احادیث را نخست از ایشان آغاز می کرد و این روش علمای حق شناس از زحمات معنوی، علمی و... پدر و همچنین متّخذ از آیات و روایات است.

۲. احمد بن خالد البرقی؛

۳. احمد بن محمد بن عیسی؛

۴. احمد بن اسحاق الأحوص؛

۵. اسماعیل بن عیسی المعروف بالسندی؛

۶. جعفر بن سلمه الأهوازی؛

۷. الحسن بن سعید الأهوازی؛

۸. الحسن بن موسی الخشاب؛

۹. الحسین بن سعید الأهوازی؛

۱۰. داوود بن القاسم الجعفری؛

۱۱. الریان بن الصلت (که در برخی مسانید پدرش را واسطه قرار داده اند)؛

۱۲. صالح بن السندی (که در برخی مسانید پدرش را واسطه قرار داده اند)؛

۱۳. علی بن محمد القاسانی؛

۱۴. القاسم بن محمد البرمکی؛

۱۵. محمد بن ابی اسحاق الحفّاف؛

۱۶. محمد بن الحسن؛

۱۷. محمد بن خالد الطیالسی؛

۱۸. محمد بن سالم؛



۱۹. محمد بن علی الهمدانی؛
۲۰. محمد بن عیسی بن عبید؛
۲۱. محمد بن یحیی؛
۲۲. المختار بن محمد بن المختار؛
۲۳. هارون بن مسلم؛
۲۴. یاسر الخادم.

شاگردان علی بن ابراهیم قمی

فقه‌ها و علما به نقل احادیث و اخبار از ثقة المحدثین مرحوم شیخ علی بن ابراهیم قمی افتخار می‌کردند. از جمله: محمد بن یعقوب کلینی روایاتی فراوان در کتاب‌های خود از مترجم نقل فرموده است. برای نمونه: «روی عنه ابو محمد الحسن بن حمزة العلوی الطبری و محمد بن علی بن الحسین عن ابیه و محمد بن الحسن و حمزة بن محمد العلوی و محمد بن علی ماجیلویه فی (ست) فی ترجمته».

مرحوم ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی متوفای ۳۸۱ ق، مشهور به شیخ صدوق از مرحوم پدرش و از مترجم در ضمن مشایخ اجازة روایی (به) در طریق هشام بن سالم و طریق صفوان بن یحیی و ذریح المحاربی و ابراهیم بن عبدالحمید و غیر آنان... در شرح حال خود و مجیزین ذکر می‌نماید که برای رعایت اختصار به ذکر عناوین بقیه حضرات مجازین اکتفا می‌شود:

۱. احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی؛
۲. احمد بن علی بن زیاد؛
۳. احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم که فرزند عالم خود مترجم است؛
۴. احمد بن محمد العلوی؛

۵. الحسن بن حمزة بن علی بن عبدالله ؛
۶. الحسن بن القاسم ؛
۷. الحسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام؛
۸. الحسن بن ابراهيم بن ناتانه؛
۹. الحسين بن حمدان؛
۱۰. حمزة بن محمد العلوی؛
۱۱. علی بن عبدالله الوراق؛
۱۲. علی بن الحسين بن بابويه؛
۱۳. علی بن محمد بن قولويه؛
۱۴. محمد بن احمد الصفواني؛
۱۵. محمد بن الحسن الصفار؛
۱۶. محمد بن الحسن بن الوليد؛
۱۷. محمد بن الحسين؛
۱۸. محمد بن علی ماجيلويه؛
۱۹. محمد بن قولويه؛
۲۰. محمد بن موسى بن المتوکل که با مرحوم کلینی که در طلیعه مجازین نگاشته شد جمعاً بیست و یک نفر شده‌اند.[رحمت الله عليهم اجمعين] که توانسته‌ام در لا به لای کتب رجالی و تراجم به دست آورم.

تألیفات علی بن ابراهيم

- کتاب تفسیر معروف به تفسیر قمی؛
- کتاب ناسخ و منسوخ؛
- کتاب قرب الاسناد؛



کتاب الشرایع؛

کتاب الحيض؛

کتاب التوحيد و الشرك؛

کتاب فضایل امیرالمؤمنین؛

کتاب المغازی؛

کتاب الأنبياء عليهم السلام؛

رسالة في معنى هشام و يونس؛

جواب مسایلی که محمد بن بلال از ایشان پرسیده است به نام «کتاب المشذر»؛

کتاب المناقب؛

کتاب تزويج المأمون ام الفضل؛^۱

کتاب اختيار القرآن و رواياته؛^۲

مختصر تفسير القمی

توضیحاً کمال الدین عبدالرحمن بن محمد بن ابراهیم العتائقی الحلّی (۶۹۹ — ۷۸۶ ق)، تفسیر را مختصر کرده و نسخه خطی آن در ۱۶۸ برگ به اندازه ۲۶ در ۱۸ سانتی متر و هر برگ ۲۱ سطر است، صفحاتی از اول آن نسخه خطی به نام مختصر تفسیر القمی ناقص و آغازش از تفسیر آیه شریفه ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۳. در انجامش تملک عبدالحمید بن محمد تقی الدهقی در شهر ۱۳۱۷ با مهر بیضی شکل او

۱. معالم العلماء، شهر آشوب، ص ۶۲، شماره ۴۲۴.

۲. معجم الرجال الحديث، ج ۱۲، ص ۲۱۲ شماره ۷۸۳۰.

۳. بقره / ۳۴.

است به فهرست نسخ خطی کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی قم^۱، و سید محمد حسین حسینی جلالی حفظه الله آن را به صورت کتاب رقعی زیراکس کرده است. و بعضی نوشته‌اند: کتاب وزین اصول، فروع و روضه کافی ثقة الاسلام کلینی را می‌توان «مُسند علی بن ابراهیم» نامید؛ زیرا بیش تر روایاتش منقول از مترجم است.^۲

مقبره مترجم

با وجودی که تاریخ دقیقی از تولد و رحلتش به دست نیامده، ولی قبر شریفش هم اکنون در سمت جنوبی شهرداری سابق و سمت شمالی باغ ملی یعنی مقبره شیخان قم و زیارتگاه مردم حق شناس است در کتاب «هدیه العارفین» می‌خوانیم «مات فی حدود ۲۸۵»^۳، در حدود ۲۸۵ وفات یافته است، ولی اکثر کتاب های معتبر می‌نویسند: تا سال ۳۰۷ ق، از ایشان احادیث می‌شنیده‌اند. و شیخ الطایفه مرحوم طوسی در «الفهرست» خود بیش از بیست حدیث از مترجم و پدرش نقل کرده است^۴ که مترجم نخست از پدر بزرگوارش نقل احادیث می‌فرمودند، و نیز از مرحوم ابراهیم بن هاشم پدر مترجم نیز بیش از شانزده روایت نقل کرده است.^۵ و در اهمیت و بزرگواری مترجم، همین بس که سروده‌اند:

۱. فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی رحمته، ج ۱، ص ۳۰۹، ش ۲۸۲،

تألیف؛ سید احمد حسینی اشکوری.

۲. گنجینه دانشمندان، شیخ محمد شریف رازی، ج ۱، ص ۸۵ شماره ۱۲۳.

۳. هدیه العارفین اسماء المؤلفین و آثار المصنفین من کشف الظنون، ج ۶، ص ۶۷۸.

۴. الفهرست، افست دانشکده الهیات دانشگاه مشهد، ۱۲، ۱۹، ۵۵، ۶۴، ۸۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۶۶، ۱۹۸، ۱۹۹،

۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۴۳، ۲۶۶، ۲۷۷، ۳۳۴، ۲۶۶، ۳۱۳، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۶۷.

۵. همان.



علی القمی سبط هاشم جش ثقة ثبت من الاعاظم

و بعضی کتب رجالی نوشته‌اند که: مترجم «کتاب الشرایع» می‌نویسد: گوشت الاغ (وبعضی «لحم العیر» نوشته‌اند) حرام دانسته آن را از مترجم بعید دانسته و نیز حدیث ازدواج ام الفضل دختر مأمون را با امام محمد بن علی جواد الائمه علیه السلام نوشته‌اند.^۱

یکی از امتیازهای تفسر قمی که از تفاسیر اولیه و قدیم فقها و علمای شیعه امامیه اثنا عشر است که تمام آیاتی را تفسیر به استناد روایات از معصومان علیهم السلام است و چه بسا مرحوم علامه سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان که همین روش را داشته، به پیروی از آن بزرگوار است که نوشته‌اند: «آنچه علی بن ابراهیم آورده تفسیر به مأثور، و نص صریح است - که از حضرت صادق علیه السلام به استناد و متون مختلف روایت شده و با قوانین حکمت و منطق - و اکتشافات طبیعی و فلکی مطابق است».^۲

مصادر و مسانید کتاب شرح حال علی بن ابراهیم قمی

۱. الفهرست، شیخ الطایفه امامیه ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی طوسی رحمته ۳۸۵ - ۴۶۰ افسست از روی چاپ اسپرنگر، به کوشش محمود رامیار، دانشکده الهیات دانشگاه مشهد مقدس، ۲۸ اسفند ۱۳۴۸ ش.
۲. بهجة الآمال فی شرح زبدة المقال، تألیف شیخ ملا علی علیاری تبریزی متوفای ۱۳۲۷ ق، تحقیق سید هدایه الله مسترحمی جرقوئی اصفهانی چاپ ۱۴۱۴ ق، بنیاد فرهنگ اسلامی حاج محمد حسین کوشانپور.
۳. تنقیح المقال، تألیف شیخ عبدالله مامقانی، رحلی، چاپ سنگی.

۱. بهجة الآمال، ج ۵، ص ۳۵۴.

۲. درة التاج لغرة الدیاج، تألیف محمود بن ضیاء الدین شیرازی (۶۳۴-۷۱۰ ق)، ص ۱۲۴.



- ٤ . جامع الرواة وازاحة الاشتباهات عن الطرق و الاسناد، تأليف محمد بن علي اردبيلي غروي حائري، چاپ ١٤٠٣ ق، دارالاضواء، بيروت، لبنان.
- ٥ . ذرة التاج لغرة الدياج، تأليف محمود بن ضياء الدين مسعود شيرازي (٦٢٤ - ٧١٠ ق)، به كوشش سيد محمد مشكوة، چاپخانه مجلس، ١٣١٧ ش.
- ٦ . رجال العلامة الحلي، تأليف شيخ الحسن بن يوسف بن علي بن المطهر الحلي المعروف بالعلامة المتولد ٦٦٨ و المتوفى ٧٢٦ ق، تحقيق سيد محمد صادق بحر العلوم، چاپ دوم ١٣٨١ ق، نشر مكتبة الرضى، قم، ١٤٠٢، ق.
- ٧ . رجال النجاشي، تأليف احمد بن علي نجاشي كوفي اسدي ٣٧١ - ٤٥٠ ق. تحقيق: محمد جواد ناييني، چاپ اول، ١٤٠٨ ق، دارالاضواء، بيروت، لبنان.
- ٨ . فهرست نسخه هاي خطي كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي رحمته الله، سيد احمد حسيني اشكوري، قم، ناشر كتابخانه آيت الله مرعشي رحمته الله.
- ٩ . قاموس الرجال، شيخ محمد تقى شوشتری، چاپ سال ١٣٨٤ ق، مركز نشر الكتاب.
- ١٠ . كتاب الفهرست للنديم، تأليف محمد بن اسحاق نديم، تحقيق رضا تجدد حائري مازندراني، چاپ ١٣٩١ ق.
- ١١ . مختصر تفسير القمي، تأليف شيخ علي بن ابراهيم قمي به صورت نسخه خطي و مقدمه سيد محمد حسين حسيني جلالی، زیراکس رقعی، ١٤٢٣ ق.
- ١٢ . مصفى المقال فى مصنفى علم الرجال، تأليف شيخ آقا بزرگ تهرانى، تحقيق: احمد منزوى، چاپ اول ١٣٧٨ ق.
- ١٣ . معالم العلماء فى فهرست كتب الشيعة و اسماء المصنفين منهم قديماً و حديثاً (تتمه كتاب الفهرست للشيخ ابى جعفر الطوسى)، تأليف محمد بن علي بن شهر آشوب مازندراني (متوفى ٥٨٨ ق). منشورات حيدر، نجف اشرف، ١٣٨٠ ق.
- ١٤ . معجم المؤلفين، تراجم مصنفى الكتب العربيه، تأليف عمر رضا كحاله، چاپ مكتبه المثنى و دارالاحياء التراث العربى، بيروت.
- ١٥ . معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، تأليف استاد الفقها سيد ابوالقاسم موسى خويى، چاپ پنجم، ١٤١٣ ق.



۱۶. نقد الرجال، تألیف سید مصطفی بن الحسین الحسینی التفرشی از علمای قرن یازدهم هجری، چاپ اول، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم.
۱۷. هدیة العارفين اسماء المؤلفين آثار المصنفين من كشف الظنون، تألیف اسماعیل باشاالبغدادی، چاپ ۱۴۱۳ ق. دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان.

زندگی‌نامه

(رضا آقابابایی، فائز قاسمی نژاد)

علی بن ابراهیم بن هاشم قمی یکی از محدثین و مفسرین مورد وثوق امامیه و از عالمان بزرگ شیعه و از مشایخ محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۹ق) است. در حقیقت علی بن ابراهیم اولین مفسر شیعی می‌باشد. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام هادی علیه السلام دانسته، ولی سید صدرالدین عاملی او را از اصحاب امام رضا علیه السلام بر شمرده است.^۱

او در میان رجال معتبر شیعی، درخششی ویژه و شهرتی کم نظیر دارد. وی از شخصیت‌های تابان و ستاره‌های درخشان جهان تشیع است، و صاحب کتب متعددی بوده است.^۲

تاریخ دقیق ولادت، زندگی و وفات این بزرگوار روشن نیست. گویا علی بن ابراهیم در زمان امام حسن عسکری علیه السلام می‌زیسته و پس از آن حضرت نیز تا سال ۳۰۷ هـ. ق در قیدحیات بوده، زیرا شیخ صدوق در **عیون اخبار الرضا** علیه السلام اظهار داشته که حمزة بن محمد بن جعفر در سال ۳۰۷ هجری قمری از علی بن

۱. نجاشی، احمد بن علی الرجال، ج ۱، ص ۱۲۶.

۲. فصلنامه فرهنگی پژوهشی قم، شماره هفتم و هشتم، مقاله تفسیر قمی، ص ۲۵۴.



ابراهیم روایت شنیده است.^۱ برخی نیز وفات او را به سال ۳۲۹ ق دانسته‌اند.^۲ علی بن ابراهیم از نعمت پدر، برادران و فرزندان عالم و فرزانه نیز برخوردار بوده است. پدرش از محدثان بنام بود. ابراهیم بن هاشم پدر بزرگوار علی بن ابراهیم کنیه‌اش ابواسحاق قمی است. وی در اصل از بزرگان شیعی کوفه بوده که بعدها به شهر قم مهاجرت کرده است. او از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام می‌باشد.

درباره علی بن ابراهیم گفته‌اند: «ابراهیم بن هاشم اولین کسی بود که احادیث ائمه بزرگوار تشیع را که در میان کوفیون رایج بود، در شهر قم منتشر کرده است.^۳ از این رو می‌توان او را پیشگام حدیث در قم دانست. شیخ طوسی، او را از شاگردان یونس بن عبدالرحمان - از اصحاب امام رضا علیه السلام - دانسته است^۴ و می‌گوید: «ابراهیم بن هاشم به ملاقات امام رضا علیه السلام رسیده و محضر او را درک کرده است.^۵

ایشان کتاب های متعددی دارد که از جمله آن هامی‌توان به «النوادر» و «قضایا امیرالمؤمنین» اشاره کرد.^۶ ابراهیم بن هاشم، از طریق نقل روایات و احادیث ائمه علیهم السلام، خدمت بزرگی به اسلام نمود و عشق و علاقه خویش را به مکتب ائمه معصومین علیهم السلام ابراز کرد.

اگر چه ابراهیم بن هاشم را در زمره یاران امام رضا علیه السلام به شمار آورده‌اند،

۱. شیخ صدوق: عیون اخبار الرضا علیه السلام (چاپ قدیم)، ص ۱۶۱.

۲. شیخ طوسی: رجال، شماره ۳۳.

۳. نجاشی: الرجال، ص ۱۶.

۴. شیخ طوسی: رجال، ص ۳۶۹.

۵. شیخ طوسی: الفهرست، ص ۴.

۶. قاموس الرجال: ج ۱، ص ۳۲۴؛ شیخ طوسی، رجال، شماره ۱۹۷.

اما هیچ روایتی از امام رضا علیه السلام و نیز یونس بن عبدالرحمان به نقل از او یافت نشده اما روایات متعددی را از امام جواد علیه السلام نقل کرده که در کتب حدیثی معروف تشیع به ثبت رسیده است.^۱

وی ازدانش بزرگان بسیاری استفاده کرده و نزد آنان حدیث شنیده و از آنها روایت نقل کرده است که تعدادشان حدود ۱۶۰ نفر است. از جمله آن بزرگان، محمد بن ابی عمیر است که تعداد ۲۹۲۱ روایت را از وی نقل کرده است.^۲ علی بن ابراهیم علاوه بر پدری فرزانه، برادران و فرزندانی داشته که همگان از راویان مشهور و معروف شیعه بوده‌اند.

از برادران علی بن ابراهیم می‌توان به اسحاق بن ابراهیم اشاره کرد. به نظر می‌رسد که وی برادر بزرگ علی بن ابراهیم بوده زیرا کنیه پدرشان (ابراهیم) ابو اسحاق بوده است. از آنجایی که کنیه هر شخصی معمولاً بر اساس نام فرزند اول آن شخص بوده بنابراین احتمال می‌رود که اسحاق، برادر بزرگ علی بن ابراهیم است. هم چنین روایت علی بن ابراهیم از برادرش اسحاق این ادعا را قوت می‌بخشد.

شیخ عباس قمی در این باره می‌گوید: «از برخی روایات معلوم می‌شود که علی بن ابراهیم، برادری به نام اسحاق داشته و از برادرش اسحاق روایاتی نقل کرده است».^۳

آیت الله خویی نیز این مطلب را یادآوری کرده است.^۴ البته از دیگر برادران وی چندان اطلاعی در دست نیست.

۱. خویی، سید ابوالقاسم: معجم الرجال الحديث، ج ۱، ص ۳۱۷ و ۳۲۱.

۲. همان: ص ۳۱۷ و ۳۱۸.

۳. قمی، شیخ عباس: فوائد الرضویه، ص ۲۶۴.

۴. خویی، سید ابوالقاسم: معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۲۱۴.



فرزندان علی بن ابراهیم عبارتند از:

۱. احمد بن علی بن ابراهیم:

وی از بزرگان شیعه بوده و شیخ صدوق با عبارت رضی الله عنه از او به نیکی نام برده و روایات بسیاری از وی نقل کرده است.^۱ شأن و مقام والای او به حدی است که یکی از دانشمندان اهل سنت در کتاب خود - لسان المیزان - از وی یاد کرده می‌گوید: «احمد بن علی در ری سکونت داشته و کنیه‌اش ابوعلی بوده است».^۲ او از پدرش و نیز چند تن دیگر از بزرگان همچون سعد بن عبدالله بن جعفر حمیری و احمد بن ادریس، احادیثی شنیده و نقل کرده است.^۳ روایات این فرزانه قمی، در مجموعه گرانسنگ بحارالانوار نیز به چشم می‌خورد.^۴

۲. محمد بن علی:

او از استادان شیخ صدوق به شمار می‌آید به گونه ای که آن فقیه بزرگ شیعه از محمد بن علی بن ابراهیم قمی روایاتی را نقل کرده است. محمد کتاب‌هایی را مشتمل بر احادیث ائمه معصومین (علیهم‌السلام) تنظیم و تهیه کرده است.^۵

۳. ابراهیم بن علی:

او از دیگر فرزندان فرزانه مفسر علی بن ابراهیم است و روایاتی را به نقل از پدرش بیان و منتشر کرده است.^۶

۱. تهرانی، شیخ آقا بزرگ: الذریعه، ج ۱، ص ۳۲.

۲. عسقلانی، ابن حجر: لسان المیزان.

۳. تهرانی، شیخ آقا بزرگ: همان، ص ۸۵.

۴. علامه مجلسی: بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۹.

۵. طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۶۷.

۶. علامه مجلسی: همان، ج ۸۲، ص ۱۲.

شیخ عباس قمی می‌گوید: «از مجموعه بحارالانوار، چنین بر می‌آید که ابراهیم بن علی، از محدثانی بوده است که روایات زیادی را نقل نموده است».^۱ یکی از نویسندگان تعداد ۴۸ استاد و ۲۳ شاگرد وی را بر شمرده است.

اساتید علی بن ابراهیم

۱. ابراهیم بن هشام، ۲. احمد بن عبدالله برقی، ۳. احمد بن اسحاق قمی، ۴. ایوب بن نوح، ۵. ریان بن صلت، ۶. احمد بن حسین بن ابی خطاب.

شاگردان علی بن ابراهیم

۱. محمد بن یعقوب کلینی، ۲. احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، ۳. حسن بن حمزه علوی، ۴. علی بن بابویه قمی (پدر شیخ صدوق)، ۵. محمد بن علی بن ماجیلویه، ۶. حمزه بن محمد علوی، ۷. محمد بن حسن بن ولید، ۸. محمد بن قولویه قمی.^۲

علی بن ابراهیم علاوه بر عصر امام هادی علیه السلام، در دوران حیات پر برکت امام حسن عسکری علیه السلام و نیز زمان غیبت صغری زندگی می‌کرده است.^۳ البته در کتاب‌های معتبر شیعه هیچ روایتی از امام هادی علیه السلام و نیز دیگر امامان معصوم علیهم السلام به نقل از علی بن ابراهیم یافت نشده است.

آیت الله خویی در این باره می‌گوید: «نبودن روایت مستقیم از ائمه علیهم السلام منافاتی با این مطلب ندارد که نامش در زمره اصحاب امام هادی علیه السلام باشد».^۴

۱. قمی، شیخ عباس: همان، ص ۲۶۴.

۲. ابن ندیم: الفهرست، ص ۳۳۵.

۳. تهرانی، شیخ آقا بزرگ: همان، ج ۴، ص ۳۰۲.

۴. علامه طباطبایی: المیزان، ج ۴، ص ۱۹۱.



علاقه و دلدادگی او نسبت به سرچشمه های ناب امامت، به اندازه ای بود که نه تنها شیعیان، بلکه دانشمندان اهل سنت نیز به این موضوع اشاره کرده اند. ابن حجر عسقلانی که از دانشمندان نامدار اهل سنت در علم رجال است، از علی بن ابراهیم در کتاب خویش نام برده و سپس می گوید: «او از شیعیان سرسخت است». سرسختی و ارادت او نسبت به پیشوایان معصوم علیهم السلام در لابه لای روایاتی که علی بن ابراهیم نقل کرده به خوبی آشکار است.

پرواز به بی کران

از تاریخ وفات علی بن ابراهیم قمی اطلاع دقیقی یافت نشده، اما پژوهشگران براساس روایتی که شیخ صدوق درباره وی در کتاب **عیون اخبار الرضا** نقل کرده، که علی بن ابراهیم تا سال ۳۰۷ ق (۹۱۹ میلادی) زنده بوده و وفاتش پس از این تاریخ واقع شده است.^۱

سرانجام روح ملکوتی آن فرزانه دوران، به بی کران ها پرواز کرد و پیکر پاکش در شهر قم به خاک سپرده شد و بدان سرزمین مقدس، شرافتی دیگر بخشید.

آثار و تألیفات علی بن ابراهیم قمی

راویان و اصحاب امامان معصوم علیهم السلام، به منظور ثبت و ضبط معارف ناب و مکتب تشیع و انتقال آن به نسل های آتی، احادیث معتبر را از نزدیک ترین و مطمئن ترین یاران ائمه علیهم السلام دریافت می کردند و سپس آن ها را در موضوعات مختلف دسته بندی و تنظیم کرده، هر موضوعی را در کتابی مستقل و با نامی ویژه به نگارش در می آوردند.

۱. تهرانی، شیخ آقا بزرگ، همان.



علی بن ابراهیم بن هاشم که از معروف ترین راویان تشیع است و روایات بسیار زیادی (بیش از ۷۰۰۰ حدیث) را نقل کرده، به این امر مهم (دسته بندی موضوعی روایات) همت گمارد، به گونه ای که نام ۱۴ کتاب او به ثبت رسیده است.

شیخ طوسی پنج کتاب او را چنین نام می برد^۱: التفسیر، الناسخ و المنسوخ، قرب الاسناد، الشرایع و المغازی.

دانشمند بزرگ علم رجال ابو العباس نجاشی علاوه بر کتاب های نامبرده از دیگر کتاب های وی چنین نام می برد^۲: التوحید و الشرک، فضائل امیرالمؤمنین علی السلام، الانبیاء، المشذر، الحیض، رساله ای در معنای هشام و یونس و جواب مسائل محمد بن بلال.

شیخ طوسی در کتاب الفهرست، نوشته های علی بن ابراهیم را برشمرده که در بین آنها کتاب «تفسیر» و «ناسخ و منسوخ» به چشم می خورد. ابن شهر آشوب نیز از کتاب ها و نوشته های علی بن ابراهیم یاد کرده و در بین مجموعه آثار او، کتاب «تفسیر» و کتاب «ناسخ و منسوخ» او را نیز نام برده است.^۳

مرحوم کلینی صاحب کتاب اصول کافی که بسیاری از احادیث خود را از ایشان گرفته است، این شخصیت والا را با اوصافی چون «ثقه فی الحدیث، معتمد، صحیح المذهب، سمع فاکثر» ذکر می نمایند.^۴

۱. شیخ طوسی: فهرست / ۱۱۵، شماره ۳۸۲.

۲. نجاشی: رجال / ۲۶۰، شماره ۶۸۰.

۳. ابن شهر آشوب: مناقب آل ابی طالب، ص ۵۵.

۴. خویی: همان، ج ۱۱، ص ۱۹۳.



اگر چه هر یک از کتاب های این فقیه بزرگ اسلام، خود گنجینه‌ای ارزشمند است اما کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی از امتیاز ویژه و موقعیت برجسته‌ای برخوردار است که نگاهی به آن کتاب ضروری می‌نماید. آن چه در این مقاله به آن پرداخته شده است نگاهی اجمالی به تفسیر اوست که در میان مفسران به تفسیر قمی شهرت یافته است.

نقد تفسیر قمی از دیدگاه‌های مختلف

تفسیر قمی یکی از کهن ترین تفاسیر شیعی است که امروزه در دست داریم و از مهم ترین منابع مفسران امامیه در طول قرون گذشته تا عصر حاضر می باشد.^۱ این تفسیر به لحاظ عبارت و شیوه بیان، رسا و از نثری محکم و نیرومند برخوردار است. اساس این تفسیر بر پایه نقل استوار است. این تفسیر در نوع خود کم نظیر بلکه بی نظیر و در عین اختصار و ایجاز، در بیان آیات کامل و فراگیر است. آنچه درباره تاریخ عصر نزول و آداب و عادات جاهلیت به اشارت در قرآن آمده به طور کامل در این تفسیر روشن شده است.^۲ این تفسیر هم چنین مورد استناد کتب اربعه بوده است.^۳

این تفسیر با مقدمه‌ای شروع می شود که خلاصه‌ای است از رساله منسوب به نعمانی و با مختصر تغییر و جابه‌جایی عبارات.^۴ گروهی از مفسران این تفسیر را به دو نفر دیگر از شخصیت های بزرگ تاریخ اسلام نیز نسبت داده‌اند؛ یکی سعد بن عبدالله اشعری و دیگری سید مرتضی علم الهدی. که امروزه این نظریه

۱. دایرة المعارف تشیع: ج ۴، ص ۲۴۹۴.

۲. نامه قم: شماره ۷ و ۸، ص ۲۵۳.

۳. دایرة المعارف تشیع: همان.

۴. علامه مجلسی: همان، ج ۹۰.

مردود است.^۱

طبق یادداشت‌های آیه الله معرفت در فصل نامه قم چون مقدمه تفسیر به طور مسلم از علی بن ابراهیم نیست این تردید را به وجود آورده بود،^۲ ثانیاً انتساب این تفسیر به علی بن ابراهیم قمی نیز در اعصار بعد شهرت یافته است. تفسیر علی بن ابراهیم با دیدگاه حدیثی نوشته شده، از این رو مؤلف از ظاهر آیات، با استناد به روایات به آسانی دست کشیده است. درحقیقت این کتاب از تفاسیر تأویلی شمرده می‌شود و تأویل‌های دور از ذهن در آن بسیار زیاد است.^۳ از این رو بسیاری از آیات به فضائل اهل بیت (علیهم‌السلام) یا به احوال دشمنانشان تفسیر شده که معنای پایانی آن آیات به شمار می‌آیند. در این تفسیر تنها روایات، گرد آوری نشده، بلکه آیات و کلمات بدون استناد روشن به روایات تفسیر شده و شأن نزول آیات به تفصیل بیان گردیده و قصص انبیا و وقایع زمان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و مباحث فقهی حجم گسترده‌ای از کتاب را تشکیل می‌دهد.^۴

پیشینه چاپ تفسیر قمی

کتاب تفسیر علی بن ابراهیم در اصل نسخه‌های مختلف داشته، از جمله نسخه‌ای از این تفسیر به روایت نوّه مؤلف به دست ابن طاووس رسیده است و او در وصف این نسخه گفته که جمیع کتاب در چهار جزء در دو مجلد واقع است.^۵

۱. نامه قم: همان، ص ۲۵۴.

۲. همان: ص ۲۵۵.

۳. علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵.

۴. دانشنامه جهان اسلام، ج ۲، ص ۷۰۲.

۵. کلب‌رگ، کتابخانه ابن طاووس، ص ۵۴۴.



تفسیر علی بن ابراهیم چندین بار به چاپ رسیده که اولین بار در ۱۳۱۳ ق بوده است. سپس سیدطیب جزائری نیز آن را تصحیح کرده و در ۱۳۸۶ ق در نجف به چاپ رسانده است. نسخه‌ای دیگر از تفسیر در سال ۱۳۱۵ هـ ق چاپ شد و بار دیگر همراه با تقریظ مختصری از آقا بزرگ تهرانی و مقدمه و تصحیح سید طیب موسوی جزائری با ملاحظه چهار نسخه آن، در سال ۱۴۰۴ هـ ق در قم طبع و نشر، و در سال ۱۴۱۱ هجری قمری، با همان خصوصیات تجدید چاپ شده و تنها فرق آن با چاپ سوم، تغییر شماره صفحات آن است.^۱

نسخه‌ای با عنوان تفسیر علی بن ابراهیم در دست است، که نخستین بار حسن بن سلیمان حلی به نقل از شهید اول (متوفی ۷۸۴ هـ) نقل‌های از این نسخه را دیده و سپس در کتاب‌هایی مانند بحارالانوار، روایات آن در ابواب مختلف پراکنده شده است.

نگاه ارزشی به تفسیر قمی

تفسیر علی بن ابراهیم تمام سوره‌های قرآن را در بر دارد، ولی در هر سوره، برخی آیات به صورت گزینشی تفسیر شده و از برخی بدون تفسیر گذشته است. این تفسیر عمدتاً با استناد به روایات، به تفسیر آیات پرداخته و از این رو آن را از تفاسیر مأثور و روایی به شمار آورده‌اند. ولی با توجه به این که اجتهادهایی از مولف نیز در آن دیده می‌شود، می‌توان آن را تفسیر اجتهادی - روایی یا روایی - اجتهادی نامید.

از نظر ارزش و اهمیت، تفسیر قمی یکی از قدیمی‌ترین تفاسیر شیعه است و منبعی روایی برای جوامع تفسیری شیعه، مانند تفسیر برهان و نور الثقلین، و

۱. دانشنامه جهان اسلام: همان.



تفاسیر اجتهادی - روایی شیعه است.

از سوی دیگر، در این کتاب در مواردی بسیار از مشایخ مهم علی بن ابراهیم چون احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عیسی بن عبید و احمد بن ابی عبدالله برقی، با واسطه معاصران علی بن ابراهیم، نقل شده است. در سند دیگری از ابراهیم بن هاشم، پدر و استاد اصلی علی بن ابراهیم، با دو واسطه روایت شده و از معاصران وی چون محمد بن یحیی و سعد بن عبدالله نیز با واسطه نقل شده است.^۱

در مقدمه تفسیر قمی، مباحث کلی علوم قرآنی به صورت تقسیم بندی آیات در حدود پنجاه عنوان به نقل از علی بن ابراهیم مطرح شده، سپس با ذکر آیه یا آیه‌هایی به توضیح این عناوین پرداخته شده است. در این مقدمه از سبک خاصی در قرآن به نام منقطع معطوف سخن به میان آمده^۲ و گفته شده که ترتیب آیات در هنگام جمع آوری آن‌ها به هم خورده است.^۳

هم چنین علی بن ابراهیم از تحریف قرآن سخن گفته و آیاتی را ذکر کرده است^۴ وی از آیات قرآن برای رد مذاهب مختلف غیراسلامی مانند: بت پرستان و زنادقه^۵ و برخی از فرق اسلامی مانند معتزله، قدریه — که به نظر وی همان مجبره‌اند — و نیز دیدگاه‌های نادرست دیگر استفاده می‌کند^۶ و با آوردن روایاتی اجمالاً به مذهب امر بین امرین اشاره می‌نماید.

۱. علی بن ابراهیم: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۳۹ و ۳۴۴.

۲. همان: ج ۱، صص ۵۱ و ۵۲.

۳. همان: ج ۱، ص ۸.

۴. همان: ص ۱۳.

۵. همان: ص ۲۰۵.

۶. همان: صص ۱۷ - ۲۵.



این تفسیر از کتاب‌های مورد اعتماد شیخ حرّ عاملی رحمته الله نیز بوده که در «وسائل»، فراوان از آن روایت نقل کرده است و در فایده چهارم از خاتمه وسائل، آن را از کتاب‌های مورد اعتمادی می‌داند که مؤلفان آن‌ها و غیر آنان به صحت آن‌ها شهادت داده و قرائنی بر ثبوت آن‌ها قائم شده و از مؤلفان آن‌ها به تواتر رسیده و یا صحت نسبت آن‌ها به ایشان معلوم است، به شمار آورده است.^۱ بنابراین علاوه بر این که استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم، نزد شیخ حرّ عاملی ثابت و معلوم بوده، طریق صحیحی نیز به آن داشته است و در نتیجه علاوه بر اشتها، طریق صحیح نیز بر صدور این تفسیر از علی بن ابراهیم وجود دارد.^۲ با این همه می‌توان گفت استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم، مشهور و همواره مورد اعتماد دانشمندان و مؤلفان بزرگ شیعه بوده است. به عنوان مثال فضل بن حسن طبرسی رحمته الله از دانشمندان قرن ششم در تفسیر **مجمع البیان**، روایاتی را که در تفسیر فعلی موجود است، از علی بن ابراهیم نقل کرده^۳ و گاه تصریح نموده که این روایت را علی بن ابراهیم در تفسیرش ذکر کرده است.^۴ از دانشمندان قرن هفتم سید بن طاووس رحمته الله در «سعد السعود» مکرّر تفسیر علی بن ابراهیم را نام برده و روایاتی را از آن نقل کرده که با اندک تفاوتی در تفسیر قمی موجود مذکور است.^۵ فیض کاشانی نیز در تفسیر **صافی** با عنوان «القمی» فراوان از این تفسیر نقل کرده و در مقدمه تفسیر خود، این تفسیر را از جمله منابع خود برشمرده است. علامه مجلسی رحمته الله در **مصادر بحار الانوار** این

۱. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۶.

۲. همان: ج ۲۰، ص ۲۱۲.

۳. علی بن ابراهیم: همان، ص ۵۹.

۴. طبرسی: مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۰.

۵. سید بن طاووس: سعد السعود، صص ۸۳-۸۷.

تفسیر را با عنوان «کتاب التفسیر للشیخ الجلیل الثقه علی بن ابراهیم بن هاشم قمی» ذکر کرده و در توثیق مصادر فرموده است: «ممکن است گفته شود هر چند این امور برای استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم شواهد مناسبی است، و در صورت عدم مانع، برای اثبات استناد آن به وی کافی است».

باید گفت که از تفسیر قمی، طبرسی؛ سید بن طاووس، مجلسی و شیخ حر عاملی از آن نقل کرده‌اند، غیر از تفسیر قمی موجود بوده است که البته این احتمال نسبت به دانشمندان متأخر مانند شیخ حر عاملی و مجلسی بسیار بعید است، به‌خصوص که از تفسیری دیگر غیر از تفسیر موجود گزارش نداده‌اند - و یا باید گفت آنان به خلط این تفسیر با غیر آن پی نبرده‌اند که آن هم بعید است.

تفسیر نور با نور

از خدمات ارزنده این شخصیت نستوه، تألیف کتاب تفسیر قرآن است. از آن‌جا که کتاب تفسیر قمی از مزایای خاصی برخوردار است، به مطالبی چند از این تفسیر اشاره می‌شود تا از آن طریق، گوشه‌ای دیگر از زندگی این راوی آشکار گردد.

علی بن ابراهیم قمی در این کتاب، برای توضیح و تفسیر هر یک از آیات نورانی حق، روایات متعددی از امام صادق علیه السلام را به نقل از پدرش ذکر کرده است. پدرش نیز آن روایات را از طریق ابن ابی عمیر و برخی دیگر از بزرگان بیان نموده است.

اما پس از چندی یکی از شاگردان علی بن ابراهیم، روایاتی دیگر را از امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر و توضیح آیات قرآن، به آن تفسیر اضافه می‌کند و با اضافه کردن آن روایات، ساختار کتاب تفسیر از اوائل سوره آل عمران ﴿وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾ تا آخر قرآن تغییر می‌یابد. در واقع تفسیر



موجود که به تفسیر قمی معروف است، تعبیر امام باقر و امام صادق علیهما السلام می‌باشد.

شیوه این تفسیر به صورتی است که به مناسبت هر آیه قرآن، حدیثی از امام صادق و امام باقر علیهما السلام در ذیل آن بیان شده و از این طریق شرح و توضیح داده شده است. این تفسیر، از تفسیر معروف به امام عسکری علیه السلام جدا بوده و هم چنین تفسیری به نام تفسیر کبیر و صغیر نیز وجود ندارد.

آن دسته از روایاتی که از سوی امام صادق علیه السلام در این تفسیر وجود دارد، از طریق علی بن ابراهیم نقل شده و دسته دیگر که از سوی امام باقر علیه السلام است از طریق ابی الجارود نقل شده است.^۱

تفسیر قمی از منابع بسیار قدیمی و معتبر شیعه است به طوری که منبع تفاسیر بعدی قرار گرفته^۲ و علامه طبرسی و دیگر مفسران از آن بهره مند شده‌اند.^۳ درباره این تفسیر علی بن ابراهیم، مطالب بسیاری از سوی بزرگان و پژوهشگران مختلف نقل شده است که مشتاقان می‌توانند بدانجا مراجعه نمایند.

دیدگاه‌های مختلف پیرامون تفسیر علی بن ابراهیم

تفسیر علی بن ابراهیم با دیدگاه حدیثی نوشته شده، از این رو مؤلف از ظاهر آیات، با استناد به روایات، به آسانی دست کشیده است. در این تفسیر تنها روایات گردآوری نشده است، بلکه آیات و کلمات بدون استناد روشن به روایات، تفسیر شده و شأن نزول آیات به تفصیل بیان گردیده و قصص انبیا و وقایع زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و مباحث فقهی حجم گسترده‌ای از کتاب را تشکیل داده

۱. علی بن ابراهیم: تفسیر قمی، مقدمه آقا بزرگ، ص ۵.

۲. علامه حلی: الرجال، ص ۴۹.

۳. شیخ عباس قمی: فوائد الرضویه، ص ۲۶۴.

است. گاهی نیز معانی مختلف واژه های مشترک در قرآن ذکر می شود.^۱
دیدگاهی دیگر در باره اسناد تفسیر علی بن ابراهیم وجود دارد که با تکیه بر عبارت «وَنَحْنُ ذَاكِرُونَ وَ مُخْبِرُونَ بِأَيْنَتِهِ الْيَنَّا وَرَوَاهُ مَشَائِخُنَا وَ ثَقَاتُنَا عَنْ الَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ...»^۲ بر وثاقت تمامی افراد اسناد این تفسیر به شرط اتصال روایت به معصومان تأکید می کند و این تفسیر را از مصادر مهم رجالی می داند.^۳
اگر گوینده آن عبارات علی بن ابراهیم باشد، تنها ناظر به مواردی است که از علی بن ابراهیم نقل شده و علاوه بر وثاقت، بر پایه مبانی علم رجال و روایت حدیث، بر شیعه بودن راویان نیز دلالت دارد.^۴ کتاب تفسیر علی بن ابراهیم از کتاب های معروف است و طبرسی و غیر او از آن روایت کرده اند.^۵

روایات این تفسیر به سه دسته تقسیم می شود:

- ۱) روایات ابوالفضل عباس از علی بن ابراهیم به سندش از امام صادق علیه السلام.
- ۲) روایات همین شخص به سند خود از ابوالجارود از امام باقر علیه السلام.
- ۳) روایات وی از سایر مشایخ حدیثی اش.

تفسیر قمی در ترازوی نقد اجمالی

طبق نقطه نظر مفسران کاستی های تفسیر قمی را می توان در موارد ذیل دانست.

۱. نامعلوم بودن نویسنده تفسیر، بی گمان در بی اعتباری آن نقش دارد.

۱. علی بن ابراهیم: همان، ج ۱، صص ۳۰-۳۲.

۲. همان: ص ۴.

۳. شیخ حر عاملی: وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۲۰۲.

۴. علی بن ابراهیم: همان، ص ۲۰.

۵. علامه مجلسی: بحارالانوار، ج ۱، صص ۸ و ۲۷.



۲. جدا نبودن گفته های تفسیری نویسنده و علی بن ابراهیم و روایت های معصوم علیه السلام، سبب می شود که برخی مطالب آن، از نظر حجت بودن، شرایط لازم را نداشته باشد.

۳. روایت های تفسیری فاقد سند و منبع و یا روایت های مستند دارای اضطراب و نارسایی متن، از دیگر کاستی های این تفسیر است.

مکتب تفسیری علی بن ابراهیم قمی

با توجه به آنچه در مقدمه کتاب آمده و با ملاحظه چگونگی روش او در تفسیر آیات، به دست می آید که وی طرفدار تفسیر اجتهادی - روایی بوده و در این تفسیر نیز طبق همین مکتب عمل کرده است.

علی بن ابراهیم قمی ضمن واجب دانستن فهم معانی قرآن و عمل به آن، فهم آن را متوقف بر تبیین رسول خدا صلی الله علیه و آله دانسته و ضروری می داند که معانی و معارف قرآن از طریق رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام فهمیده شود.

در این تفسیر، در بیان مفاد آیات، از روایات بیشترین کمک را گرفته و در غالب موارد به ذکر روایت اکتفا کرده است. با این حال از این که در بسیاری از موارد بدون استناد به روایات، معنایی را برای آیات ذکر کرده و یا به نقل حوادث تاریخی و توضیح لغات پرداخته و یا از آیات دیگر قرآن کمک گرفته و حتی گاهی به اشعار عرب استشهاد نموده است، می توان استفاده کرد که وی اخباری مسلک است که مدرک غیر ضروریات دین را چه در اصول و چه در فروع دین، منحصر به شنیدن از معصومین علیهم السلام بداند^۱ و از قرآن کریم جز معنایی را که در روایات برای آیات بیان شده، قابل استناد نداند؛ بلکه خود قرآن را نیز به مقداری

۱. استرآبادی: تأویل الآیات، ص ۱۲۸.

که معنایش آشکار باشد، قابل استناد می‌دانسته است. شاهد مدعا افزون بر آنچه گذشت، این است که در مقدمه تفسیر به آیاتی از قرآن کریم استدلال و استناد کرده است.

روش تفسیری علی بن ابراهیم قمی

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیات، غالباً به ذکر روایات مبین معنای آیات اکتفا کرده است. شیوه نقل روایات در کتاب او به گونه‌ای است که می‌توان برداشت کرد که به روایت اعتماد داشته است. به عنوان نمونه در موارد بسیاری با تعبیر «فأَنَّهُ» روایت را ذکر می‌کند و گاهی پس از بیان مدعای خود به روایت استناد می‌کند و یا روایت را دلیل بیان خود قرار می‌دهد.^۱

در این تفسیر، بیش‌تر روایات با سند آمده است، اما درباره سند آنها اظهار نظری نشده، اما ظاهراً از نظر علی بن ابراهیم همه روایات صحیح و معتبر بوده است. بر این اساس می‌توان گفت هر چند در متن تفسیر، بررسی سندی وجود ندارد، ولی مؤلف در گزینش روایات به صحت سند آنها اهتمام داشته و فقط روایات معتبر و مورد اعتمادش را آورده است.^۲

از نظر محتوا برخی روایات، مفسر معنای ظاهر آیات است^۳ و برخی، معانی باطنی یا رمزی آیات را بیان می‌کند و دسته‌ای دیگر قرائت آیات و کلمات را از امامان معصوم (علیهم‌السلام) نقل می‌کند؛ ولی روایات را تفکیک و دسته بندی نکرده و به صورت مخلوط آورده است.

۱. علی بن ابراهیم: همان، ص ۶۱.

۲. خویی: همان، ج ۱، ص ۴۹.

۳. علی بن ابراهیم: همان، ص ۵۸.



علی بن ابراهیم به تفویض و رجعت یا احکام فقهی مانند حرمت بدعت و سخن گفتن در دین خدا بدون علم، اشاره می‌کند و گاهی به مناسبت آیات، احکام فقهی را با تفصیل می‌آورد.^۱

محتوای روایات در تفسیر قمی

روایات تفسیر قمی را از نظر محتوا می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. روایاتی که محتوای آن پشتوانه عقلی یا عقلایی یا قرآنی و شرعی داشته و حق بودن آن معلوم است و پذیرفتن آن مبتنی بر اثبات صدور آن از معصوم نیست؛ مانند روایتی که در تفسیر سوره حمد ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ را به ناصبی‌ها (کسانی که با امامان معصوم علیهم‌السلام عداوت و دشمنی دارند) و ﴿الضَّالِّينَ﴾ را به شک‌کنندگان (در امامت امامان معصوم علیهم‌السلام یا مطلق اصول دین) و کسانی که امام [زمان خود] را نمی‌شناسند، تفسیر کرده است.^۲ هم چنین نیز مانند روایتی که آیه ﴿لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ را چنین تفسیر کرده است: این امت از آنچه خدا به واسطه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت آن حضرت علیهم‌السلام به آنان نعمت داده است، سؤال خواهند شد زیرا شمول آیه نسبت به آن نعمت‌ها آشکار است.^۳ هم چنین روایت دیگری که «یوم الدین» را به «یوم الحساب» معنا کرده با توجه به این که شاهد قرآنی ﴿وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ﴾^۴ دارد.^۵

۱. همان: ص ۱۰۵.

۲. همان: ص ۵۸.

۳. تکاثر / ۹.

۴. علی بن ابراهیم: همان، ج ۲، ص ۴۷۷.

۵. صافات / ۲۱.

۶. علی بن ابراهیم: همان، ج ۱، ص ۵۷.

در روایتی دیگر کفر را در کتاب خدا، بر پنج وجه دانسته و برای هر وجه شاهی از آیات قرآن ارائه داده است.^۱

۲. روایاتی که محتوای آن‌ها مورد اعراض همه مسلمانان و یا مخالف ضروریات و قطعیات دینی است؛ به گونه‌ای که حتی اگر سند آن‌ها هم صحیح باشد، ظاهر محتوایشان غیر قابل قبول بوده و نمی‌توان به آن‌ها ملتزم شد. بنابراین یا باید در برابر آن‌ها توقف کرد یا آن‌ها را بر وجه صحیح و قابل قبولی تأویل نمود؛ مانند روایتی که می‌گوید امام صادق علیه السلام، ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾^۲ را «صراط من انعمت علیهم و غیر المغضوب علیهم» قرائت کرده است.^۳

۳. روایاتی که محتوای آن‌ها عقلا و شرعا ممکن بوده و هیچ محذور ثبوتی ندارند، ولی راه اثبات آن‌ها منحصر به سند صحیح یا قراین قطعی دال بر صدور آن از امام معصوم علیه السلام است. گویا اکثر قریب به اتفاق روایات این تفسیر از این قبیل (دسته سوم) بوده و روایات دو دسته قبل، تعداد اندکی را شامل می‌شوند. روایات دسته سوم خود دارای اقسامی است:

الف) بخشی مربوط به تأویل آیات است و دلالت آیات بر آن بر مبنای قواعد ادبی و اصول عقلایی محاوره آشکار نیست و اراده چنین معنایی از آیات با قطع نظر از بیان معصوم علیه السلام نامعلوم است. این دسته از روایات در تفسیر قمی فراوان است.

به عنوان نمونه روایتی که در تفسیر ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ می‌گوید: بَاء «بهاء الله» (زیبایی و شکوه خدا) و سین «سناء الله» (رفعت و برتری خدا) و میم

۱. همان: ص ۶۱.

۲. همان: ص ۶۱.

۳. فاتحه / ۷.



«ملک الله» (فرمانروایی خدا) است، از این قبیل است.^۱ هم‌چنین روایتی که «الکتاب» را در آیه دوم سوره بقره، به حضرت علی علیه السلام تأویل کرده است^۲ و یا روایتی که در تفسیر سوره شمس، «الشمس» را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و «القمر» را به امیرالمؤمنین علیه السلام و «اللیل» را به پیشوایان ظلم و مستبد تطبیق داده است.^۳

ب) بخش دیگر، روایاتی است که معنای کلماتی از قرآن کریم را بیان نموده و یا متعلق برخی از افعال و یا صفات را تعیین کرده است، ولی شاهد لغوی و ادبی ندارد؛ نظیر روایتی که «الحمد لله» را به «الشکر لله» و «رب العالمین» را به «خالق المخلوقین» معنا کرده و متعلق «الرحمن» را همه مخلوقات و متعلق «الرحیم» را خصوص مؤمنین معرفی کرده است.^۴ در برخی از موارد به‌خوبی معلوم است که معنا و متعلقی که برای کلمات و آیات بیان شده، قابل فهم برای عرف نیست؛ به گونه‌ای که اگر در روایت بیان نمی‌شد، افراد عادی به آن پی نمی‌بردند؛ مانند روایتی که در بیان متعلق آیه ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ﴾^۵ فرموده است: «فَإِذَا فَرَغْتَ مِنْ نَبُوتِكَ فَانصَبْ عَلِيًّا علیه السلام».^۶

ج) روایاتی که شأن یا سبب نزولی را برای آیات بیان کرده که جز از طریق روایات و اخبار تاریخی نمی‌توان به آن آگاه شد؛ مانند روایتی که در تفسیر سوره «عادیات» خبر می‌دهد که این سوره درباره اهل وادی یابس نازل شده است.^۷ به هر حال نظایر این روایت، در تفسیر قمی بسیار است.

۱. علی بن ابراهیم: همان، ص ۵۸.

۲. همان: ص ۵۹.

۳. همان: ج ۲، ص ۴۵۵.

۴. همان: ج ۱، ص ۵۷.

۵. انشراح / ۸.

۶. همان: ج ۲، ص ۴۶۲.

۷. همان: ج ۲، صص ۴۷۰ - ۴۷۴.



د) روایاتی که در توضیح و تفسیر آیات مربوط به پیامبران سلف علیهم السلام و یا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قضایا و داستان‌هایی را بیان می‌کنند که صحت و سقم آن‌ها متکی به صحت و ضعف روایات است؛ مانند روایتی که در ذیل آیه **﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى...﴾**^۱ قضیه معراج نبی اکرم صلی الله علیه و آله را به تفصیل بیان کرده و مشتمل بر مطالبی است که پذیرفتن آن‌ها جای تأمل دارد، ولی چون امکان عقلی دارد و برهان عقلی بر خلاف آن نیست، در فرض صحت سند، وجهی برای انکارش نیست.^۲

نمونه دیگر، روایت مفصلی است که در اوایل سوره قصص، داستان تولد حضرت موسی علیه السلام و انتقال او به خانه فرعون و بزرگ شدن وی را در آن خانه و رفتن به قریه مدین و ازدواجش با دختر حضرت شعیب علیه السلام به تفصیل بیان کرده است.^۳

ه) بخش دیگری از روایات این دسته، احادیثی است که قضایا و مطالبی را درباره آخرت و جهان پس از مرگ بیان کرده و برخی از حقایق و امور آخرتی را توضیح داده است. نمونه آن روایتی است که در وصف «صراط» و وضع مردم نسبت به آن فرموده است: «آن از مو نازک‌تر و از شمشیر تیزتر است».^۴ نظایر این روایت نیز در این تفسیر کم نیست و پیداست که اعتقاد به محتوای این بخش از روایات در گرو اطمینان به صدور این روایات از معصوم علیه السلام است و جواز خبر دادن از آن متوقف بر صحت سند این روایات است.

۱. اسرا / ۲.

۲. علی بن ابراهیم: همان، ص ۳.

۳. همان: صص ۱۳۶ - ۱۳۹.

۴. همان: ج ۱، ص ۵۸.



فهرست و منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن حجر عسقلانی: *لسان المیزان*، حیدر آباد، ۱۳۳۱.
۳. ابن داوود حلی: *کتاب الرجال*، چاپ محمدصادق آل بحر العلوم، نجف، ۱۳۹۲ق/۱۹۷۲ م.
۴. ابن طاووس: *سعد السَّعُود لِلنَّفُوس*، چاپ فارس تبریزیان (حَسَنُون)، قم، ۱۳۷۹ش.
۵. استرآبادی، علی: *تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطَّاهرة*، قم، ۱۴۱۷. ق.
۶. ابن شهرآشوب: *مناقب آل ابی طالب*، چاپ سید هاشم رسولی محلاتی، قم، بی تا.
۷. ابن طاووس: *سعد السَّعُود*، قم، منشورات، بی تا.
۸. تهرانی، آقا بزرگ: *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، علی نقی منزوی، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳ م.
۹. حر عاملی، محمد بن حسن: *وسائل الشیعه*، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، قم، ۱۴۰۹ ۱۴۱۲ ق.
۱۰. خویی، سید ابوالقاسم: *معجم رجال الحديث*، ج ۱، نجف، ۱۹۷۰ م.
۱۱. *دانشنامه جهان اسلام*: بنیاد دایرة المعارف اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش..
۱۲. *دایرة المعارف تشیع*: بنیاد خیریه و فرهنگی شط، تهران، ۱۳۷۲ ش.
۱۳. شریفی، حسن و محمد حسین مبلَّغ: *تفسیر قمی در ترازوی نقد*، مقاله، پژوهش‌های قرآنی، ش ۵.
۱۴. شبیری؛ محمدجواد: *در حاشیة دو مقاله، آینه پژوهش*، سال ۸، ش ۶.
۱۵. شیخ صدوق: *علل الشَّرایع*، نجف، ۱۳۸۶/۱۹۶۶، چاپ افست قم، بی تا.
۱۶. طباطبایی، سید محمد حسین: *تفسیر المیزان*، ترجمه: محمد باقر موسوی همدانی، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، ۱۳۶۷ش.
۱۷. طوسی، محمد بن حسن: *الرجال*، نجف، ۱۳۸۱ ق.
۱۸. قاضی زاده، کاظم: *پژوهشی درباره تفسیر علی بن ابراهیم قمی*، مجله بینات، ش ۱۰، ۱۳۷۵ ش.
۱۹. قمی، شیخ عباس: *فوائد الرضویه*، زندگانی علمای مذهب شیعه، بی چجا، تهران، ۱۳۲۷.
۲۰. قمی شیخ عباس: *الفهرست*، چاپ محمود رامیار، چاپ افست، مشهد، ۱۳۵۱ ش.

۲۱. قمی شیخ عباس: تهذیب الاحکام، بیروت ۱۴۰۱ ق/ ۱۹۸۱.
۲۲. قمی، علی بن ابراهیم: تفسیر القمی، چاپ سید طیب موسوی جزائری، نجف، ۱۳۸۷ ق.
۲۳. کشی، محمد بن عمر: اختیار معرفة الرجال، محمد بن حسن طوسی، مصطفوی، مشهد، ۱۳۴۸.
۲۴. کلبی، اتان: کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، ترجمه: علی قرائی و رسول جعفریان، قم، ۱۳۷۱ ش.
۲۵. کلینی، محمد بن یعقوب: الاصول من الکافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۳ ش.
۲۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، تهران، ۱۳۰۱ ش.
۲۷. معرفت، محمد هادی: فصلنامه نامه قم، شماره ۷ و ۸، مقاله پیرامون تفسیر قمی، ۱۳۷۸ ش.
۲۸. موسوی، سید احمد: پژوهشی پیرامون تفسیر قمی، کیهان اندیشه، ش ۳۲.
۲۹. نجاشی، احمد بن علی: الرجال، تحقیق: محمد جواد النائینی، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۸ ق/ ۱۹۸۸ م.
۳۰. الندیم، محمد بن اسحاق: الفهرست، دار المعرفه، بیروت، رضا تجدد، تهران، ۱۹۷۱ ق.

بررسی وثاقت ابراهیم بن هاشم قمی

فریبا شهیدی فر

چکیده

کنیه ابراهیم بن هاشم پدر بزرگوار علی بن ابراهیم ابواسحاق قمی است. وی در اصل از بزرگان شیعیان کوفه بوده و سپس به شهر قم مهاجرت کرده است. وی از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام است.^۱ او اولین کسی بود که احادیث ائمه‌ی بزرگوار تشیع را که در میان کوفیون رایج بود، به شهر قم انتقال داد و در آن جا منتشر کرد. از این رو می‌توان او را پیشگام حدیث در قم دانست. ابراهیم بن هاشم، از طریق نقل روایات و احادیث ائمه علیهم السلام، خدمات بی شماری به اسلام کرده و عشق و علاقه خویش را به مکتب آن حضرات علیهم السلام ابراز کرده

۱. شیخ با این که ابراهیم را از اصحاب امام هشتم دانسته چیزی از او نقل نکرده که مستقیم از امام هشتم باشد و در تهذیب از ابراهیم مستقیم از امام جواد علیه السلام نقل کرده و در عین حال شیخ او را از اصحاب امام جواد علیه السلام ذکر نکرده است. (دکتر احمد عابدی).

است. مجموع روایاتی که از ابراهیم بن هاشم قمی نقل شده و در کتاب‌های معتبر وجود دارد، ۶۴۱۶ مورد می‌باشد. آنچه در میان محدثین و علمای شیعی مشهور شده، توثیق ابراهیم بن هاشم است.

واژگان کلیدی: توثیق - تصحیح - اجازه - جرح - قلدح - حدیث حسن - حدیث صحیح.

مقدمه

شناخت دانشمندان و علما به عنوان وارثین انبیاء علیهم‌السلام یکی از مهمترین و اصلی ترین وظایف محققین و اهل علم به ویژه طالبان علوم دینی در حوزه های علمی و شیعی محسوب می‌شود. ابراهیم بن هاشم - پدر بزرگوار محدث شهیر علی بن ابراهیم قمی - از جمله علمای جلیل القدری است که می‌تواند از زوایای گوناگون به ویژه جنبه توثیق مورد تحقیق و تدقیق جویندگان علم قرار گیرد. اهمیت این موضوع تا حدی است که نام ایشان در بسیاری از کتب رجالی و حدیثی شیعه، در اسناد راویان ذکر شده است، بنابراین بررسی وثاقت ایشان می‌تواند تاثیر به سزایی در اعتبار و پذیرش احادیث فراوانی (حدود هفت هزار حدیث) داشته باشد.

در این پژوهش، ابتدا برخی از واژگان و اصطلاحات کلیدی که فهم آنها در دانستن مطالب محتوایی متن مؤثر است، به تعریف درآمده، سپس دیدگاه برخی از دانشمندان و محدثین مشهور شیعی و اهل سنت، انعکاس یافته و در انتها به نقد و بررسی دلایل وثاقت ابراهیم بن هاشم اقدام شده است.

فرضیه: از دیدگاه محدثین و فقهای مسلمان - به ویژه شیعیان - ابراهیم بن هاشم دارای وثاقت است.



هدف تحقیق: واکاوی و بازشناسی چهره های مشهور و موثر راویان شیعی به ویژه ابراهیم بن هاشم.

روش تحقیق: روش جمع آوری مطالب، اسنادی - کتابخانه ای و روش تدوین، توصیفی - تحلیلی است. مراجعه به منابع معتبر حدیثی - رجالی و برخی تراجم از اهداف و بستر این پژوهش می باشد.

مفهوم شناسی واژگان و مصطلحات کلیدی

۱. **حدیث، روایت، خبر:** عبارت است از: گفتار غیر قرآنی خداوند، معصومین اعم از پیامبر و ائمه و حضرت فاطمه سلام الله علیهم و حکایت فعل و تقریر آنان.

۲. **صحت قدیم:** در میان قدمای محدثین چنین متعارف بود که صحیح را بر حدیثی اطلاق می کردند که از نظر آنان اقتضای اعتماد داشت، یا همراه با قرائنی بود که باعث اطمینان و اعتماد به آن می شد.

۳. **صحت جدید:** از نظر علمای متأخر از زمان علامه حسن بن مطهر حلی (م، ۶۷۷) یا سید بن طاووس (م، ۶۷۳) به بعد صحیح روایتی است که سند آن توسط راویان عادل و امامی در تمام طبقات، به معصوم علیه السلام متصل باشد.

۴. **حدیث حسن:** روایتی است که واجد تمام شرایط روایت صحیح است. به استثنای آن که در میان سلسله راویان نسبت به یک، یا چند راوی در منابع رجالی تصریح به عدالت نشده و تنها به مدح و ستایش او اکتفا شده باشد.

۵. **حدیث ضعیف:** هر حدیثی که فاقد اتصال سند بوده یا راویان آن فاقد صفت عدالت یا وثاقت باشند.

۶. **حدیث مفرد:** روایتی است که تنها از یک راوی، یا یک فرقه یا یک شهر خاص نقل شده باشد.

۷. **حدیث مرسل:** حدیثی است که دچار ارسال و حذف اسناد باشد، اعم از این که همه راویان، یا شماری از آنان حذف شده باشند.
۸. **حدیث مجهول:** روایتی است که نام تمام، یا برخی از راویان سند آن در منابع رجالی نیامده و اگر هم آمده باشد، به خاطر نامشخص بودن هویت، حکم به مجهولیت و ناشناس بودن او شود.
۹. **اجازه:** به این معنا است که شیخ به راوی، اجازه و اذن دهد تا احادیث او را شنیده، یا کتاب روایی اش را نقل کند.
۱۰. **رجال:** دانشی است که به معرفی راویان و صفاتی که در پذیرش، یا عدم پذیرش راویان نقش دارد، می پردازد و از چگونگی توثیق و جرح راویان و راه های رفع تعارض میان جرح و تعدیل سخن به میان می آورد.
۱۱. **الفاظ تعدیل و توثیق:** رجالیون برای نشان دادن عدالت یا وثاقت راویان، از الفاظی خاص استفاده می کنند که به آنها الفاظ تعدیل و توثیق می گویند.
۱۲. **الفاظ جرح:** رجالیون برای نشان دادن ضعف اعتقادی یا اخلاقی راویان از الفاظ خاصی بهره می گیرند که به آنها الفاظ جرح گفته می شود.
۱۳. **عدالت:** از واژگانی است که مربوط به حوزه اخلاق راوی است. و پایبندی راوی را به فرائض دینی نشان می دهد.
۱۴. **ثقه:** واژه ثقه در اصطلاح علمای رجال، برابر با عدالت است. و مراد از ثقه کسی است که نسبت به دوری او از دروغ، اشتباه و فراموشی، اطمینان وجود دارد.
۱۵. **توثیق خاص:** آن است که در خصوص یک راوی از سوی ائمه علیهم السلام یا علمای رجال، الفاظی دال بر وثاقت رسیده باشد.
۱۶. **توثیق عام:** آن است که نسبت به جمع و گروهی خاص، تمجید یا توثیق رسیده باشد که راوی مورد نظر در میان آنان قرار دارد.



۱۷. تنصیص: تصریح بر وثاقت کسی را می‌گویند که ممکن است توسط معصومین علیهم‌السلام یا یکی از اعلام متقدم یا متأخر صورت گیرد.
۱۸. أعلام متقدم: به آن دسته از رجال یون و محدثین گفته می‌شود که پیش از شیخ طوسی (م، ۴۶۰) می‌زیسته‌اند.
۱۹. اصحاب اجماع: به ۲۲ نفر از راویان مهم، اصحاب اجماع می‌گویند؛ زیرا بر صحت روایات این دسته از اصحاب ائمه علیهم‌السلام اجماع شده است.
۲۰. تصحیح: صحیح شمردن است.
۲۱. تصحیح ما یصح عنهم: آنچه که امامیه (معتقدین به ۱۲ امام) بر صحیح شمردن آن، اتفاق نظر دارند؛ مانند: الف) نقل و حکایت از اصحاب اجماع. ب) مرویات آنان.

ابراهیم بن هاشم و دیدگاه علما و محدثین

ابراهیم بن هاشم بن خلیل، مکنی به ابو اسحاق قمی، اصلش از کوفه است.^۱ کوفه شهری مشهور و وسیع در وسط عراق است. در دوران خلافت علی علیه‌السلام پایتخت دولت اسلامی بود. در پشت این شهر مرقد شریف آن حضرت قرار دارد. ابراهیم بن هاشم اولین کسی است که حدیث کوفیون را در قم انتشار داد. این بزرگوار، شاگرد یونس بن عبدالرحمان بود.^۲ وی در اصل از بزرگان شیعیان کوفه

۱. نجاشی، رجال، ص ۲؛ شیخ طوسی، رجال، ص ۳۶۹ و الفهرست، ص ۴. ابن داود، رجال، ص ۳۴؛ علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص ۴؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۴؛ اردبیلی، جامع الرواة ج ۱ ص ۳۸؛ مامقانی، تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۶۰؛ تفرشی، نقد الرجال ص ۱۵؛ تستری، قاموس الرجال ج ۱ ص ۲۲۵؛ خوئی، معجم رجال الحديث ج ۱، ص ۱۷۷؛ ابن حجر، لسان المیزان ج ۱ ص ۱۱۸؛ سید محسن امین؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۳۳؛ ابن طاووس، فلاح السائل، ص ۱۵۸؛ علی بن ابراهیم، مقدمه تفسیر؛ قهپایی، مجمع الرجال ج ۱ ص ۸۰.

۲. نجاشی، همان، ص ۱۶؛ طوسی، رجال، ص ۳۶۹.

بود و با انتشار احادیث مشایخ کوفه در مرکز علمی قم و در میان علمای شیعه آن دیار، مبدأ تحولی مهم در فقه و حدیث و تفسیر و رجال شیعه شد. امتیاز مهم این دانشمند فقیه و محدث عالیقدر در نیمه اول قرن سوم هجری از همین جهت است.^۱ ظاهراً ابراهیم بن هاشم به ملاقات امام رضا علیه السلام رسیده و محضر ایشان را درک کرده است.^۲ البته ابوالحسن ابن بابویه در تاریخ ری فرموده است که وی از ری عبور کرد و رضا علیه السلام را درک نمود، اما آن حضرت را ملاقات نکرد. اردبیلی می‌فرماید: اطلاع ندارد که ابراهیم بن هاشم از امام رضا علیه السلام روایت نموده باشد مگر با یک یا دو واسطه.^۳ بنابراین اگرچه ابراهیم بن هاشم را در زمره یاران امام رضا علیه السلام به شمار آورده‌اند، اما هیچ روایتی از امام رضا علیه السلام و نیز یونس بن عبدالرحمان به نقل از او یافت نشده است، ولی روایات متعددی را از امام جواد علیه السلام نقل کرده.^۴ که در کتب حدیث معروف شیعه به ثبت رسیده است. یکی از موارد مذکور تهذیب شیخ طوسی است.^۵

در این مورد به نکته قابل توجهی بر می‌خوریم و آن، این است که شیخ طوسی در رجال، ابراهیم را از اصحاب امام رضا علیه السلام بر شمرده، اما وی را در زمره اصحاب امام جواد علیه السلام ذکر نکرده است و از طرفی در تهذیب، روایت ابراهیم را از امام جواد علیه السلام در باب زکات و زیادت خمس نقل نموده است!^۶ ظاهراً این همان حدیثی است که شهید ثانی در حواشی خلاصه^۷ و محقق داماد در

۱. دوانی، مفاخر اسلام ج ۱، ص ۱۶۵.

۲. طوسی، الفهرست، ص ۴.

۳. اردبیلی، جامع الرواة، ص ۵۶.

۴. خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۱۷-۳۱۸.

۵. طوسی، التهذیب، ج ۴، ص ۳۹۷.

۶. همان، ص ۱۴۰.

۷. علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص ۴۹.



رواشح سماویه^۱ به آن اشاره نموده‌اند.

عجیب تر از آن، این است که شیخ طوسی در تهذیب در باب زیادت انفال هم، روایت ابراهیم بن هاشم را از امام صادق علیه السلام ذکر نموده و گفته: «محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش نقل نموده و گفته که از امام صادق علیه السلام درباره صدقات اهل ذمه و جزیه ایشان از بهای شراب و گوشت خوک، سؤال نمودم. فرمودند: باید در اموالشان از بهای گوشت خوک یا خمر جزیه دهند.»^۲ به همین دلیل نیز شهید ثانی در **المنتهی** در حاشیه کتاب از ارسال روایت حمایت نموده، چرا که ابراهیم از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام و شاگرد یونس است که او از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام است، مضاف براین که ابراهیم از امام جواد علیه السلام روایت کرده پس روایت ابراهیم از صادق علیه السلام خالی از بعد نیست.^۳

وی از بزرگان بسیاری استفاده کرده و نزد آنان حدیث شنیده و از آنان، احادیثی را نقل کرده است. تعداد شیوخ حدیثی وی حدوداً ۱۶۰ نفر می‌باشد.^۴ از جمله آن بزرگان می‌توان به محمد بن ابی عمیر اشاره کرد که تعداد ۲۹۲۱ روایت را از وی نقل کرده است.^۵ مجموع روایاتی که از ابراهیم بن هاشم قمی نقل شده است و در کتاب‌های معتبر وجود دارد ۶۴۱۶ مورد می‌باشد.^۶

آنچه میان اکثر علما شایع و مشهور است، این است که حدیث وی را «حسن»

۱. میرداماد، الرواشح السماویه، الراشحة الرابعة، ص ۸۵-۸۲.

۲. طوسی، التهذیب، ج ۴، ص ۱۳۵.

۳. علامه بحرانی، زاد المجتهدین، ج ۲، ص ۱۷۶.

۴. خویی، همان، ج ۱، ص ۳۱۷.

۵. همان، ص ۳۱۸.

۶. همان.



می‌شمروند؛ البته در غایت حسن و علو درجه و صحت. علت این مطلب، عدم تنصیص بر وصف ابراهیم، به لفظ ثقه یا عدل است، مضاف بر این که او را مدح جلیل نموده‌اند که همین موضوع، وی را در سلک توثیق و تعدیل در آورده است. به همین جهت است که گروهی از اهل تنقیح و تحقیق حکم به توثیق او نموده‌اند.

از جمله این افراد محقق داماد است که در راسحه چهارم از رواشح سماویه می‌گوید: «خداوند برایش (ابراهیم) در بهشت باغها برویاند و به سعادت ابدی‌اش برساند» و صحیح صریح در نزد من آن است که طریقی که از طرف وی باشد صحیح است، بنابراین شأن او جلیل تر و حالش عظیم تر از آن است که دیگران او را تعدیل و توثیق نمایند، بلکه او باید تعدیل و توثیق دیگران نماید، چگونه است و حال آن‌که اساتید بزرگوار ما چون رئیس المحدثین شیخ صدوق و شیخ مفید و شیخ الطائفه و افرادی از این قبیل و کسانی که در مرتبه و درجه ایشانند از اقدمین و محدثین جلیل القدر، مقامشان بزرگتر از آن است که به آن‌ها گمانی برده شود تا این‌که نیازمند تنصیص تنصیص گر و توثیق موثقی باشند. و حال آن‌که ابراهیم، شیخ الشیوخ و قطب اساتید و وتد الاوتاد و سند الاسناد بوده و شایسته تر از آن است که نیازی به تنصیص و توثیق داشته باشد. مضاف بر این که وقتی درباره‌ی ابراهیم گفته‌اند: اولین ناشر حدیث کوفیون در قم و شاگرد یونس بن عبدالرحمان بوده، همین کافی است.^۱

محقق صمدانی شیخ حسین عبدالصمد همدانی درباره‌ی ابراهیم می‌گوید: «من شرم دارم از این که حدیث ابراهیم را صحیح ندانم.»^۲ مجلسی دوم نیز درباره‌ی حدیث او گفته: «حسن است مانند صحیح.»^۳

۱. میرداماد، همان، ص ۸۵.

۲. عبدالصمد همدانی، معراج الکمال، ص ۸۷ (به نقل از: زاد المجتهدین ج ۲، ص ۱۷۷).

۳. مجلسی، الوجیزه ص ۷.



علامه طهرانی در الذریعه بعد از وصف ابراهیم فرموده است: «ندیده‌ام که هیچ یک از اصحاب ما، قائل به قدح ابراهیم بوده باشند. او روایات زیادی هم دارد و ارجح، قبول ابراهیم است».^۱ از همه این ها که بگذریم از مقدمه کتاب تفسیر فرزندش علی بن ابراهیم^۲ و از ابن قولویه در اسناد کتابش کامل الزیارات^۳ و هم چنین از ابن طاووس در فلاح السائل، فصل ۱۹^۴، در سند روایتی از امالی صدوق که در آن ابراهیم بن هاشم است و غیر آن از طرق روایاتی که علمای اعلام ما بر آن اعتماد نموده‌اند، وثاقتش به دست می‌آید.

محدث قمی می‌گوید: «علمای رجال در ترجمه او (ابراهیم) اطالۀ سخن کرده‌اند و حدیث او را به طور مشهور حدیث حسن شمرده‌اند و جمعی از محققین تصریح به وثاقت او کرده‌اند و علامه طباطبائی بحر العلوم فرموده: نزد من صحیح‌تر، این است که او ثقه و صحیح الحدیث است به چند جهت. و استاد ما در مستدرک الوسائل، وجوهی برای توثیق او ذکر کرده است که از آن‌ها است قول علمای امامیه در حق او، که علمای ما می‌گویند: او اول کسی است که احادیث کوفی را در قم نشر نمود قطعاً نشر احادیث محقق نمی‌شود، مگر به قبول و انتشار آن در نزد ایشان، آن‌هم از جهت عمل و اعتماد، نه به خاطر نقل».^۵ زیرا اعتماد بسیاری از علمای بزرگ قم بر حدیث او، بدون اطلاع آن‌ها از وثاقت ابراهیم بن هاشم معنی ندارد. آن‌هم با توجه به این‌که علمای پیشین قم، به کوچک‌ترین چیزی اهل حدیث را مورد نکوهش قرار می‌دادند؛ چنان‌که از

۱. علامه طهرانی، الذریعه، ج ۳ ص ۳۴۷.

۲. علی بن ابراهیم، مقدمه تفسیر قمی.

۳. ابن قولویه، کامل الزیارات، ج ۲ ص ۵۹۱-۵۹۳.

۴. سید ابن طاووس، فلاح السائل، ص ۱۵۹.

۵. محمد رازی، مشاهیر دانشمندان اسلام (ترجمه الکنی واللقاب) ج ۴، ص ۹۶.

احمد بن محمد بن خالد برقی با همه وثاقت و جلالتی که داشت عیب جوئی می نمودند که او از راویان ضعیف روایت می کند و به افراد مجهول و ناشناخته اعتماد نموده است.

از طرفی سعد بن عبدالله اشعری و عبدالله بن جعفر حمیری و محمد بن یحیی العطار و سایر بزرگان هم به وی اعتماد داشته اند. علاوه بر این که او شیخ اجازه بوده و محمد بن احمد بن یحیی نیز از او روایت کرده است و محمد بن ولید او را از روایت نوادر الحکمه استثنا نکرده است.^۱

علامه حلی درباره اعتبار روایات نقل شده از سوی او می گوید: «هیچ یک از یاران و اصحاب درباره نفی یا تعدیل روایات وی، مطلبی را نگفته اند ولی روایات او بی شمار است و قبول کردن روایاتش در نزد من ارجحیت دارد.»^۲ محقق عالی مقام آیت الله خویی می گوید: «سزاوار نیست که کسی درباره موثق بودن ابراهیم بن هاشم شک و تردید به خود راه دهد».^۳

افراد از متأخرین نیز مانند صاحب الحقائق الناضره و دو برادرش شیخ عبدعلی صاحب الاحیاء و شیخ محمد صاحب مرآة الاخیار و پسرش محدث شیخ حسین و محدث صالح شیخ عبدالله بن صالح و دو فاضل محقق شیخ محمد و فرزندش شیخ علی معتقدند که اعتماد کمی ها به قول ابراهیم و رغبت آنان به وی مثل این است که تصریح به توثیق و تصحیح وی نموده باشند با این تفاوت که عبارت شیخ عبدالله در منظومه رجال در این مقال صریح نیست، وی گفته:

ثم ابن هاشم جلیل القدر کالعدل فی قم عظیم الذکر

۱. دوانی، همان، ص ۱۶۹.

۲. علامه بحرانی، همان، ص ۱۷۷.

۳. خویی، همان، ص ۳۱۸.



از جمله افاضل معاصری که تصریح به توثیق وی نموده‌اند، شیخ محمد طه نجف در کتاب **احیاء الموات** است. وی گر چه او را در قسم حسان نیز ذکر نموده، اما گفته: «اقوی در نزد من وثاقت اوست به دلایلی که قویترین آن‌ها تصریح فرزندش علی - ثقه جلیل القدر - به وثاقت مشایخ او در اول تفسیرش است.^۱»

اینک می‌توان دلایل تصحیح ابراهیم بن هاشم را این‌گونه جمع بندی نمود:
 ۱. اعتماد پسر جلیل القدر و ثقه‌اش بر وی، به ویژه در تفسیرش که در اول آن فرموده: «او (ابراهیم) فقط از مشایخ و ثقات نقل می‌کند و به علاوه بیشتر مرویاتش از پدرش می‌باشد و شکی نیست که پدرش از جمله راویان وی می‌باشد، پس لازم است که از مشایخ و ثقات او باشد.

نقد: اولاً پسرش بر وثاقت تک تک افرادی که از او نقل می‌کند تنصیص ننموده، به جهت این‌که از تعداد زیادی از ضُعفا مثل ابی الجارود و غیره به کثرت نقل می‌کند. ثانیاً روایت پسر از پدر بیشتر از روایت حسین بن محمد اشعری ثقه، از معلی بن محمد ضعیف، و علی بن محمد علان و محمد بن ابی عبدالله اسدی و محمد بن حسن صفار از سهل بن زیاد ضعیف نیست.

پاسخ: اولاً عدم تنصیص مذکور بر وثاقت تک تک افراد نمی‌تواند به معنای عدم اراده جمیع مشایخ باشد. روایت علی بن ابراهیم از ابی الجارود یا محمد بن سنان یا غیر آن دو از کسانی که در برخی زمان‌ها مشهور به ضعف بوده‌اند، نمی‌تواند مانع ثقه بودن آن‌ها باشد، زیرا شیخ مفید ابی الجارود را در زمره فقهای اصحاب صادقین علیهم‌السلام و از اعلامی قرار داده که حلال و حرام، فتاوی و احکام از آن‌ها دریافت می‌شده و هیچ راهی به ذم آن‌ها نیست. همچنین محمد بن سنان از

۱. علامه بحرانی، همان، ص ۱۸۷.



خواص و ثقات امام کاظم علیه السلام و اهل ورع و علم و فقیه شیعه محسوب می شده است. در ضمن کلینی ضعف معلى بن محمد و سهل بن زیاد را ممنوع دانسته است.

۲. گفتیم ابراهیم بن هاشم اولین کسی است که حدیث کوفیون را در قم انتشار داد و دانستیم که قمی ها در نهایت تحرّز و نهایت تحفّظ از قبول روایت ضعفا قرار داشتند. دیگر آن که قمی ها کسانی را که متهم به عدم ضبط و تحرّز در نقل و ادای حدیث بودند از بلادشان اخراج می کردند، هم چنان که این کار از جانب احمد بن محمد بن عیسی نسبت به احمد بن محمد برقی صورت گرفت. بنابراین انتشار حدیث ابراهیم در میان قمی ها دلیلی است بر قبول حدیث وی از جانب ایشان و اعتماد آن ها بر وی در اصول و فروعشان، و همین بر توثیق و تعدیل ابراهیم دلالت می کند.

نقد: اعتماد قمی ها بر حدیث ابراهیم - حتی اگر پذیرفته شود - دلالت بر عدالتش نمی کند به جهت این که ایشان می دانستند روایات وی با روایاتشان موافقت دارد و ابراهیم، آن روایات را از کتب متداول در نزد آن ها اخذ نموده است.

پاسخ: اعتماد قمی ها به روایت ابراهیم مورد تردید نیست، اما این اعتماد نه به واسطه موافقت احادیث ابراهیم با کتب متداول در نزد ایشان، بلکه به این دلیل است که قمی ها اعتقاد به ثقه بودن او داشتند و به همین سبب هم بر او اعتماد می کردند.

۳. ابن بابویه می گوید از ابن ولید شنیده که می گوید: «یونس بن عبدالرحمان نوشت که تمام روایاتش صحیح و قابل اعتمادند مگر روایت مفردی که محمد بن عیسی بن عبید از یونس نقل کرده، حال آن که دیگران چنین روایتی را نقل



نموده‌اند.» همین مطلب، تنصیصی است بر این که مرویات مفرد ابراهیم بن هاشم از یونس صحیح است و این نصی صریح در توثیق اوست. پس قول ابن ولید می‌تواند دلیل دیگری بر توثیق ابراهیم باشد.

۴. ابن ولید و شاگردش صدوق، روایت محمد بن احمد بن یحیی را - از جمله مواردی که ابراهیم از مرویاتش و هر آن کس که از وی روایت می‌کند، استثنا نموده - مستثنی نکرده‌اند.

۵. هرکس در مرویات ابراهیم که در کتب اخبار موجود است تتبع نماید آن را در غایت ضبط و اتقان می‌یابد. و می‌بیند که با قواعد عدل و ایمان و ایقان موافق است و معنای ثقه نیز چیزی جز این نیست.

نقد: نهایت آن اقوال (۳ - ۴ - ۵) دلالت بر صحت روایاتش به معنای قدیم است و این موضوع به معنای صحت مصطلح در اواخر نیست.

پاسخ: صحت قدیم گرچه به واسطه عموم و خصوص مطلق مغایر با صحت جدید است، اما انصاف این است که متقدمین هم به وثاقت راویان مقید بودند و اگر در برخی از اوقات از روی قرائن و امارات اکتفا به غیر آن می‌کردند، اغلب، موضوع حمل بر اعم می‌بوده و این وجه اوفق و أحب است و اوفق هم در مذهب جای می‌گیرد.

۶. اعتماد ثقة الاسلام کلینی و سایر اعلام بر روایات ابراهیم و لو با واسطه از وی، می‌تواند دلیل عدالت و وثاقتش باشد.

نقد: اعتماد کلینی و غیره بر روایات ابراهیم از وی به واسطه پرسش یا غیر او، الزاماً توثیق نمی‌آورد، و گرنه توثیق تمام کسانی که از وی روایت نموده‌اند، لازم می‌آید.

پاسخ: شاید او گاهی از افرادی مثل محمد بن خالد و پسرش احمد که از ضعفا حدیث نقل می‌کردند، روایت می‌نموده، اما احتمالاً اماراتی وجود داشته که

باعث می‌شد او از ضعیف نقل کند، پس این قاعده کلی نبوده و اکثراً ملزم به نقل از ثقات بوده است.

۷. علامه طهرانی - صاحب الذریعه - تعداد زیادی از اخباری را که ابراهیم در طریق آن است صحیح می‌شمارد و ابن داود نیز با او موافق است.

نقد: علامه طهرانی و غیر او اگر حدیث ابراهیم را وصف به صحت نموده‌اند، صحت را بر ثقات محدود نکرده‌اند، زیرا مسلک ایشان هم به مثابه مسلک قدماست.

پاسخ: ایشان اگرچه تصحیح را بر ثقات به معنای اخص، محدود نکرده‌اند اما توثیق به معنای عام را شرط می‌دانند. بنابراین فقط خبر کسی را که یقین به وثاقتش دارند، تصحیح می‌کنند گرچه فساد عقیده‌اش در نزدشان ثابت شود، به ویژه وقتی بعضی مرجّحات را - مثل این که از افرادی باشد که بر تصحیح آنچه از جانب ایشان صحیح است اجماع شده باشد - به روایات ضمیمه کنند یا کسی از اهل اجماع عمل به روایاتشان کند. و در جایی که هیچ شکی در امامیه بودن شخص نیست پس چاره‌ای نیست از این که تصحیح ملازم با توثیق به معنای خاص را اراده کنند و هیچ راه فراری وجود ندارد.

۸. از کثرت روایات ابراهیم، چنان که از تتبع در کتب اربعه، بصائر، محاسن و سایر کتب حدیثی که در این دوران مدار علما هستند، وثاقت او مستفاد می‌شود.

نقد: اگر لازمه‌ی کثرت روایات ابراهیم عدالتش بود، لازم می‌آمد که عده‌ای از راویان ضعیف را نیز عادل بدانیم، افرادی که با ابراهیم در کثرت روایات شریکند.

پاسخ: آنچه دلیل بر آن آمده صرفاً به جهت کثرت روایات نبوده، بلکه به این شرط که منتقدین، اثبات روایات را تلقی به قبول کرده باشند و در جمیع احوال و حالات بر روایات اعتماد نموده باشند. در ضمن اگر افراد دیگری با ابراهیم در



کثرت روایات مشترکند، باید گفت که بین وی و ایشان فرقی وجود دارد و آن سالم بودن ابراهیم از طعن است که در ایشان این سلامت وجود ندارد. پس بنابر همین فرق، ملازمه منتفی می‌شود.

از آنچه گفته شد معلوم می‌شود که ابراهیم بن هاشم دارای توثیق است، مضاف به این که وی از مشایخ اجازه است و کثرت روایاتش از دیگران و کثرت روایات دیگران از او، ما را به همین موضوع ارشاد می‌کند و چون آن‌ها در اعلی طبقات وثاقت‌اند، اصلاً از توثیق بی‌نیازند و توثیق جماعتی به مجرد این طریق قطعی است، بنابراین خارج کردن ابراهیم بن هاشم قمی از این حکم خلاف تحقیق است... و الله العالم.

کتاب نامه

۱. ابن داود، رجال، چاپ محمد صادق آل بحر العلوم، نجف، ۱۳۹۲ ق (چاپ افست قم).
۲. ابن حجر، لسان المیزان، چاپ محمد عبدالرحمان مرعشی، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
۳. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، منشورات المطبعة الحیدریه، نجف، ۱۳۸۰ ق.
۴. ابن طاووس، فلاح السائل، المحقق: غلامحسین مجیدی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، مطبعه مکتب الاعلام الاسلامی، الطبعة الاولى، ۱۳۷۷.
۵. ابن قولویه، کامل الزیارات، ترجمه: سید محمد جواد ذهنی تهرانی، انتشارات گنجینه ذهنی، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۶. سید محسن امین، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۱۹ ق.
۷. بحرانی، زادالمجتهدین، چاپ دوم، نشر ضیاء بدر آل سنبل، بی تا.
۸. تستری، قاموس الرجال، منشورات مرکز نشر الکتاب المطبعة المصطفوی، تهران، ۱۳۷۹ ق.
۹. تفرشی، نقدالرجال، انتشارات الرسول المصطفی، تهران، ۱۳۱۸ ق.
۱۰. علامه حلی، خلاصة الاقوال، مؤسسة انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۷ ق.
۱۱. خویی، معجم رجال الحدیث، چاپ پنجم، طبعه منقحه و مزیده، بی جا، ۱۴۱۳ ق.

- ١٢ . دوانی، مفاخر اسلام، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۳.
- ١٣ . طوسی، رجال، حقه و علقه عليه محمد صادق آل بحر العلوم، الطبعة الحيدريه، نجف، ١٣٨١ ق.
- ١٤ . طوسی، تهذيب الاحكام، دارالكتب العلميه، تهران، ١٣٩٠ ق.
- ١٥ . طوسی، الفهرست، چاپ الويس اسپرنگر، هندوستان، ١٢٧١ ق (افست مشهد، ١٣٥١).
- ١٦ . طهرانی، الذريعه، دارالاضواء، بيروت، ١٤٠٣ ق.
- ١٧ . علي بن ابراهيم، تفسير قمی، دارالسرور، بيروت، ١٤١١ ق.
- ١٨ . قمی (عباس)، مشاهير دانشمندان اسلام (ترجمة الكنى و الالقاب)، مترجم: محمد رازی، انتشارات اسلاميه، تهران، ١٣٥١.
- ١٩ . قهپايی، مجمع الرجال، صححه و علقه عليه الحاج، السيد ضياء الدين الاصفهانی، مؤسسة اسماعيليان، قم، بی تا.
- ٢٠ . مامقانی، تنقيح المقال، انتشارات جهان، تهران، ١٣٤٩.
- ٢١ . مجلسی، الوجيزه، تحقيق: محمدکاظم رحمان ستايش، بتعاون مؤسسه الطباعة والنشر وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، تهران، ١٣٧٨.
- ٢٢ . ميرداماد، الرواشح السماويه، الراشحه الرابعه، تحقيق: نعمة الله جليلی، دارالحديث، قم، ١٤٢٢ ق.
- ٢٣ . نجاشی، رجال، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ١٤١٦ ق.
- ٢٤ . نجف، محمد مهدي، الجامع لرواة و اصحاب الامام الرضا عليه السلام، الموء تمر العالمی الثاني للامام رضا عليه السلام، الامور الفنيه: نشر الآستان الرضويه المقدسه، ١٤٠٧ ق.
- ٢٥ . محقق اردبيلي، جامع الرواة.
- ٢٦ . همدانی، عبدالصمد، معراج الكمال.

پژوهشی سندی و محتوایی در «تفسیر القمی»

علی اکبر بابایی^۱

تفسیر القمی، تفسیری دو جلدی شامل تمام سوره‌های قرآن است^۲، که در هر سوره به صورت گزینشی و مزجی، برخی از آیات را تفسیر کرده و از برخی نیز بدون تفسیر گذشته است.

در این تفسیر عمدتاً آیات بر مبنای روایات، تفسیر شده؛ از این روی، دیگران آن را از تفاسیر مأثور و روایی به شمار آورده‌اند^۳ ولی ما به لحاظ این که این تفسیر، روایی محض نیست و اجتهادهایی از مؤلف در آن دیده می‌شود آن را تفسیری اجتهادی - روایی می‌نامیم. این تفسیر یکی از قدیمی‌ترین تفاسیر اجتهادی - روایی شیعه و منبعی روایی برای جوامع تفسیر برهان و نورالثقلین، و

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه حوزه و دانشگاه (گروه قرآن پژوهی).

۲. سید بن طاووس متوفای قرن هفتم در وصف آن فرموده است: «و جميع الكتاب اربعة اجزاء فی مجلدین» (سعد السعود / ۸۷) از کلام وی معلوم می‌شود که در آن زمان نیز دو جلد بوده است.

۳. نک: معرفت، محمدهادی، التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشيب، ص ۳۲۵. و ایازی، سید محمد علی؛ المفسرون حیاتهم و منهجهم / ۸۳۸.

تفاسیر اجتهادی - روایی شیعه هم‌چون: **تفسیر صافی و کنز الدقائق و حتی** تفاسیر اجتهادی جامع شیعه همانند **تفسیر مجمع البیان** بوده و در آن‌ها، فراوان از این تفسیر روایت نقل شده است. در برخی از آن تفاسیر مانند **تفسیر برهان** تمام روایات تفسیر قمی حتی مطالبی که روایت بودنش معلوم نیست، به اعتبار این‌که شاید روایت باشد، آورده شده است.

این تفسیردارای نسخه‌های خطی متعددی است و پس از سال ۱۳۱۳ ق، چندین بار چاپ شده است. یک نسخه در همان سال و نسخه‌ای دیگر با اندراج تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام در حاشیه آن در سال ۱۳۱۵ ق، منتشر گردیده است و بار دیگر همراه با تقریظی کوتاه از آقا بزرگ تهرانی و مقدمه و تصحیح سید طیب موسوی جزایری با ملاحظه چهار نسخه آن در سال ۱۴۰۴ ق، در قم طبع و نشر^۱ و در سال ۱۴۱۱ با همان خصوصیات چاپ سوم بدون کم و زیاد تجدید چاپ شده و تنها تفاوت آن با چاپ سوم، تغییر شماره صفحات است.^۲

مؤلف

منظور از قمی در نام این تفسیر: علی بن ابراهیم بن هاشم قمی رحمته الله از دانشمندان برجسته شیعه در نیمه دوم قرن سوم و اوایل قرن چهارم است.^۳

۱. نک، قمی، علی بن ابراهیم، **تفسیر القمی**، ج ۱، ص ۱۴-۱۷؛ مقدمه سید طیب جزائری.
۲. در این تحقیق از همین چاپ اخیر استفاده شده و نشانی‌ها مطابق صفحه شمار چاپ ۱۴۱۱ ق است.
۳. شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۲ در معرفی او فرموده است: کان فی عصر ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام و بقى الى ۳۰۷ فانه روى الصدوق فى عيون اخبار الرضا عن حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر قال اخبر نا علی بن ابراهیم بن هاشم سنه ۳۰۷... و فى بعض اسانید الامالی و الاکمال هكذا: حدثنا حمزه بن محمد، الى قوله بقم فى رجب ۳۳۹ قال اخبر نا علی بن ابراهیم بن هاشم فیما کتبه الى فى سنه سبع و ثلاث مائة.



نجاشی رجال شناس معروف شیعه در قرن پنجم در معرفی وی فرموده است: «ابوالحسن قمی ثقه در حدیث، ثبت،^۱ مورد اعتماد و دارای مذهب صحیح است» [روایت] شنیده و فراوان روایت کرده و کتاب‌هایی را تألیف کرده است.^۲ و از جمله کتاب‌های او کتاب **التفسیر** را نام برده و در پایان، سند خود را به کتاب‌ها و سایر احادیث وی ذکر کرده است.^۳ شیخ طوسی رحمته الله نیز کتاب‌هایی را برای او ذکر کرده که اولین آن‌ها کتاب **التفسیر** است و در پایان سند خود به کتاب‌ها او را - که سندی صحیح - است یادآور شده است.^۴ محدث بزرگ شیعه کلینی رحمته الله نیز در **کافی** فراوان از وی روایت نقل کرده است.^۵ بنا براین: تردیدی نیست که قمی رحمته الله یکی از دانشمندان مورد اعتماد شیعه بوده و کتاب تفسیری نیز داشته است، اما کتابی که به نام **تفسیر القمی** در دو جلد چاپ شده و اینک موجود است آیا عین همان تفسیری است که علی بن ابراهیم قمی رحمته الله تألیف کرده و شیخ طوسی رحمته الله به آن سند صحیح داشته، یا آمیخته‌ای از آن و غیر آن است؟ از ظاهر کلام آیت الله خویی رحمته الله در مقدمه سوم **معجم رجال الحدیث** استفاده می‌شود استناد تفسیر موجود به علی بن ابراهیم نزد ایشان قطعی بوده،

۱. ثبت یعنی استوار؛ کسی که هر حدیثی را نقل نمی‌کند، بلکه حدیثی را که به صحتش علم دارد

روایت می‌کند، (نک: مامقانی، عبدالله، مقباس الهدایه، ج ۲ ص ۲۴۱).

۲. رجال النجاشی، ص. ۲۶۰ رقم ۶۸۰.

۳. نک: همان.

۴. نک: طوسی، الفهرست، ص ۹، رقم ۳۷۰.

۵. طبق آماری که در سی دی مکتبه اهل البيت علیهم السلام گزارش شده، موارد ذکر علی بن ابراهیم در هشت

جلد کافی ۴۰۵۶ مورد است، برای نمونه نک: اصول کافی، کتاب العقل و الجهل، حدیث ۹، ۱۷،

۱۹، ۳۱، کتاب فضل العلم، باب فرض العلم و...، حدیث ۱، ۳، ۸، باب اصناف الناس، حدیث ۴،

باب ثواب العالم و المتعلم، حدیث ۳ و ۶.

زیرا وی از جمله‌ای که در مقدمه تفسیر موجود آمده است^۱ به عنوان سخن علی بن ابراهیم در مقدمه تفسیرش، یاد می‌کند و می‌فرماید: در این کلام دلالت آشکاری است که وی در این کتابش جز از ثقه (شخص مورد اعتماد) روایت نمی‌کند.^۲

و با توجه به این که نزد ایشان غیر از تفسیر موجود، تفسیری دیگر به نام تفسیر علی بن ابراهیم نبوده و گرنه ذکر می‌کرد معلوم می‌شود که در استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم هیچ تردیدی نداشته است. ولی کتاب شناس معروف شیخ آقا بزرگ تهرانی رحمته الله این کتاب را آمیخته‌ای از تفسیر علی بن ابراهیم و روایاتی از تفسیر ابی الجارود - که از امام باقر علیه السلام نقل شده - و برخی احادیث دیگر دانسته است؛ وی فرموده: مفسر قمی در این تفسیرش نقل خصوص آنچه را از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیات روایات کرده قصد داشته است و بیش‌تر آن از روایات پدرش ابراهیم بن هاشم از مشایخش و بالغ بر شصت نفر از رجال حدیث است و غالب روایات پدرش.

از محمد بن ابی عمیر با سند یا مرسل از امام صادق علیه السلام است... و به لحاظ خالی بودن این تفسیر از روایات سایر ائمه علیهم السلام شاگرد علی بن ابراهیم (ابوالفضل عباس بن محمد) که راوی این تفسیر بوده است برای تکمیل و زیاد کردن نفع این تفسیر، برخی از روایاتی را که امام باقر علیه السلام بر ابی الجارود املا فرموده و روایات دیگری را از سایر مشایخش که متعلق به تفسیر آیه دانسته، یا آوردن آن را در ذیل آیه مناسب دیده، در اثنای روایات آن وارد کرده است و این کار از

۱. و نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی الینا ورواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم، تفسیر

القمی، ج ۱، ص ۳۰.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۴۹.



اوایل سوره آل عمران تا پایان قرآن انجام گرفته است.^۱ و مستند وی در این مدعا امور ذیل است:

الف: در صدر تمام نسخه‌های صحیح این تفسیر بعد از دیباجه با عبارت «حدثني ابو الفضل العباس بن محمد بن قاسم بن حمزة بن موسي بن جعفر عليه السلام قال حدثنا ابو الحسن علي بن ابراهيم بن هاشم قال ابي [عليه السلام]...» به نام شاگرد علی بن ابراهیم تصریح شده و در آغاز سوره بقره عنوان «قال ابو الحسن علي بن ابراهيم حدثني ابي» آمده و به همین اسلوب تا اوایل سوره آل عمران ادامه یافته است.

۱. الذریعه، ج ۴ ص، ۳۰۳، شایان ذکر است که در تتبع انجام شده معلوم گردید در این تفسیر از سایر امامان معصوم علیهم السلام غیر از امام صادق و امام باقر علیهما السلام نیز بسیار روایت شده، گرچه روایات نقل شده از امام صادق علیه السلام فراوان، است. همچنین در موارد زیادی، از غیر طریق ابی الجارود نیز از امام باقر علیه السلام در این تفسیر روایت نقل شده است که حتی تعدادی از آنها قبل از اوایل سوره آل عمران است آدرس نمونه‌ای از روایاتی که از غیر امام صادق علیه السلام و از غیر طریق ابی الجارود در این تفسیر نقل شده، چنین است:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله: ج ۱، ص ۲۰، ۳۰۴ و ج ۲، ص ۲۹۰.

از حضرت علی علیه السلام: ج ۱، ص ۶۵، ۱۱۲، ۱۲۷، ۳۷۴ و ج ۲، ص ۴۳، ۴۴، ۲۹۱.

از امام حسن علیه السلام: ج ۲، ص ۲۷۴-۲۷۶.

از امام سجاد علیه السلام: ج ۱، ص ۱۳، ج ۲، ص ۲۲ و ۲۳.

از امام باقر علیه السلام: ج ۱ قبل از اوایل سوره آل عمران، ص ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۰۸، ۱۰۷، ۵۵، ۵۶، ۸۲، ۸۳، ۱۳۰، ۱۸۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۹، ۳۰۵، ۳۷۹، ۴۱۴، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۸۹، ۲۸۹، ۲۸۱، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۶۴، ۴۹۳.

از امام کاظم علیه السلام: ج ۲، ص ۳۷۳، ۴۰۶.

از امام رضا علیه السلام: ج ۱، ص ۴۸، ۵۲، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۵۷، ۲۲۲، ۲۴۷، ۳۷۰، ۳۸۲، ج ۲.

ص ۲۵، ۳۷، ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۵۴، ۲۱۷، ۲۸۶، ۳۳۶، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۹۷، ۴۱۲.

از امام جواد علیه السلام: ج ۱، ص ۲۱۰-۲۱۲ و ج ۲، ص ۲۵۲.

از امام هادی علیه السلام: ج ۱، ص ۳۱۲، ۳۸۴ و ج ۲، ص ۳۰۴.

از امام عسکری علیه السلام: ج ۲، ص ۵۰.



ب: در اوایل سوره آل عمران، اسلوب روایت را به عبارت «حدثنا احمد بن محمد الهمدانی قال حدثني جعفر بن عبد الله قال حدثنا كثير بن عياش عن زياد بن المنذر ابي الجارود عن ابي جعفر محمد بن علي عليه السلام تغيير داده و در دو مورد ديگر با اين سند روایت کرده است و اين سند همان طريق مشهور به تفسير ابي الجارود است و شيخ طوسي در فهرست و نجاشي هر دو تفسير را با سند خويش به احمد بن محمد همداني (معروف به ابن عقده) و متوفای ۳۳۳ ق، روایت کرده اند.^۱

ج: گوینده «حدثنا ابن عقده» که در سه جای اين تفسير آمده است قطعاً علي بن ابراهيم نيست؛ زيرا وی استاد كليني متوفای ۳۲۸ ق، بوده که در کتاب کافی اش فراوان از آن روایت کرده است و ابن عقده شاگرد كليني بوده که کتاب کافی را از او روایت کرده است، پس: چگونه ممکن است علي بن ابراهيم که استاد استاد ابن عقده بوده، از ابن عقده روایت کند؟

د: مؤلف اين کتاب در غالب موارد بعد از تمام شدن روایت ابي الجارود، يا روایت بعضی مشايخ ديگرش با تعبير «وقال علي بن ابراهيم» و مانند آن، يا تعبير «رجع الي تفسير علي بن ابراهيم»، يا «رجع الي رواية علي بن ابراهيم»، يا «رجع

۱. نجاشي در رجال خود (ص ۱۷۰، رقم ۴۴۸) در ترجمه ابوالجارود گفته است: له كتاب تفسير القرآن رواه عن ابي جعفر عليه السلام اخبرنا به عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن سعيد قال حدثنا جعفر بن عبد الله المحمدي قال حدثنا ابوسهل كثير بن عياش القطان قال حدثنا ابو الجارود بالتفسير، و شيخ طوسي در فهرست (ص ۷۲، رقم ۲۹۳) دو طريق برای تفسير وی ذکر کرده، که طريق دوم چنین است: «و اخبرنا بالتفسير احمد بن عبدون عن ابي بكرالدوري عن ابن عقده عن ابي عبد الله بن جعفر بن محمد بن علي بي ابي طالب المحمدي عن كثير بن عياش القطان و كان ضعيفا و خرج ايام ابي السرايمعه فصابته جراحة عن زياد بن المنذر ابي الجارود عن ابي جعفر عليه السلام. شايان ذکر است که احمد بن محمد بن سعيد و ابن عقده همان احمد بن محمد همداني است؛ (نک: طوسي، الفهرست، ص ۲۸، رقم ۷۶؛ رجال الطوسي، ص ۴۱، رقم ۳۰ و رجال النجاشي، ص ۹۴، رقم ۲۳۳).



الحديث الى علي بن ابراهيم»، یا «فی روایة علی بن ابراهیم» به تفسیر علی بن ابراهیم باز می‌گردد.^۱

برخی نویسندگان معاصر آن را تألیف شاگرد علی بن ابراهیم نیز ندانسته و ضمن بیان این که تفسیر موجود به استثنای خطبه و مقدمه، مجموعه‌ای از تفسیر علی بن ابراهیم معروف و تفسیر ابی الجارود و روایات متفرقه دیگری است که مؤلف از مشایخ خود نقل کرده، گفته است مؤلف آن شخصی ناشناخته است که علی بن ابراهیم را درک نکرده و تفسیر او را به واسطه شاگردش (ابوالفضل عباس بن محمد) نقل کرده است. وی بر این مدعا شواهدی را از خود کتاب آورده، که بخشی از آن، همان شواهد آقا بزرگ تهرانی است و جز برای مدعای مشترک وی با ایشان (که همه این تفسیر از آن، علی بن ابراهیم نبوده و مؤلف آن شخص دیگری غیر از علی بن ابراهیم است) قابل استناد نیست، آنچه از آن شواهد ممکن است مستند مدعای خاص ایشان قرار گیرد دو چیز است: یکی این که عبارت «حدثنی ابو الفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر عليه السلام قال حدثنا ابو الحسن علی بن ابراهیم...» گویای آن است که مؤلف این کتاب ابو الفضل العباس شاگرد علی بن ابراهیم نبوده، بلکه شخص دیگری بوده که به وسیله وی این روایات را از تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده است. دوم این که مؤلف در هیچ جای این تفسیر تعبیر «حدثنی علی بن ابراهیم»، یا مشابه آن را ندارد و همه جا تعبیر «قال علی بن ابراهیم» دارد، ولی در نقل از مشایخ خود، مانند احمد بن ادريس و محمد بن جعفر، تعبیر «حدثنا» و «اخبرنا» دارد و حتی در یک مورد نیز تعبیر «قال» ندارد. این نشان می‌دهد که مؤلف کتاب،

۱. آنچه نقل شد خلاصه و مضمون کلام آقا بزرگ تهرانی، است. برای دیدن عین عبارات وی نک:

الذریعة الى تصانیف الشیعة، ج ۴، ص ۳۰۳ - ۳۰۵.



شاگرد بی واسطه علی بن ابراهیم نبوده است؛ زیرا در غیر این صورت، تعبیر «حدثنا» یا «اخبّرنا» را درباره علی بن ابراهیم نیز به کار می‌برد.^۱

سید محمد جواد شبیری از پدرش آیت الله شبیری زنجان‌ی نقل کرده که: «وی به اثبات رسانده‌اند که نه تمام تفسیر قمی در این تفسیر آمده است و نه تمام آن از علی بن ابراهیم است. ایشان با بررسی دقیق مشایخ (راویان اول حدیث) در تفسیر موجود، مؤلف آن را شناسایی و وضعیت تفسیر موجود را روشن ساخته‌اند. این تفسیر ظاهراً از علی بن حاتم قزوینی بوده که از مصادر چندی به ویژه تفسیر علی بن ابراهیم جمع آوری کرده است».^۲

تحقیق

در تقویت قول اول و اثبات استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم می‌توان گفت: استناد تفسیر موجود به علی بن ابراهیم مشهور و همواره مورد اعتماد دانشمندان و مؤلفان بزرگ شیعه بوده است. فضل بن حسن طبرسی رحمته الله از دانشمندان قرن ششم در تفسیر **مجمع البیان** روایات موجود در تفسیر فعلی را از

۱. نک: موسوی، پژوهشی پیرامون تفسیر قمی، کیهان اندیشه، ش ۳۲، ص ۸۴-۹۰.

۲. نک: شبیری، در حاشیه دو مقاله، مجله آینه پژوهش، ش ۴۸، ص ۵۰، خود نیز این مطلب را شفافاً از آیت الله زنجان‌ی استفسار کردم. وی ضمن قطعی دانستن این که این تفسیر موجود از آن علی بن ابراهیم نیست، فرمودند مظنون است که مؤلف آن علی بن حاتم قزوینی باشد؛ زیرا بسیاری از راویان اول احادیث این تفسیر مشایخ علی بن حاتم قزوینی است. مشایخ علی بن حاتم قزوینی به نقل معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۹۸ عبارتند از: احمد بن ادريس، احمد بن علی، احمد بن محمد بن موسی، حسن بن علی، حمید بن زیاد، علی بن الحسین، علی بن سلیمان زراری، قاسم بن محمد، محمد بن ابی عبدالله، محمد بن احمد، محمد بن جعفر، محمد بن جعفر بن احمد بن بطه القمی.



علی بن ابراهیم نقل^۱ و در برخی موارد تصریح کرده که: این روایت را علی بن ابراهیم در تفسیرش آورده است.^۲ و از دانشمندان قرن هفتم سید بن طاووس رحمته بارها در **سعدالسعود** از تفسیر علی بن ابراهیم نام برده و روایاتی را از آن نقل کرده^۳، که با اندک تفاوتی در تفسیر قمی موجود مذکور است.^۴ فیض کاشانی نیز در تفسیر **صافی** با عنوان «القمی» فراوان از این تفسیر نقل کرده و در مقدمه نیز به نقل خود از آن، خبر داده است.^۵ علامه مجلسی رحمته در **مصادر بحارالانوار** این تفسیر را با عنوان «کتاب التفسیر للشیخ الجلیل الثقة علی بن ابراهیم بن هاشم القمی» ذکر کرده و در توثیق مصادر فرموده است: کتاب تفسیر علی بن ابراهیم از کتاب‌های معروف است و طبری و غیر او از آن روایت کرده‌اند.^۶ و این تفسیر از کتاب‌های مورد اعتماد شیخ حر عاملی رحمته بوده که در وسائل فراوان از آن روایت نقل کرده است و در فایده چهارم از خاتمه وسائل آن را از کتاب‌های مورد اعتمادی که مؤلفان آن‌ها و غیر آنان به صحت آن‌ها شهادت داده و قراین بر ثبوت آن‌ها قائم شده و از مؤلفان آن‌ها به تواتر رسیده، یا صحت نسبت آن‌ها به ایشان معلوم است، به شمار آورده است.^۷ و در فایده پنجم، طرق خود به آن کتاب‌ها را که مشتمل بر علمای بزرگ شیعه است و تردیدی در صحت آن نیست،

۱. نک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۰؛ ذیل آیه ۱۲۴ بقره، ص ۲۰۷ ذیل آیه ۱۲۷، و تفسیر القمی،

ج ۱، ص ۵۹ و ۶۰ ذیل همان دو آیه.

۲. نک: همان، ج ۱ ص ۲۰۰.

۳. نک: سید بن طاووس، سعدالسعود / ۸۳-۸۷

۴. نک: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۵۹، ۲۷۷ و ۳۷۸ و ج ۲، ص ۱۴۶.

۵. نک: فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۷۷.

۶. بحار الانوار، ج ۱، ص ۸ و ۲۷.

۷. نک: حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۶ و ۴۳.

ذکر کرده است.^۱ بنا براین که استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم نزد شیخ حر عاملی ثابت و معلوم بوده، طریق صحیحی نیز بر صدور این تفسیر از علی بن ابراهیم وجود دارد و در نظر فقیه معظم شیخ انصاری رحمته نیز استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم تمام بوده است؛ زیرا از روایتی که در این تفسیر در ذیل آیه **﴿...أَوْفُوا بِالْعُقُودِ...﴾** در تفسیر «العقود» از عبدالله بن سنان نقل شده با عنوان «صحیحه ابن سنان که در تفسیر علی بن ابراهیم روایت شده» یاد کرده است.^۲

اشکال

ممکن است گفته شود هر چند این امور برای استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم شواهد خوبی است و در صورت عدم مانع، برای اثبات استناد آن به وی کافی بود، شواهدی در این تفسیر بر عدم استناد آن به علی بن ابراهیم وجود دارد که مانع از دلالت آن امور بر استناد تفسیر به ایشان است. یا باید گفت تفسیر قمی ای که طبرسی، سید بن طاووس، مجلسی و شیخ حر عاملی از آن نقل کرده‌اند غیر از تفسیر قمی موجود بوده است که البته این احتمال نسبت به دانشمندان متأخر مانند شیخ حر عاملی و مجلسی بسیار بعید است، به خصوص که از تفسیر قمی دیگری غیر از تفسیر موجود گزارش نداده‌اند، یا باید گفت آنان به خلط این

۱. همان ۴۳، ۴۹-۶۱، و در فایده ششم فرموده است: «و قد شهد علی بن ابراهیم ایضاً بثبوت احادیث تفسیره و انها مرویه عن الثقات عن الائمة علیهم السلام. همان ۶۸.

۲. نک: انصاری، مرتضی، کتاب المکاسب، ج ۲ ص ۲۱۲ (اوایل بحث خیارات)؛ امام خمینی نیز در کتاب البیع، ج ۴ ص ۱۴ از این حدیث با عنوان «صحیحه عبدالله بن سنان» یاد کرده، که حاکی از اعتبار این تفسیر در نظر ایشان نیز هست، آقای معرفت در، التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیش، ج ۲، ص ۳۲۶ فرموده است: و لم نجد من المشایخ العظام من اعتمد هذا التفسیر او نقل منه» ولی با توجه به آنچه نقل شده نادرستی این کلام آشکار است.



تفسیر با غیر آن پی نبرده بوده‌اند و در این که همه تفسیر موجود را از آن علی بن ابراهیم دانسته‌اند اشتباه کرده‌اند، گرچه این هم خالی از بُعد نیست.

پاسخ

در پاسخ این اشکال گفته می‌شود دلالت امور نامبرده بر استناد تفسیر به علی بن ابراهیم قوی است و شواهد یاد شده در حدی نیست که بتواند با آن امور معارضه کند؛ زیرا محتمل است که عبارت «حدثني ابو الفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزة بن موسي بن جعفر عليه السلام قال حدثنا ابوالحسن علي بن ابراهيم...» در تفسیر **بسم الله الرحمن الرحيم** جزء تفسیر قمی نبوده و این سند دیگری به این تفسیر است که کسی که کتاب را از روی نسخه خطی‌اش باز نویسی می‌کرده، آن را پس از مقدمه در ابتدای تفسیر ذکر کرده است و با وجود اشتباه استناد این کتاب به علی بن ابراهیم و طریق صحیح صاحب وسائل به آن، مجهول بودن آن سند از اعتبار این تفسیر نمی‌کاهد. نظیر این که در ابتدای مجلس اول از امالی صدوق، سندی با پنج واسطه به خود صدوق ذکر شده است.^۱ و در مواردی که از تفسیر ابی الجارود نقل شده و بعد از آن گفته شده است: «رجع الی تفسیر علی بن ابراهیم» ممکن است ناقل آن خود علی بن ابراهیم باشد؛ زیرا تفسیر ابی الجارود پیش از تفسیر علی بن ابراهیم تألیف شده، و با تعبیر «رجع الی تفسیر علی بن ابراهیم» و امثال آن می‌خواسته به خواننده بفهماند که حدیث یا مطلبی را که بعد

۱. نک: صدوق، الأمالی، طبع مؤسسه بعثت، ص ۴۹؛ در ابتدای کتاب الغیبه نعمانی نیز چنین ذکر شده است: «حدثنا الشيخ ابوالفرج محمد بن علی بن یعقوب بن ابی القره القنابی عليه السلام قال حدثنا ابو الحسين محمد بن الجبلی الکاتب و اللفظ من اصله کتبت هذه النسخه و هو ينظر فی اصله قال حدثنا ابو عبدالله محمد بن ابراهيم النعمانی بحلب» (همان / ص ۹) و هیچ کس این سند را با این که مولف این کتاب محمد بن ابراهیم نعمانی باشد منافی ندانسته است.

ذکر می کند از خود او است و از تفسیری دیگر نقل نکرده است. همان گونه که در بین مؤلفان قدیم مرسوم بوده است که در آغاز کتاب خود با کلمه «قال» نام خود را ذکر می کرده اند تا استناد کتاب به خود را بفهمانند و در قرآن کریم نیز خدای متعال فراوان سخن خود را با تعبیر (قال ربّک)، (فقال لهم الله) و امثال آن بیان کرده است.^۱

و در مواردی از این تفسیر که تعبیر «قال علی بن ابراهیم» به کار رفته، ممکن است برای فهماندن همین نکته باشد و با این که مؤلف تفسیر، علی بن ابراهیم باشد منافاتی ندارد و این که در هیچ جای این تفسیر تعبیر «حدثنی علی بن ابراهیم»، یا مشابه آن را ندارد و همه جا تعبیر «قال علی بن ابراهیم» دارد مؤید این وجه است؛ زیرا تعبیر «قال» برای فهماندن نکته یاد شده مناسب است، ولی تعبیر «حدثنی»، و «اخبرنی» و... برای آن مناسب نیست، و مطابقت سند روایتی که در این تفسیر از ابی الجارود نقل شده با طریق مشهور به تفسیر ابی الجارود که شیخ و نجاشی نقل کرده اند مانع از آن نیست که این روایت را علی بن ابراهیم با همان سند از تفسیر ابی الجارود نقل کرده باشد و نقل حدیث علی بن ابراهیم از معاصران خود و حتی کسانی چون: ابن عقده، که چند سال بعد از او در گذشته است،^۲ یا از کسانی که علی بن ابراهیم در غیر این تفسیر هیچ روایتی از آن ها نقل نکرده است و یا نقل حدیث از پدر خود با دو واسطه^۳ محذور عقلی ندارد و

۱. نک: سوره ص، آیه ۷۱ و بقره ۳۰، ۲۴۳.

۲. ابن عقده را که گفته اند متوفای ۳۳۳ ق بوده است. ظاهراً وفاتش از وفات سایر افرادی که در این کتاب از آن ها روایت شده متأخرتر بوده است به عنوان مثال وفات محمد بن همام بغدادی را ۳۳۲ یا ۳۲۶ و وفات احمد بن ادریس را ۳۰۶ گفته اند.

۳. مانند روایتی که در تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۸ ذیل آیه ۴۸ سوره نجم نقل شده است.



امکان عقلایی دارد.^۱ بنابراین هیچ یک از آن شواهد با استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم منافات ندارد تا با شهرت استناد آن به علی بن ابراهیم و طریق صحیح شیخ حرّ عاملی به آن، معارضه کند و در نتیجه شهرت و طریق یاد شده برای استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم، دلیلی قوی و حجتی معتبر است.^۲ و این تفسیر یکی از منابع معتبر تفسیر به شمار می‌آید؛ زیرا روایاتی که با سند صحیح در آن نقل شده، و یا محفوف به قرائن قطعی باشد قابل اعتماد است و به عنوان مستندی معتبر در تفسیر آیات قرآن می‌توان از آن کمک گرفت و از سایر روایات آن نیز به عنوان تأیید در تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر ابی الجارود و برخی روایات دیگر توسط شاگرد علی بن ابراهیم دانسته، تفسیر قمی موجود را معتبر می‌داند و درباره تفسیر ابی الجارود که بخشی از روایات تفسیر قمی از آن نقل شده، فرموده است:

تفسیر ابی الجارود در اعتبار کم‌تر از تفسیر علی بن ابراهیم نیست بلکه آن، در حقیقت تفسیر امام باقر علیه السلام است؛ همان گونه که ابن ندیم آن را به این نام نامیده است، ولی به ابی الجارود نسبت داده می‌شود به لحاظ این که آن را در

۱. زیرا گاه راوی حدیث قبل از استاد حدیثش می‌مرده است نمونه آن ابراهیم نخعی و شعبی است که از راویان عکرمه به شمار آمده‌اند و در عین حال وفاتشان پیش از عکرمه بوده است، نک: ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۵ ص ۱۳ رقم ۹ عکرمه: حدّث عنه ابراهیم النخعی و الشعبی و ماتا قبله: و روایت کسی که سنّش بیش تر بوده از کسی که سنّش کم‌تر بوده کم نبوده است و از این روی در علم درایه از این گونه روایات با عنوان «روایة الاکابر عن الاصاغر» یاد شده است (نک: شهید ثانی، الدرّایه فی علم مصطلح الحدیث / ۱۲۳ و سیوطی، تدریب الراوی، ج ۲، ص ۲۴۳-۲۴۶).

۲. جمله «قال ابو الحسن علی بن ابراهیم الهاشمی القمی، بعد از خطبه کتاب در ابتدای مقدمه که در بعضی از نسخه‌های این تفسیر وجود دارد نیز مؤید استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم است، زیرا در بین مؤلفان قدیم ذکر نام خود با عنوان «قال» در آغاز تألیف خویش مرسوم بوده است.

حال استقامتش روایت کرده است و طریق روایت از ابی الجارود نیز منحصر به کثیر بن عیاش ضعیف نیست، بلکه جماعتی از افراد مورد اطمینان آن را از ابی الجارود روایت می‌کنند.^۱

ثمره تحقیق

اگر با توجه به این تحقیق، تأمل و تردیدی در استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم باقی نماند، تمام روایاتی که در این کتاب از طریق افراد موثق نقل شده از نظر سند صحیح و قابل اعتماد است، بلکه طبق برخی مبانی^۲ بر اساس توثیق عامی که در مقدمه تفسیر ذکر شده، حتی روایاتی از آن که در سندش افراد مجهول الحال باشد نیز از نظر سند مشکلی ندارد و تنها از نظر معارض و محتوا به تحقیق نیاز دارد، گرچه این مبنا در نظر ما مخدوش است و اشکال آن در آینده بیان می‌شود.

اما اگر ثابت نشود که مؤلف این تفسیر علی بن ابراهیم است و حتی با توجه به این تحقیق نیز در استناد آن به وی تأمل و تردید باشد، صحت سند هیچ روایتی از روایات این کتاب قابل اثبات نیست؛ زیرا در اثر ناشناخته بودن مؤلف

۱. الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۸، و نیز نک: ص ۲۵۱، رقم ۱۲۰۲، تفسیر ابی الجارود.

۲. آیت الله خویی پس از بیان این که بین توثیق خاص و توثیق عام فرقی نیست، فرموده است: «از این روی به وثاقت جمیع مشایخ علی بن ابراهیم - که در تفسیرش در سندهایی که به یکی از معصومین علیه السلام می‌رسد از آنان روایت کرده است - حکم می‌شود؛ زیرا وی در مقدمه تفسیرش گفته است «و نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی الینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم...» و در این کلام دلالت آشکاری است که وی در این کتابش جز از ثقه (شخص مورد اعتماد) روایت نمی‌کند» و بعد خبر داده که صاحب وسائل از این جمله وثاقت همه روایاتی را که در این تفسیر در سندهای منتهی به معصومین علیه السلام واقع شده، استفاده کرده است و خود ایشان نیز آن استفاده را به جا دانسته است: نک: معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۴۹.



کتاب، و یا ثابت نبودن وثاقتش حتّی صحت روایاتی که باسند صحیح در این کتاب ذکر شده نیز نامعلوم است و در این صورت، راه اعتماد به روایات این کتاب منحصر به وثوق خبری و حصول اطمینان به صدور از طریق توجه به قرآینی مانند قوّت متن، مطابقت با آیات و روایات و اعتبارهای عقلی و غیر آن است.^۱

با این تحقیق اگر استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم به طور قطع نیز ثابت نشود دست کم احتمال آن تقویت و در نتیجه قطعیت عده‌ای از انظار درباره مؤلف تفسیر خدشه‌دار می‌شود؛ هم ادعای این که مؤلف تفسیر قطعاً علی بن ابراهیم نبوده است باطل می‌شود، و هم ضعف سخن آقا بزرگ تهرانی که به طور قطعی - نه احتمالی - فرموده است که شاگرد علی بن ابراهیم ابوالفضل العباس که راوی این تفسیر بوده، قسمتی از روایات تفسیر ابی الجارود و برخی روایات دیگر را در اثنای این تفسیر مندرج کرده، معلوم می‌شود، و هم نادرستی کلام کسی که به صورت جزمی نه احتمالی این تفسیر را ساخته و تألیف ابوالفضل العباس معرفی کرده است، روشن می‌شود. بلکه حتّی با قطع نظر از این تحقیق

۱. شیخ حرّ عاملی در فایده هشتم از خاتمه وسائل انواعی از آن قراین (حدود ۲۰ قرینه) را بیان کرده است؛ نک: وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۹۳-۹۵.

۲. آقای معرفت در معرفی این کتاب گفته است: «و هذا التفسير المنسوب الى علي بن ابراهيم القمي هو من صنع تلميذه ابي الفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزة بن الامام موسى بن جعفر عليه السلام و هو تلفيق من املائات القمي و قسط وافر من تفسير ابي الجارود زياد بن المنذر السرحوب المتوفى سنه (۱۵۰) كان من اصحاب الامام ابي جعفر الباقر عليه السلام و هو رأس الجارودية من الزيدية فكان ما اوردته ابوالفضل في هذا التفسير من احاديث الامام الباقر عليه السلام فهو من طريق ابي الجارود و ما اوردته من احاديث الامام الصادق عليه السلام فمن طريق علي بن ابراهيم و اضاف اليهما باسناد عن غير طريقهما فهو مؤلف ثلاثي المأخذ و على اي حال فهو من صنع ابي الفضل و نسب الى شيخه لان اكثر روايته عنه؛ التفسير و المفسرون في ثوبه القشيب، ج ۲ ص ۳۲۵. و نظير این سخن در تألیف دیگر ایشان صیانه القرآن من التحریف، ص ۱۸۷، ۱۸۸ نیز آمده است.



نیز نمی‌توان به صورت جزمی ادعا کرد که مؤلف این تفسیر ابوالفضل العباس بوده است؛ زیرا این ادعا جز جمله «حدثني ابوالفضل العباس بن محمد» که در آغاز تفسیر سورة حمد آمده است مستندی ندارد و آن عبارت، دلالت قطعی ندارد که مؤلف این تفسیر ابوالفضل العباس باشد چه بسا همان‌گونه که برخی مدعی شده‌اند.^۱ شخص دیگری مؤلف این تفسیر بوده و به واسطه ابوالفضل العباس روایات تفسیر علی بن ابراهیم را در این تفسیر آورده باشد و تعبیر «حدثني» اگر این احتمال را متعین نکند، دست کم مناسبت آن با این احتمال بیش‌تر است؛ زیرا به کار بردن مؤلف این تعبیر را در مورد کلام خودش اگر نگوییم نادرست است قطعاً مناسب نمی‌باشد و در بین قدام نیز چنین کاربردی معمول نبوده، بلکه روش مرسوم مؤلفان قدیم، ذکر نام خود همراه با تعبیر «قال» بوده است. لذا اگر کسی تحقیق مزبور را برای اثبات استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم کافی نداند، نمی‌تواند با این بیان که مؤلف آن ابوالفضل العباس بوده و او از نوادگان امام موسی بن جعفر عليه السلام است و در بسیاری از کتاب‌های انساب ذکر شده است، مؤلف این کتاب را از مجهول بودن خارج، و اعتبار آن را اثبات کند؛^۲ زیرا نه مؤلف بودن وی نسبت به این کتاب محرز است و نه نواده امام معصوم بودن و ذکر او در کتب انساب برای اعتبار و ثاقت او کافی است.

اجتهادی - روایی بودن «تفسیر القمی»

تفسیر القمی یکی از تفاسیر روایی به‌شمار آمده است،^۳ ولی روایی محض نیست بلکه اجتهادها و اظهار نظرهایی از مؤلف آن نیز در آن وجود دارد که به

۱. سید احمد موسوی در مقاله «پژوهشی پیرامون تفسیر قمی» در کیهان اندیشه ش ۳۲ ص ۸۴ - ۹۰.

۲. نک: الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۳ - ۳۰۸ و تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۵؛ مقدمه سید طیب جزائری.

۳. نک: التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشيب ج ۲، ص ۳۲۵ و المفسرون حياتهم و منهجهم ۳۲۹.



نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

الف: در ذیل آیه کریمه ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...﴾^۱ ذکر چهار قسم ایمان در کتاب خدا با استشهاد به آیاتی از قرآن،^۲ اجتهادی از خود مؤلف است، تصور نشود که این قسمت عطف به «يصدقون بالبعث» و مفعول «قال» و تتمه سخن منقول از امام صادق علیه السلام است؛ زیرا اگر چنین می‌بود وجهی نداشت که بعد از ذکر قسم اول ایمان و استشهاد به آیه‌ای از قرآن به روایتی از امام صادق علیه السلام استدلال کند، و سید هاشم بحرانی نیز این قسمت را که در تفسیر قمی حدود دو صفحه است سخن علی بن ابراهیم دانسته و با عنوان «قال علی بن ابراهیم» در تفسیر برهان ذکر کرده است.^۳

ب: در ذیل آیه ﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾^۴ جمله «قال بما انزل من القرآن اليك و ما انزل علي الانبياء قبلک

من الكتب»^۵ نیز ظاهراً بیانی از خود علی بن ابراهیم است و لذا بحرانی آن را نیز با عنوان «قال علی بن ابراهیم» در ذیل این آیه آورده است.^۶

ج: گاهی برای توضیح معنای آیات به أشعار عرب استناد شده است؛ به عنوان مثال در توضیح معنای آیه ﴿وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ﴾^۷ به شعر

۱. بقره / ۳.

۲. نک: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۵۹-۶۱.

۳. نک: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۶.

۴. بقره / ۴.

۵. نک: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۱.

۶. نک: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۷.

۷. الرحمن / ۲۴.

«خنساء» استشهد شده است^۱ و استشهد به اشعار عرب در تفسیر آیات، روایات ائمه اطهار علیهم السلام معهود نیست و در مورد این شعر نیز با توجه به سیاق، تردیدی نیست که استناد به آن، اجتهادی از مؤلف این تفسیر است.

د: هم چنین توضیحاتی که برای برخی کلمات یا جمله‌های آیات ۸ - ۲۵ سوره بقره بدون استناد به روایتی و حتی بدون تعبیر «قال» ذکر شده.^۲ ظاهراً از مؤلف این کتاب است و مستند به روایتی نیست. در تفسیر **برهان** نیز قسمتی از آن توضیحات به عنوان سخن علی بن ابراهیم نقل شده است.^۳

هـ: قسمت عمده آنچه در مقدمه کتاب، در بیان تقسیم قرآن به اقسام و اصناف و ذکر مثال‌هایی از آیات برای آن آمده، از زبان خود مؤلف بدون استناد به روایات است، البته با توجه به مشابهت مطالب آن با آنچه در تفسیر نعمانی ضمن روایتی از امام صادق علیه السلام از امیرمؤمنان نقل شده،^۴ مظنون بلکه معلوم است که مطالب آن تلخیص شده و برگرفته از آن روایت است و در مواردی از مقدمه خود ایشان نیز مطالب را به روایتی از امام صادق علیه السلام مستند کرده است،^۵ ولی به هر حال یک نحوه اجتهاد هر چند در حد گزینش مطالب و ذکر مصداق^۶

۱. نک: تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۵۵، نمونه دیگر آن را در جلد ۱، ص ۷۴ ذیل آیه ۴۴ سوره بقره و ج ۲، ص ۳۳۹ ذیل آیه ۱۳ سوره قلم بنگرید.

۲. نک: همان، ج ۱ ص ۶۳.

۳. نک: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱ ص ۵۹، رقم ۲، ص ۶۴ بعد از رقم ۵ و ذیل آیه ۱۶ بعد از رقم ۱، ص ۶۵ بعد از رقم ۴، ص ۶۶ بعد از رقم ۱.

۴. این روایت را در بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳ - ۹۷ بنگرید.

۵. نک: تفسیر القمی، ج ۱ ص ۳۵ و ۳۶ و ۳۷.

۶. نمونه آن مصداقی است که در ص ۳۴ برای داده نشدن اشیای کثیر به بلقیس، ذکر شده است.



برای بعضی مطالب در مقدمه اعمال شده است.^۱

چنین مواردی در این تفسیر فراوان یافت می‌شود.^۲ پس نمی‌توان آن را تفسیر روایی محض به شمار آورده، بلکه آمیخته‌ای از روایات و آرای تفسیری و سخنان اجتهادی مؤلف آن است.^۳ هم‌چنین روایاتی را که مؤلف در این تفسیر آورده، صرفاً با هدف جمع آوری روایات نبوده است، بلکه این روایات، مورد اعتماد وی بوده و در بیان معنا و مفاد آیات به آن‌ها استدلال کرده است. و شاهد بر این مدعا علاوه بر معلوم بودن آن از نحوه ذکر روایات در ذیل آیات، جمله‌ای است که در مقدمه تفسیر آمده است؛ وی در مقدمه بعد از بیان وجوب تفقه و تعلیم و عمل به آنچه در قرآن است، فرموده: «و ما ذکر می‌کنیم و خبر می‌دهیم آنچه را به ما منتهی می‌شود و مشایخ و افراد مورد اعتماد ما آن را از کسانی که اطاعتشان را خدا واجب کرده است روایت کرده‌اند».^۴ در این عبارت به خوبی آشکار می‌شود که مطالب و روایات مورد اعتمادش را در این تفسیر آورده است. پس این که برخی، هدف مؤلف این تفسیر را نیز مانند عده‌ای از تفاسیر روایی دیگر، جمع

۱. حقیقت این مدعا با مقایسه بین مقدمه تفسیر القمی و روایتی که در تفسیر نعمانی از امام صادق علیه السلام نقل شده و در آغاز جلد ۹۳ بحارالانوار آمده است آشکار می‌گردد. شایان ذکر است که گزینش از جهت این که با توجه به قرآینی مطلبی را صحیح دانسته و مطلب دیگر را صحیح ندانسته یک نحوه اجتهاد است.

۲. نک: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۴ تفسیر آیه ۲۸ سوره بقره، ص ۷۲ ذیل آیه ۳۶ سوره بقره، ص ۷۴ ذیل آیات ۳۱-۳۳ و ۴۴-۶۳ سوره بقره.

۳. در مواردی این آمیختگی به گونه‌ای است که تمیز بین روایت و کلام مؤلف دشوار است و این یکی از نقایص و مشکلات این تفسیر است که اگر فرد یا افرادی با دقت این‌ها را از هم جدا کند و در چاپ‌های بعدی روایات از آرا و مطالب مؤلف تفکیک شده و مشخص و معین آورده شود خدمتی به دانش تفسیر و روایات و کمکی به استفاده‌کنندگان از این تفسیر خواهد بود.

۴. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۰.



روایات اعم از صحیح و ضعیف معرفی کرده و گفته‌اند جمع روایات دلیل بر حجت بودن این روایات نزد آنان و اعتقادشان به آنچه در تفسیرشان روایت کرده‌اند نیست.^۱ نادرست است و نادرستی آن با توجه به آنچه بیان شد آشکار است.

مکتب تفسیری مؤلف

گر چه مؤلف این تفسیر، نظریه خود را در چگونه تفسیر کردن قرآن ارائه نداده و شیوه تفسیری خود را با صراحت بیان نکرده، با توجه به آنچه در مقدمه کتاب فرموده است و با ملاحظه چگونگی روش او در تفسیر آیات به دست می‌آید که وی طرفدار تفسیر اجتهادی - روایی بوده و در این تفسیر نیز طبق همین مکتب عمل کرده است.

وی در مقدمه کتاب پس از نقل آیات و روایاتی در فضیلت قرآن و لزوم عمل به آن، از آیه کریمه ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲ استفاده کرده است که خدا تبیین احکام و قوانین و فرایض و سنن قرآن را بر پیامبرش واجب گردانیده و بر مردم نیز تفقه و تعلیم و عمل به محتوای قرآن را فریضه قرار داده است تا ندانستن آن برای هیچ کس جایز نبوده و در ترک عمل به آن معذور نباشند. سپس گفته است: ما [در این کتاب] آنچه به

۱. سید محمد علی ایازی گفته است: «...كان القمى يسلك فى منهجه التفسيرى منهج التفسير بالمأثور كفسير البرهان للبحرانى و نور الثقلين للحويزى... و كان هدفهم من ذالك جمع كل ماروى عن النبى ﷺ و اهل البيت  و الصحابه مناسبة الايه و ان كان الخبر ضعيفا غير موافق مع ظاهر الايه و العقل السليم... و لكن لا يدل على قبولهم و حجيتها عند هم ولا يدل على اعتقاد هم بما روه فى كتبهم؛ المفسرون حياتهم و منهجهم / ۳۳۲.

۲. نحل / ۴۴.



ما منتهی می‌شود و استادان و افراد مورد اعتمادمان آن را از کسانی که خدا اطاعتشان را فرض و ولایتشان را واجب کرده و آنها کسانی هستند که خدای تبارک و تعالی آنها را وصف کرده و پرسیدن و گرفتن [معارف و احکام] را از آنان واجب کرده است، فرموده است ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱ «پس اگر نمی‌دانید، از اهل ذکر (امامان معصوم) علیهم‌السلام پرسید. پس علم شان از رسول خدا است و آنها کسانی هستند که خدا در کتابش خطاب به آنان فرموده است ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ * وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ...﴾^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! رکوع و سجده کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خیر انجام دهید. امید است که شما رستگار شوید و در (راه) خدا آن گونه که شایسته او است جهاد کنید. او شما را برگزیده است و در دین، هیچ حَرَج و مشقتی راه نداده است [از] آیین پدرتان ابراهیم [پیروی کنید] او شما را از پیش و در این قرآن مسلمان نامیده است، تا پیامبر بر شما و شما بر مردم گواه باشید». پس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گواه بر آنان است و آنان گواه بر مردم‌اند و علم نزد آنان و قرآن با آنان است و دین خدای عزوجل که آن را برای پیامبرانش و فرشتگانش و رسولانش برگزیده است، از آنان اقتباس می‌شود و آن سخن امیرمؤمنان علیه‌السلام است: «إِنَّا إِنَّا الْعِلْمَ الَّذِي هَبَطَ بِهِ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَجَمِيعَ مَا فَضَّلْتُ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ عِنْدِي وَعِنْدَ عَتَرَةِ

۱. همان ۴۳ و انبیاء ۷.

۲. حج / ۷۷ و ۷۸.

خاتم النبیین فاین یتاه بکم بل این تذهیبون؛^۱ هان به راستی علمی را که آدم علیه السلام از آسمان به زمین فرود آورد و جمیع آنچه پیامبران تا خاتم آنان علیه السلام به آن برتری داده شده‌اند نزد من و عترت خاتم پیامبران است. پس: کجا سرگردان می‌شوید و کجا بُرده می‌شوید. هم‌چنین در خطبه‌اش فرموده است:

«ولقد علم المستحفظون من اصحاب محمد علیه السلام انه قال اني و اهل بيتي مطهرون فلا تستبقوهم فتضلوا و لا تتخلفوا عنهم فتزلوا و لا تخالفوهم فتجهلوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منكم هم اعلم الناس کبارا و احلم الناس صغارا فاتبعوا الحق واهله حيث كان؛^۲ دانشمندان از اصحاب محمد علیه السلام تحقیقاً می‌دانند که آن حضرت فرمود: راستی من و اهل بیتم پاکیزه شدگانیم بر آنان سبقت نگیرید که گمراه می‌شوید. و از آنان تخلف نکنید که به لغزش مبتلا خواهید شد. و با آنان مخالفت نکنید که نادان خواهید ماند. و به آنان تعلیم ندهید؛ زیرا از شما داناترند. آنان در بزرگی داناترین مردم و در کوچکی بردبارترین‌اند؛ پس حق و اهل آن را هر جا که باشد پیروی کنید. پس در آنچه از بزرگی منزلت قرآن و علم امامان علیهم السلام بیان کردیم برای کسی که خدا شرح صدر به او داده و دلش را نورانی و به ایمانش هدایت کرده، کفایت است.^۳

از آنچه نقل شد به خوبی آشکار است که وی ضمن واجب دانستن فهم و عمل به معانی قرآن، فهم آن را متوقف بر تبیین رسول خدا علیه السلام می‌دانسته، و ضرور می‌دیده است که معانی و معارف قرآن از طریق رسول خدا علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام و با کمک گرفتن از تفسیر آنان، فهمیده شود و از این روی به آیه

۱. در بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۸۰ حدیث ۷، این روایت از همین تفسیر نقل شده است.

۲. در بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۳۰ حدیث ۶۲ این روایت نبط از همین تفسیر نقل شده است.

۳. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۰، ۳۱.



تبیین ﴿لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ استناد کرده است و بعد از بیان وجوب فهم معانی قرآن خبر

می دهد که: ما روایات رسیده از امامان معصوم علیهم السلام را در این کتاب ذکر می کنیم و آیات و روایاتی را در بیان عظمت علمی و لزوم پرسیدن و اخذ معارف از آنان و واسطه بودنشان بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و مردم یاد آور شده است؛ در این تفسیر نیز بیان مفاد آیات، از روایات بیشترین کمک را گرفته است و در غالب موارد به ذکر روایت اکتفا کرده است، ولی از این که در بسیاری از موارد بدون استناد به روایت نیز معنایی را برای آیات ذکر کرده، یا به نقل حوادث تاریخی و توضیح لغات پرداخته، یا از آیات دیگر قرآن کمک گرفته و حتی گاهی به اشعار عرب استشهاد کرده معلوم می شود که اخباری مسلک نبوده است که مدرک غیر ضروریات دین را چه در اصول دین و چه در فروع دین منحصر به شنیدن از معصومین علیهم السلام بداند^۱ و از قرآن کریم جز معنایی را که در روایات برای آیات بیان شده قابل استناد نداند، بلکه خود قرآن را نیز به مقداری که معنایش (به خودی خود یا به کمک آیات دیگر) آشکار باشد قابل استناد و بهره گیری می دانسته، و شاهدش افزون بر آنچه گذشته این است که در مقدمه به آیاتی از قرآن کریم استدلال و استناد کرده است.^۲

۱. مانند محمد امین استرآبادی که در الفوائد المذنیة / ۱۲۸ عبارت ذیل را عنوان بابی قرار داده است:

«فی بیان انحصار مدرک مالیس من ضروریات الدین من المسائل الشرعیة اصلیة کانت او فرعیة فی السماع عن المعصومین علیهم السلام...»

۲. و محتمل است در عبارت «و نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی الینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا» منظور از «ما ینتهی الینا» معانی و مطالبی باشد که با تدبر در آیات به ادراک و فهمش منتهی می شده، که این احتمال با توجه به مضارع بودن فعل «ینتهی» بعید نیست.

ارزیابی

مکتب تفسیری از آن نظر که در فهم معانی و معارف قرآن، خود را از تبیین پیامبر ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام بی نیاز نمی‌داند و استفاده از روایات را در تفسیر قرآن لازم می‌داند بر نظریه کسی که تصور می‌کند در فهم معانی قرآن به روایات نیازی نیست و فهم همه معارف قرآن را بدون مراجعه به روایات و کمک گرفتن از آن ممکن می‌داند امتیاز دارد. و از آن نظر که معنای روشن آیات را هرچند در روایات بیان نشده باشد قابل استناد و احتجاج می‌داند و بیان معنای آیات بدون استناد به روایت را مطلقاً ناروا نمی‌داند، بر نظریه برخی از اخباری مسلکان برتری دارد و این نقطه قوت دیگر این مکتب تفسیری است. ولی از آن نظر که تفسیر آیات را بیش از هر چیز دیگر متکی به روایات می‌داند و در استفاده از مستندات غیر روایی به حداقل اکتفا می‌کند کاستی دارد و نمی‌توان آن را مکتب کاملی در تفسیر دانست؛ زیرا اولاً: این مکتب فاقد دلیل معتبر و برخلاف سیره عقلا در فهم متون است؛ چرا که عقلا در فهم و تفسیر متون بشری و الهی از هر مستند خاصی محدود نمی‌سازند و همان‌گونه که در مکتب تفسیری مفسران آگاه به همه معانی قرآن بیان شده است این سیره نه تنها از جانب پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام رد نشده است، بلکه روایاتی آن را تأیید می‌کند.^۱ و ثانیاً این مکتب کارایی لازم را برای تفسیر ندارد و موجب می‌شود بخش عظیمی از معانی و معارف قابل تفسیر قرآن، بدون تفسیر بماند؛ همان‌گونه که این پی‌آمد در تفسیر موجود و سایر تفاسیر اجتهادی - روایی دیده می‌شود.

۱. نک: بابایی، مکاتب تفسیری، ج ۱، ص ۱۰۲-۱۳۲.



روش تفسیری مؤلف

مؤلف در تفسیر آیات غالباً به ذکر روایاتِ مبینِ معنای آیات اکتفا کرده، ولی عبارتی آورده است که معلوم می‌شود به روایت اعتماد داشته، معنای آیه را همان معنایی که در روایت بیان شده، می‌دانسته است؛ در موارد بسیاری با تعبیر «فأَنَّهُ» روایت را ذکر می‌کند^۱ و گاهی پس از بیان مدعای خود به روایت استناد می‌کند؛^۲ یا روایت را دلیل بیان خود قرار می‌دهد.^۳

بیش‌تر روایات را با سند می‌آورد، اما در بارهٔ سند آن‌ها اظهار نظر نمی‌کند. چه بسا از کلام وی در مقدمهٔ تفسیر استفاده شود همهٔ روایاتی را که آورده، در نظر وی صحیح و معتبر بوده است^۴ و بر این اساس می‌توان گفت هر چند در متن تفسیر بررسی سندی ندارد، چه بسا در گزینش روایات بررسی کرده و روایات معتبر و مورد اعتمادش را آورده باشد. روایاتی را که می‌آورد برخی مفسر

۱. به عنوان نمونه نک: تفسیر القمی، ج ۱ ص ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۹۴، ۹۷، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۷.

۲. مانند این که در بیان دلالت آیات (و اذ قلتم یا موسیٰ لن نؤمن لک حتی نری الله جهره فاختکم الصاعقه و انتم تنظرون، ثم بعثنا کم من بعد موتکم....) (بقره ۵۵ و ۵۶) گفته است: «فهذا دلیل علی الرجعه فی امه محمد ﷺ فانه قال ﷺ لم یکن فی بنی اسرائیل شیئی الا و فی امتی مثله»؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۷۶.

۳. در بیان این که یکی از وجوه ایمان تأیید و روح ایمانی است که خدا در دل‌های مومنان قرار داده گفته است: و الدلیل علی ذالک قوله ﷺ «لا یزنی الزانی و هو مومن و لا یسرق السارق و هو مومن یفارقه روح الایمان مادام علی بطنها فاذا قام عاد الیه قیل ما الذی یفارقه قال الذی یدعه فی قلبه»؛ همان / ۶۱.

۴. همان گونه که شیخ حر عاملی و آیت الله خویی چنین استفاده کرده‌اند؛ نک: وسائل الشیعه ج ۲۰، ص ۶۸ معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۴۹.

معنای ظاهر آیات است،^۱ دسته‌ای معانی باطنی یا رمزی آیات را بیان می‌کند^۲ و پاره‌ای، قرائت آیات و کلمات را از امامان معصوم علیهم‌السلام نقل می‌کند^۳ ولی روایات را تفکیک و دسته‌بندی نکرده است. برخی موارد روایتی را که آورده به بحث و تبیین نیاز دارد^۴ ولی مؤلف به آن نپرداخته است. بیان‌های غیر روایی در برخی موارد به‌گونه‌ای با روایات آمیخته است که تفکیک آن‌ها مشکل است و با دقت می‌توان تمیز داد و در موارد بسیاری بدون ذکر روایت با اجتهادی ساده معنای آیات را بیان می‌کند؛ آرای اجتهادی وی در این موارد غالباً بدون شاهد و دلیل^۵

۱. نمونه آن روایتی است که در تفسیر سوره حمد «المغضوب علیهم» را به ناصبی‌ها و «الضالین» را به شک‌کننده‌ها و کسانی که امام را نمی‌شناسند تفسیر کرده است؛ نک: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۵۸. نمونه دیگر روایتی است که در تفسیر آیه ۳۵ سوره بقره بهشت حضرت آدم علیه‌السلام را به باغ‌های دنیا تفسیر کرده است؛ نک: همان ۱.

۲. معنای باطنی مثل روایتی که «الکتاب» در آیه دوم سوره بقره را به امام علی علیه‌السلام معنا کرده است؛ نک: همان ۵۹. و معنای رمزی مانند روایتی که باء «بسم الله» را به «بهاء الله» و سین آن را به «سناء الله» معنا کرده است؛ نک: همان ۵۷.

۳. مانند روایتی که خبر داده است امام صادق علیه‌السلام آیه ۷ سوره حمد را «صراط من انعمت علیهم...» قرائت کرده است؛ نک: همان / ۵۸؛ و روایتی که می‌گوید امام صادق علیه‌السلام آیه ۲۳۸ بقره را «حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی صلاة العصر...» قرائت کرده است؛ نک: همان / ۱۰۶.

۴. مانند روایتی که «بعوضه» در آیه ۲۸ سوره بقره را به امیر مومنان علی علیه‌السلام تطبیق کرده است؛ نک: همان ۶۴.

۵. به عنوان نمونه در اوایل سوره بقره در تفسیر آیات ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۳ و ۲۵ استهزا از جانب خدا را به عذاب، ضلالت را به حیرت، هدایت را به بیان، اشتراء را به اختیار، «صم» را به کسی که نمی‌شنود، «بکم» را به کسی که نابینا از مادر متولد شده است، «غمی» را به کسی که بینا بوده سپس نابینا شده است، «صیّب» را به یاران، «یخطف» را به کور می‌شود، «ریب» را به شک، «شهادا» را به کسانی که مشرکان آنان را می‌پرستیده و از آنان اطاعت می‌کرده‌اند، «متشابه» را به یک نوع میوه با رنگ‌های شبیه به هم و «ازواج مطهره» را به زنانی که حیض و محدث نمی‌شوند تفسیر کرده و برای هیچ یک شاهد و دلیلی ارائه نداده است؛ نک: همان / ۶۳.



و گاهی مستند به آیات^۱ یا اشعار عرب^۲ و فرهنگ مردم در زمان جاهلیت^۳ است. و گاهی به دلالت قرآن بر بطلان یا صحت برخی مسایل عقیدتی و آرای کلامی مانند جبر و تفویض و رجعت یا احکام فقهی مانند حرمت بدعت و سخن گفتن در دین خدا بدون علم اشاره^۴ و گاهی به مناسبت آیات، احکام فقهی را با تفصیل بیان می‌کند.^۵

بررسی

التزام به نقل روایت از افراد ثقه و ذکر روایات معتبر و مورد اعتماد در تفسیر آیات، آوردن روایات با سند، استناد به آیات و اشعار عرب و فرهنگ مردم در زمان جاهلیت در بیان معنا و مصادیق آیات از نقاط قوت و امتیازهای روش مؤلف است که موجب شده تفسیر وی مفید و مورد استفاده مفسران بعد از ایشان قرار گیرد و منبعی روایی برای آنان و فقیهان باشد و حتی دانشمندان علم رجال نیز در توثیق راویان مجهول الحال از آن بهره بگیرند ولی در روش وی کاستی‌هایی وجود دارد که برای توجه دادن مفسران به آن به آن‌ها اشاره می‌شود

۱. نمونه آن را در تفسیر آیه ۳ سورة بقره در بیان و جوه ایمان بنگرید نک: همان / ص ۵۹ - ۶۱.
۲. به عنوان نمونه برای توضیح معنای «الاعلام» در آیه ۲۴ سورة «الرحمن» به شعر «و ان صخرأ لتاتم به هداة كانه علم فی راسه نار» که «خنساء» در مرثیه برادرش «صخر» گفته، استناد کرده است؛ نک: همان، ج ۲، ص ۳۵۵؛ در تفسیر آیه «عمل بعد ذالك زنيم» (قلم / ۱۳) در معنا کردن «زنيم» به دعای (کسی که پدرش نامعلوم است و مردان متعددی ادعای پدری او را دارند) به شعر «زنيم تداعاه الرجال تداعی...» استشهاد کرده است: همان/ ۳۹۹؛ به همان ج ۱، ص ۷۴، ۱۰۴ نیز بنگرید.
۳. نمونه آن را در تفسیر آیه (... خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلوا و اشربوا و لاتسرفوا...) (اعراف/ ۳۱)؛ (نک: همان، ج ۱، ص ۲۵۷).
۴. به عنوان نمونه نک: همان، ج ۱، ص ۲۲۷، ۲۵۴، ۲۵۵ و ج ۲ ص ۱۵۰ و ۴۶۸.
۵. در ذیل آیه (و ان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن...) بقره/ ۲۳۷ اقسام عده و احکام آن را بیان کرده است؛ نک: همان، ج ۱، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

تا در تفسیرهای آینده خود از آن کاستی‌ها بپرهیزند؛

۱. بر حسب آنچه در روش شناسی تفسیر قرآن بیان شده است مفسر برای این که تفسیرش صحیح و کامل باشد باید به همه امور و قرآینی که تعیین کننده معنا و مقصود آیات است توجه کند و در تفسیر آیات از آن کمک بگیرد ولی در این تفسیر استفاده مؤلف از غیر روایات اندک است و در موارد بسیاری با این که می‌توانست برای تبیین معنا و مقصود آیات از آیات قرآن، قواعد ادبی، ویژگی‌های گوینده و مخاطب و مانند آن کمک بگیرد، به ذکر روایات اکتفا کرده و از امور روشنگر دیگر استفاده نکرده است. در نتیجه: بخش عظیمی از معانی و مطالب قابل تغییر آیات مبهم و بدون تفسیر مانده است؛ به عنوان نمونه در تفسیر سوره حمد به ذکر چند روایت اکتفا کرده است و در نتیجه بخشی از معانی و معارف این سوره که در تفاسیر اجتهادی دیگر با استفاده از آیات دیگر قرآن، مباحث ادبی و مانند آن بیان شده، در این تفسیر ناگفته مانده است.^۱

۲. در مسأله اختلاف قرائت‌ها بسیار ضعیف عمل شده است تنها در بعضی موارد به ذکر روایتی حاکی از قرائت دیگری برای آیه اکتفا کرده است و در مواردی با این که اختلاف قرائت در معنا مؤثر بوده،^۲ به وجود قرائت‌های مختلف و قرائت صحیح هیچ اشاره‌ای ندارد. و حتی در برخی موارد آیه را طبق قرائتی غیر از قرائت ثبت در مصحف کنونی، معنا کرده، و قرائت ثبت در مصحف را با این که بین مسلمانان رایج است حتی با اشاره نیز یاد نکرده است.^۳

۱. نک: همان، ج ۱، ص ۵۷ و ۵۸.

۲. مثل قرائت «مَالِک» و «مَلِک» در آیه ۴ سوره حمد و قرائت «يَطْهَرْنَ» و «يَطْهَرْنَ» در آیه ۲۲۲ سوره بقره و قرائت «أَرْجَلُكُمْ» و «أَرْجَلُكُمْ» در آیه ۶ سوره مائده.

۳. آیه ۱۳۰ صفات را که در قرآن «سلام علی ال یاسین» است با قرائت «سلام علی آل یاسین» ذکر و معنا کرده است؛ نک: همان، ج ۲، ص ۲۲۸. آیه ۲۲۲ سوره بقره را نیز بر خلاف قرائت ثبت در قرآن معنا کرده است؛ نک: همان، ج ۱، ص ۱۰۰.



۳. در کمک گرفتن از روایات در بیان معنای آیات اولاً: باید سند روایت بررسی شده تا معلوم شود که: آیا این روایت از معصوم صادر شده یا نه و آیا قابل استناد و احتجاج هست یا خیر؟ و ثانیاً: باید معنای روایت با توجه به قراین متصل و منفصل به دست آید، یعنی ملاحظه شود که، آیا این روایت مقید، مخصّص یا معارضی دارد یا ندارد؟ و: آیا ظاهر محتوای آن با توجه به قطعیات و ضروریات دین، پذیرفتنی هست یا نیست؟ و ثالثاً: باید حدّ دلالت آن نسبت به معنای آیه تعیین شود؛ مثلاً: آیا محتوای آن بیان مصداقی برای معنای آیه کریمه است یا تمام معنای آن؟ و: آیا در صدد تفسیر و بیان معنای ظاهر آیه است، یا در مقام تأویل و بیان باطن آن است و منافاتی ندارد که معنای ظاهر آیه چیز دیگری باشد؟ اما مؤلف در این تفسیر گرچه روایات معتبر به نظر خود را آورده است و از جهت بررسی سندی جای اشکال نیست، در بسیاری موارد در بیان معنای آیات به ذکر روایت اکتفا کرده و بدون تحقیق لازم در امر دوم و سوم از امور یاد شده از آن گذشته، و هیچ تحقیقی را ارائه نداده است.

۴. بیان معنای مفردات و شرح مفاد آیات باید به اموری معتبر، مستند باشد و به صرف ادعا اکتفا نشود؛ به عنوان مثال در بیان معنای حقیقی یا کاربردی کلمه‌ای که معنایش نامعلوم است باید به موارد استعمال آن در قرآن و روایات، یا کاربردهای عرب فصیح، یا دست کم به کتاب‌های لغت اصیل و معتبر مستند باشد و ذکر معنا برای کلمه به تنهایی کافی نیست. و در مواردی که معنا و مفاد آیات نامعلوم یا مردد بین چند احتمال است باید قراین و شواهدی معتبر که تعیین کننده معنا و مفاد آیات باشد ارائه شود و با صرف ادعای این که معنا و مفاد آیه این است ابهام و اجمال آیه برطرف نمی شود. ولی در این تفسیر به نظر می‌رسد مؤلف در بسیاری موارد در بیان معنای مفردات و مفاد آیات به صرف ادعا اکتفا کرده، مستندی معتبر ارائه نداده، که یکی دیگر از کاستی‌های روش مفسّر در این تفسیر است.

۵. یکی از اموری که می‌تواند مستند تفسیر واقع شود، و از قراین روشننگر مفاد آیات و مراد خدای متعال به شمار می‌آید اسباب و فضای نزول آیات است. ولی اسباب و فضای نزول در صورتی می‌تواند مستند تفسیر واقع شود که از طریق معتبر ثابت، یا دست‌کم با قراین اطمینان‌آور واقعیت آن محرز باشد و در تفسیر به صرف ادعای این که فلان حادثه تاریخی سبب نزول این آیه بوده، یا آیه در فلان فضای تاریخی نازل شده است نباید اکتفا شود، بلکه ابتدا باید واقعیت حادثه و فضای تاریخی مورد استناد بررسی شود و در صورت اثبات واقعیت آن، مستند تفسیر قرار گیرد ولی مؤلف در مواردی از این تفسیر به نقل حوادث تاریخی اکتفا و بدون تحقیق از واقعیت آن و ذکر طریق و مستندی معتبر برای آن، تفسیر خود را بر آن مبتنی کرده است و این، نقیصه پنجم روش تفسیری این مفسر در این کتاب است.

۶. یکی از قواعدی که در روش شناسی تفسیر بیان شد این بود که مفسر باید از ذکر معنای باطنی برای آیات که در چارچوب قواعد ادبی عرب و اصول عقلایی محاوره دلالت آیات بر آن معنا آشکار نیست احتراز و در بیان چنین معنایی تنها به روایات معتبر اکتفا کند. ولی مؤلف این قاعده را رعایت نکرده و در مواردی، معنایی را برای آیات ذکر کرده که دلالت آیات بر آن آشکار نبوده و دلیلی بر اراده چنین معنایی از آیات وجود ندارد. این ششمین کاستی روش تفسیر این مفسر است. البته اگر مطالبی را که بدون استناد به معصومین علیهم‌السلام در ذیل آیات ذکر کرده است در نظر وی روایت معتبر باشد، این کاستی منتفی است؛ ولی چنین چیزی ثابت نیست و بر فرض ثبوت، کاستی آن این است که روایات را بدون استناد به معصومین علیهم‌السلام نقل کرده است.



محتوای تفسیر

این تفسیر، مقدمه‌ای دارد که با خطبه‌ای طولانی و عالمانه مشتمل بر آیات و روایاتی از رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان علیه السلام در بیان عظمت قرآن، و علم ائمه علیهم السلام به آن، و ترغیب به فهم معارف قرآن از طریق آنان، آغاز شده و سپس در ضمن آن، قرآن به اصنافی تقسیم و برای هر یک، مثال یا مثال‌هایی از آیات قرآن ذکر و توضیح داده شده است. این اقسام که حدود ۵۰ قسم است برخی مربوط به مسایل علوم قرآنی مصطلح مانند: ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، ترتیب آیات، تأویل و مانند آن است، و برخی مربوط به خصوصیات کاربردی بعضی الفاظ قرآن است؛ از قبیل این که قسمتی از الفاظ قرآن عام و معنای آن خاص و قسمتی عکس آن است و قسمتی از آن جمع و معنای آن مفرد، و قسمتی خطاب به قومی و مقصود قومی دیگر و قسمتی خطاب به نبی اکرم ﷺ و مقصود امت ایشان است و برخی از آن اقسام مربوط به مطالب و معارف آیات کریمه است، مانند آن که قسمی از قرآن در ردّ ملحدان و قسمی در ردّ ثنویان و قسمی در ردّ جهیمان (اصحاب جهنم بن صفوان یکی از معتقدان به جبر)^۱ و قسمی در ردّ دهریان است و برخی از بخش‌های مقدمه،^۲ گویای آن است که

۱. شهرستانی گفته است: الجهمیة اصحاب «جهنم بن صفوان» و هو من الجبریه الخالصة ظهرت بدعته بترمذ و قتله سالم بن احوز المازنی «بمرو» فی آخر ملک بنی امیه، و افق المعتزله فی نفی الصفات الازلیه و زاد علیهم باشیاء؛ شهرستانی، محمد، الملل و النحل، ج ۱ ص ۷۹.

۲. مانند (و اماما هو کان علی خلاف ما انزل الله فهو قوله «کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله) عمران/ ۱۱۰ فقال ابو عبدالله علیه السلام لقاری هذه الایه «خیر امة» یقتلون امیر المومنین و الحسن و الحسین علیهم السلام! فقیل له و کیف نزلت یابن رسول الله؟ فقال انما نزلت «کنتم خیر امة اخرجت للناس...»، «و اماما هو محرف منه فهو قوله «لکن الله یشهد بما انزل الیک (فی علم) انزل بعلمه و الملكة یشهدون» (نساء/ ۱۶۶) و قوله «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک [فی علی] فان لم تفعل فما بلغت رسالته» و قول...»، «و اما التقديم و التأخیر فان

نویسنده آن به استناد برخی روایات نوعی تحریف در بعضی از آیات قرآن به صورت تغییر یا حذف بعضی کلمات قائل بوده است ولی باید توجه داشت که آن تحریف را به گونه‌ای نمی‌دانسته که قرآن فعلی را از اعتبار ساقط کرده باشد و از این روی قرآن را کتاب هدایت دانسته و به تفسیر آن اقدام کرده است.

مطالب تفسیر این کتاب به پنج صورت نقل شده است:

۱. روایاتی که با سند یا بی سند به طور مستقیم از امامان معصوم علیهم‌السلام نقل شده که بیش‌تر آن از امام صادق علیه‌السلام است.^۱
۲. روایاتی که از ابی الجارود از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است.^۲
۳. مطالب و توضیحاتی که با عنوان «قال علی بن ابراهیم» و احیاناً «فی روایة علی بن ابراهیم» یا «عن علی بن ابراهیم قال» ذکر شده است.^۳



آیه عدة النساء الناسخة مقدمة على المنسوخة لان في التأليف قد قدمت آیه «عدة النساء اربعة اشهر و عشروا» على آیه «عدة سنة كاملة» و كان يجب اولاً ان تقرأ المنسوخة التي نزلت قبل ثم الناسخة التي نزلت بعده؛ «و قوله» افمن كان على بيثة من ربه و يتلوه شاهد منه و من قبله كتاب موسى اماماً و رحمة، (هود / ۱۷) فقال الصادق علیه‌السلام انما نزل «افمن كان على بيثة من ربه و يتلوه شاهد منه اماماً و رحمة و من قبله كتاب موسى»، «و قوله...»؛ تفسیر القمی ج ۱، ص ۳۴-۳۷.

۱. آقا بزرگ تهرانی فرموده است: «و کذا لک عمد المفسر القمی فی تفسیره هذا علی خصوص ما رواه عن ابی عبدالله الصادق علیه‌السلام فی تفسیر الآيات» (الذریعة، ج ۴، ص ۳۰۳). ولی در این تفسیر از غیر امام صادق علیه‌السلام نیز روایات بسیاری نقل شده که قسمتی از معصوم است که ناقل آن‌ها نیز علی بن ابراهیم است، آدرس آن روایات را در همین مقاله، بنگرید.

۲. بر حسب آماری که از رایانه به دست آمده است ۱۹۱ روایت از ابی الجارود از ابی جعفر (امام باقر) علیه‌السلام در این تفسیر وجود دارد و این غیر از چهارده موردی است که با عنوان «فی روایة ابی الجارود» نقل و به امام باقر علیه‌السلام نسبت داده شده است.

۳. بر حسب آمار رایانه حدود ۲۴۶ مورد «قال علی بن ابراهیم» (گاهی با فاء و گاهی با واو و گاهی بدون فاء و واو) و ۵ مورد «فی روایة علی بن ابراهیم» و یک مورد «عن علی بن ابراهیم قال» (ج ۲ ص ۴۷۹ در این تفسیر وجود دارد).



۴. مطالبی که با عنوان «قال» بدون این که قائل آن مشخص باشد بیان شده است؛^۱ که برخی گفته‌اند ظاهر این است که در این موارد، قائل «قال» امام صادق علیه السلام و آن مطالب نیز از آن حضرت است^۲ ولی احتمال دارد که در این موارد نیز قائل «قال» خود علی بن ابراهیم باشد و چون روایت بودن این مطالب محرز نیست و به اصطلاح شبهه مصداقیه روایت است آثار روایت را نمی‌توان بر آن مرتب کرد.

۵. مطالبی که بدون نقل به عنوان روایت و بدون تعبیر «قال» در توضیح آیات بیان شده است،^۳ که این مطالب قطعاً از نویسنده کتاب است.
بنا بر این نتیجه می‌گیریم که مطالب این تفسیر دو بخش است
۱. روایت نقل شده از امامان معصوم علیهم السلام.

۱. نمونه آن مطالب را در جلد، ۱، ص ۵۷ بعد از «اهدنا الصراط المستقیم» و ص ۶۳ بعد از «کلما رزقوا منها من ثمره... متشابها» و ص ۷۴ بعد از «و علم آدم الاسماء كلها» و «اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم» و «واستعينوا بالصبر والصلاة» و «الذين یظنون... الیه راجعون» و ص ۵۷ بعد از «یا بنی اسرائیل... علی العالمین» و در جلد ۲، ص ۴۷۸ بعد از «والعصر.. خسرو» و ص ۴۷۹ در تفسیر آیات سوره همزه و ص ۴۸۲ تفسیر سوره قریش و ص ۴۸۳ تفسیر سوره ماعون و ص ۴۸۴ تفسیر سوره کوثر و ص ۴۸۶ تفسیر سوره نصر و ص ۴۸۸ تفسیر سوره لهب بنگرید.
۲. فیض کاشانی در تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۷۷ فرموده است: «و القمی قد یسند الی المعصوم علیه السلام و قد لا یسند و ربما یقول «قال» و الظاهر انه اراد به «الصادق» علیه السلام فان الشیخ ابا علی الطبرسی قد یروی عنه ما اضمرة و یسند الی الصادق علیه السلام و نحن نروی ما اضمرة علی اضمار؛ سید هاشم بحرانی نیز این قسم از مطالب تفسیر قمی را منسوب به امام صادق علیه السلام دانسته است. (نک: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴). نمونه آن مطالب را در ج ۱ ص ۶۳ در توضیح معنای آیات ۸ و ۱۴ — ۲۰ و سوره بقره و در ج ۲ ص ۴۸۹ در تفسیر سوره توحید و ص ۴۹۲ تفسیر سوره ناس بنگرید.
۳. نمونه آن مطالب را در ج ۱ ص ۶۳ در توضیح معنای آیات ۸ و ۱۴ — ۲۰ و سوره بقره و در ج ۲ ص ۴۸۹ در تفسیر سوره توحید و ص ۴۹۲ تفسیر سوره ناس بنگرید.

۲. آرای تفسیری غیر معصومین علیهم السلام. در این مقاله هر یک از این دو بخش، جداگانه بررسی می‌شود. و از آن جا که روایات باید از جهت سند و محتوا بررسی شود؛ مطالب آن دو بخش در سه عنوان ارزیابی سند روایات، ارزیابی محتوای روایات و ارزیابی آرای تفسیری ارزیابی می‌گردد:

ارزیابی سند روایات

در مباحث پیشین گفتیم با ثابت نشدن استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم، صحت سند هیچ یک از روایات آن قابل اثبات نیست ولی اگر به اتکای تحقیقی که بیان شد استناد این تفسیر را به وی تمام بدانیم باید توجه داشت که روایات این تفسیر از نظر سند چند دسته است:

۱. روایات مرسل؛^۱
۲. روایات مسندی که از ابی الجارود نقل شده است؛^۲
۳. روایات مسندی که در سند آن افرادی است که بر کذب یا ضعف آن

۱. نمونه روایات مرسل را در ص ۳۶، ۳۷، ۶۰، ۶۴، ۷۰، ۱۳۰ و ۴۹۰ بنگرید.

۲. بر حسب آماری که از رایانه، سی دی معجم فقهی به دست آمده است در این تفسیر روایات نقل شده از ابی الجارود ۲۰۵ مورد است چهار مورد با سند(نک: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۲۹ ذیل آیه ۴۹ سورة آل عمران، ص ۲۲۷ ذیل آیه ۳۹ سورة انعام، ص ۲۵۲ ذیل آیه ۱ سورة اعراف و ص ۲۹۸ ذیل آیه ۲۴ سورة انفال) و صد و هشتاد و هشت مورد با تعبیر «فی روایة ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام و چهارده مورد با تعبیر «و فی روایة ابی الجارود» (برای دیدن برخی از آن موارد نک: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۵۸ ذیل آیه ۱ سورة نساء، ص ۱۹۰ ذیل آیه ۳ سورة مائده، ص ۳۱۷ ذیل آیه ۴۲ سورة توبه، ص ۳۷۰ ذیل آیه ۱۸ سورة یوسف، ص ۳۹۱ ذیل آیه ۳۳ سورة رعد، ص ۳۹۷ ذیل آیه ۱۴ سورة ابراهیم، ص ۴۱۹ ذیل آیه ۸۰ سورة نحل و ج ۲ ص ۵۱ ذیل آیه ۷۴ سورة مریم، ص ۲۱۸ ذیل آیه ۵۶ سورة یس، ص ۴۰۱ ذیل آیه ۴۸ سورة قلم و ص ۴۶۷ ذیل آیه ۱ سورة بینه).



گواهی داده‌اند؛^۱

۴. روایات مسندی که در سند آن، افراد ناشناخته است؛^۲

۵. روایات مسندی که سند آن‌ها صحیح است؛ یعنی تمام راویان سند موثقند.^۳
از این پنج دسته روایات فقط سند دسته اخیر معلوم است و بحثی ندارد ولی راهی برای تصحیح سند چهار دسته دیگر وجود ندارد مگر کسی از جمله‌ای که مؤلف در مقدمه تفسیر ذکر کرده، صحت آن‌ها را به‌دست آورد. وی در مقدمه بعد از بیان وجوب تفقه و تعلّم و عمل به آنچه در قرآن بیان شده، فرموده است: «و نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتھي الینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم...»^۴.

۱. مانند: عمر و بن شمر که در سند سوم روایت اول تفسیر «بسم الله الرحمن الرحیم» واقع شده است (تفسیر القمی، ج ۱ ص ۵۵) و نجاشی درباره‌اش فرموده است: ضعیف جداً (اردبیلی، جامع الرواة، ج ۱ ص ۶۲۳)، احمد بن محمد سیاری که در سند روایتی است که در ذیل آیه ۲۹ سوره تکویر ذکر شده است (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۳۳) و شیخ طوسی و نجاشی و علامه هر سه بر ضعیف بودن وی گواهی داده‌اند (نک: اردبیلی، همان، ج ۱ ص ۶۷)، عبدالرحمن بن کثیر که در سند روایتی در ذیل آیه ۱ سوره معارج ذکر شده است (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۰۶) و نجاشی و علامه او را تضعیف کرده‌اند (اردبیلی، همان، ج ۱، ص ۴۵۳).

۲. مانند: سعدان بن مسلم که در سند اولین روایت تفسیر سوره بقره واقع شده است (تفسیر القمی، ج ۱، ص ۵۹)، سوره بن کلب که در سند روایتی در ذیل آیه ۷۸ سوره حجر آمده است (همان / ۴۰۸)، ایمن بن محرز در سند روایتی در تفسیر سوره تکویر ذیل آیه «اذ الموءودہ سئلت» همان، ج ۲، ص ۴۳۳)، سلمه بن عطاء در سند روایتی در تفسیر آیه ۸ سوره تکاثر (همان ۴۷۷) و قاسم بن سلیمان در سند روایتی در ذیل آیه ۳۶ سوره بقره (همان، ج ۱، ص ۶۴) و هیچ کدام توثیق نشده‌اند.

۳. برای اطلاع از نمونه این روایات نک: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۵۷ (اولین روایت تفسیر سوره حمد)، ص ۵۸ (در تفسیر «غیر المغضوب علیهم»، ص ۶۲ (ذیل آیه ۶ سوره بقره) ص ۷۰ (تفسیر آیه ۳۴ سوره بقره)

۴. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۰.

و ما آنچه را به مامنتهی می‌شود و استادان و افراد مورد اعتماد ما آن را از کسانی که خدا اطاعتشان را واجب ساخته روایت کرده‌اند ذکر می‌کنیم و [از آن] خبر می‌دهیم.

برخی این عبارت را به گونه‌ای دیگر «و نحن ذاکرون و مخبرون بما ينتهي إلينا من مشايخنا و ثقاتنا عن الذين فرض الله طاعتهم»، نقل کرده و فرموده‌اند: در این کلام، دلالت آشکاری است که وی در این کتاب جز از «ثقه» روایت نمی‌کند، بلکه صاحب وسائل [از این عبارت] شهادت علی بن ابراهیم را به وثاقت هر کسی که در سند روایات تفسیرش واقع شده استفاده کرده است. و این استفاده به‌جا است؛ زیرا علی بن ابراهیم می‌خواهد با این سخن صحت تفسیرش را و این که روایات آن ثابت و صادر از معصومین علیهم‌السلام بوده و به واسطه استادان و معتمدین از شیعه به او رسیده اثبات کند. پس وجهی برای تخصیص این توثیق به استادانی که بی واسطه از آن‌ها روایت کرده، نیست.^۱ و ابی الجارود نیز در ترجمه‌اش یکی از ادله وثاقت او را همین جمله قرار داده است.^۲

ولی به نظر می‌رسد عبارت موجود در تفسیر القمی (نه عبارتی که ایشان نقل کرده است) چنین معنایی را افاده نمی‌کند، زیرا در صورتی می‌توان این معنا را از آن عبارت استفاده کرد که واو «ورواه مشايخنا...» را عطف تفسیری بگیریم و بگوییم منظور از «ما ينتهي إلينا» و «رواه مشايخنا و ثقاتنا» یک چیز است و مشایخ و ثقات یک چیز است و مشایخ و ثقات را به راویان با واسطه سند روایات نیز تعمیم دهیم. اما اگر عطف خاص به عام باشد (که اگر نگوییم ظاهر همین است دست کم احتمال آن قوی است و دافع ندارد) و منظور از جمله دوم خصوص

۱. خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱ ص ۴۹ و ۵۰.

۲. همان، ج ۷ ص ۳۲۴.



روایاتی باشد که استادان و افراد مورد اعتماد آن را روایت کرده‌اند و منظور از جمله اول، مطلق روایاتی باشد که از امامان معصوم علیهم‌السلام به مؤلف رسیده است اعم از این که مرسل و بی سند یا با سند مجهول یا ضعیف باشد، یا به سند صحیح به مؤلف رسیده باشد، در این صورت این عبارت آن معنا را افاده نمی‌کند، گرچه برای عطف خاص به عام مناسب بود که موصول تکرار شود و با عبارت «مایتهی الینا و ما رواه مشایخنا و ثقاتنا» بیان شود ولی با توجه به این که وی در این تفسیر روایت مرسل و ضعیف نیز آورده است چه بسا همین احتمال تقویت شود و دست کم معلوم نیست نویسندۀ از این عبارت، معنایی را که صاحب وسائل استفاده کرده و آیت‌الله خویی تأیید فرموده است قصد کرده باشد پس نه تنها صحت تمام روایات و وثاقت همهٔ راویان این تفسیر را نمی‌توان از این عبارت به دست آورد، بلکه وثاقت همهٔ راویان اول و مشایخ بی واسطهٔ مؤلف را نیز نمی‌توان از آن فهمید و از این عبارت بیش از این که برخی از روایات این تفسیر را افراد ثقه برای مؤلف روایت کرده‌اند نمی‌توان استفاده کرد. ممکن است گفته شود مقام سخن و این که مؤلف با این عبارت می‌خواهد به تفسیر خود اعتبار دهد با عطف تفسیری مناسب‌تر است بلکه با توجه به آن قرینه، عطف تفسیری متعین است، ولی با توجه به این که در این تفسیر فراوان از افراد ضعیف و غیر موثق نزد رجال شناسان شیعه نقل روایت شده و موارد نقض بسیار است، اطمینان حاصل نمی‌شود که مؤلف از این جمله توثیق همهٔ راویان حتی راویان با واسطهٔ این تفسیر را اراده کرده باشد. از این رو برخی شاگردان آقای خویی رحمته‌الله فرموده‌اند: برای کسی که روایات این تفسیر را تتبع کند آشکار می‌شود که آنچه در مقدمه‌اش در توثیق راویان ذکر شده، بنابر تغلیب است و در ثبوت آن کافی است که در هر بابی یک روایت صحیح و معتبر باشد.^۱ پس: از

۱. نک: خویی، صراط النجاة، ج ۲ ص ۴۵۷ و ۴۵۸.

این سخن مؤلف صحت سند هیچ یک از آن چهار دسته را نمی‌توان به‌دست آورد.

اما روایاتی را که مؤلف در این تفسیر از ابی الجارود نقل کرده فقط در سه مورد با سند و در سایر موارد با تعبیر «فی رواية ابی الجارود» است، که احتمالاً در این موارد نیز با همان سند بوده و برای اختصار، سند را ذکر نکرده است. بلکه می‌توان گفت هر چند در هیچ موردی به تفسیر ابی الجارود تصریح نشده است، با توجه با این که ابی الجارود تفسیری داشته^۱ و سند مؤلف به وی در این سه مورد ادامه همان سندی است که شیخ و نجاشی برای تفسیر ابی الجارود ذکر کرده‌اند معلوم می‌شود که مؤلف، همه این روایات را از تفسیر ابی الجارود نقل کرده و سند یاد شده نیز سند وی به تفسیر ابی الجارود است، اما به هر حال در این سند کثیر بن عیاش است که شیخ آن را تضعیف کرده است^۲ و بر اثر آن، سند همه روایاتی که در این تفسیر از ابی الجارود نقل شده ضعیف است. گذشته از این که خود ابی الجارود نیز زیدی مذهب است و توثیق خاص ندارد و روایاتی نیز در مذمت او رسیده است گرچه آیت الله خویی به استناد توثیق عام ابن قولویه و کلام عامی از شیخ مفید و توثیق عامی که از جمله یاد شده در مقدمه این تفسیر استفاده کرده، وثاقت او را تمام دانسته است.

آقا بزرگ تهرانی بعد از اشاره به ضعف این سند به سبب کثیر بن عیاش فرموده است: ولی این ضعف ضرر ندارد؛ زیرا آن (تفسیر) را بسیاری از

۱. نک: آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۴، ص ۲۵۱؛ رجال النجاشی ص ۱۷۰، رقم ۴۴۸ و الفهرست، طوسی ص ۷۲، ابن ندیم از این تفسیر با عنوان «کتاب الباقر محمد بن علی بن الحسین بن علی علیه السلام رواه عنه ابوالجارود زیاد بن المنذر رئیس الجارودیه الزیدیه» یاد کرده است؛ الفهرست/۳۶.

۲. نک: خویی، معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۲۱ رقم ۴۸۰۵.



ثقات^۱ اصحاب ما از ابی الجارود روایت کرده‌اند. ولی این کلام تمام نیست؛ هرچند بسیاری از ثقات اصحاب، آن تفسیر را از ابی الجارود روایت کرده باشند - گرچه ما به آن دست نیافته‌ایم - به هر حال مؤلف این تفسیر این روایات را با همین سند ضعیف از ابی الجارود یا تفسیر وی نقل کرده است و نقل ثقات دیگر در رفع ضعف این روایات و صحت آن تأثیری ندارد.

نکته دیگر آن است که بر فرض که جمله مؤلف در مقدمه، توثیق عام همه راویان روایات‌های این تفسیر باشد، فقط در تصحیح دسته چهارم از روایات این تفسیر که در سند آن افراد ناشناخته است مؤثر بوده اما در تصحیح دسته سوم که در سندشان افرادی است که بر کذب یا ضعف آن‌ها گواهی داده‌اند و در تصحیح روایات ابی الجارود که در سند آن‌ها کثیر بن عیاش ضعیف است تأثیری ندارد؛ زیرا آن توثیق عام با این تضعیف خاص معارضه می‌کند و اگر تضعیف خاص مقدم نباشد دست کم آن توثیق عام، بی اثر می‌شود.^۲ هم‌چنین در روایات مرسل

۱. منظور وی از این ثقات منصور بن یونس ثقه و حماد بن عیسی و عامر بن کثیر سراج و حسن بن محبوب و ثعلبه بن میمون و ابراهیم بن عبد الحمید و صفوان بن یحیی بن عمر جعفری و سیف بن عمیره و عمر بن اذینه و عبدالصمد بن بشیر است که در کتاب‌هایی مانند اصول کافی، بصائر الدرجات، امالی و خصال صدوق و تفسیر علی بن ابراهیم از ابی الجارود روایت نقل کرده‌اند، آقا بزرگ تهرانی، الذریعه ج ۴، ص ۳۰۸ و ۳۰۹. ولی اشکال می‌شود که معلوم نیست اینان از تفسیر علی بن ابراهیم از ابی الجارود روایت نقل کرده باشند؛ ممکن است آن روایات را شفاهاً از خود ابی الجارود شنیده و نقل کرده باشند. پس نمی‌توان آنان را راوی موثق تفسیر ابی الجارود به شمار آورد.

۲. آیه الله خویی رحمته الله با این که از جمله‌ای که در مقدمه این تفسیر آمده توثیق عام علی بن ابراهیم را نسبت به همه راویان این تفسیر استفاده و بر آن اعتماد کرده است ولی در مورد عبدالرحمن بن کثیر که یکی از راویان این تفسیر است (نک: تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۰۶ ذیل آیه ۱ سوره معارج)، فرموده است: توثیق عام علی بن ابراهیم با تضعیف نجاشی معارضه دارد؛ نک: معجم رجال الحدیث؛ ج ۹ ص ۳۴۴.



نیز تأثیری ندارد؛ زیرا محتمل است این روایات را نیز همان افرادی که تضعیف خاص دارند روایت کرده باشند و با این احتمال، صحت سند آن روایت با این جمله ثابت نمی‌شود. اگر کسی مدعی شود که این روایات نزد علی بن ابراهیم موثق الصدور بوده، که با ارسال یا ضعف برخی رجال سند منافات ندارد؛ پس این بخش از روایات نیز معتبر است. بر او اشکال می‌شود که: اولاً: موثق الصدور بودن این روایات نزد علی بن ابراهیم مدعایی بدون دلیل است، ثانیاً: وثوق علی بن ابراهیم به صدور این روایات برای خود او اعتبار دارد، نه برای دیگران.

ارزیابی محتوای روایات

روایات این تفسیر را از نظر محتوا به طور کلی می‌توان سه دسته قرار داد:

۱. روایاتی که محتوای آن پشتوانه عقلی یا عقلایی یا قرآنی و شرعی دارد و حق بودن آن (چه از معصوم صادر شده باشد و چه از معصوم صادر نشده باشد) معلوم است و پذیرفتن آن مبتنی بر اثبات صدورش از معصوم نیست. مانند روایتی که در تفسیر سوره حمد «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» را به ناصبی‌ها (کسانی که با امامان معصوم عداوت و دشمنی دارند) و «الضَّالِّينَ» را به شک دارندگان (در امامت امامان معصوم علیهم‌السلام یا مطلق اصول دین) و کسانی که امام زمان خود را نمی‌شناسند تفسیر کرده است.^۱ زیرا با توجه به این که از نظر شرعی، قطعی است که ناصبی‌ها مورد غضب خدای متعال هستند و شک دارندگان در امامت امامان معصوم علیهم‌السلام یا سایر اصول دین گمراهند حق بودن محتوای روایت معلوم است و پذیرفتن آن مبتنی بر صدورش از امام معصوم علیه‌السلام نیست. نیز مانند روایتی در

۱. نک: التفسیر القمی، ج ۱، ص ۵۸.



تفسیر سورة تکاثر که آیه ﴿لَتَسْكُنَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ را به این که این امت از آنچه خدا به واسطه رسول خدا ﷺ و سپس به واسطه اهل بیت معصوم آن حضرت به آنان نعمت داده است، سؤال خواهند شد تفسیر کرده است.^۱ زیرا با توجه به این که نعمت‌هایی که خدای متعال به برکت وجود آن بزرگواران به انسان‌ها عنایت فرموده، از مصادیق عرفی «النَّعِيم» است و شمول آیه نسبت به آن نعمت‌ها آشکار است. حق بودن محتوای این روایت (چه از معصوم صادر شده باشد و چه از معصوم صادر نشده باشد) معلوم و پذیرفتن آن مبتنی بر صدورش از امام معصوم علی‌السلام نیست. هم‌چنین روایت دیگری که (یوم الدین) را به «یوم الحساب» معنا کرده^۲ با توجه به این که شاهد قرآنی ﴿وَقَالُوا يَاوَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ﴾^۳ دارد، در پذیرفتن آن نیازی به اثبات صدور این مفهوم از معصوم علی‌السلام نیست. هم‌چنین روایتی که فرموده است کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است و برای هر وجه شاهی از آیات قرآن ارائه داده است.^۴ در صورتی که طبق لغت و قواعد ادبی عرب و اصول عقلایی محاوره آن آیه‌ها در معنایی که روایت بیان کرده ظهور داشته باشد حق بودن و پذیرفتن محتوای آن روایت متوقف بر اثبات صدورش از معصوم نیست. البته استناد این دسته از روایات به امام معصوم علی‌السلام بر اثبات صحت سند توقف دارد و در صورت عدم اثبات نمی‌توان آن را به امام علی‌السلام نسبت داد، بلکه باید با تعبیر «نقل شده است» بیان کرد.

۱. نک: تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۷۷.

۲. نک: همان، ج ۱، ص ۵۷، البته روایت بودن این قسمت بنا بر این است که فاعل «قال» در «قال یوم الحساب» امام صادق علی‌السلام باشد و چنین چیزی با توجه به سیاق، بعید نیست.

۳. صافات / ۲۰.

۴. نک: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۱.



۲. روایاتی که محتوای آن مورد اعراض همه مسلمانان، یا مخالف ضروریات دینی است؛ به گونه‌ای که حتی اگر سندش هم صحیح باشد ظاهر محتوای آن غیر قابل قبول بوده، نمی‌توان به آن ملتزم شد، یا باید در برابر آن توقف کرد یا آن را به وجه صحیح و قابل تأویل نمود. مانند روایتی که می‌گوید امام صادق علیه السلام **«صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ»** را «صراط من انعمت علیهم و غیر المغضوب علیهم» قرائت کرده است.^۱ و حال آن که نمی‌توان به این قرائت ملتزم شد و آن را در مورد آیه تجویز کرد؛ زیرا مورد اعراض همه مسلمانان اعم از شیعه و سنی است، پس یا باید این روایت را ترک کرد، یا ظاهر آن را تأویل کرد به این که منظور؛ نقل به معنا و بیان مفاد آیه است. هم‌چنین ظاهر روایتی که در ذیل آیه **«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا...»**^۲ «بعوضه» را به امیرالمؤمنین علیه السلام و «ما فوقها» را به رسول خدا ﷺ تأویل و تطبیق کرده،^۳ مستنکر و با عظمت مقام امیرالمؤمنین علیه السلام و رسول خدا ﷺ ناسازگار است. و از این قبیل است روایتی که در ذیل آیه **«...وَوَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّهُ فَتَنَاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ»**^۴ داستانی را که با مقام نبوت حضرت داوود [علی نبینا و آله و علیه السلام] مناسب نیست، بیان کرده است.^۵

۱. نک: همان / ۵۸.

۲. بقره / ۲۶.

۳. نک: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۴، در سند این روایت قاسم بن سلیمان توثیق خاص ندارد، ولی از رجال کامل الزیارات است؛ (نک: معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۲۰، رقم ۹۵۰۲) و معلی بن خنیس نیز مورد اختلاف است؛ نک: جامع الرواة، ج ۲، ص ۲۴۷ - ۲۵۰.

۴. ص / ۲۴.

۵. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۳۲ - ۲۳۵، برای اطلاع از نمونه دیگر این روایات نک: همان، ج ۱، ص ۲۷۷ - ۲۷۹ ذیل آیات ۱۹۸ و ۱۹۰ سورة اعراف.



۳. روایاتی که صحت محتوای آن‌ها عقلاً و شرعاً ممکن است و هیچ محذور ثبوتی ندارد، ولی از نظر اثباتی راه اثبات آن منحصر به سند صحیح یا قراین قطعی دال بر صدور آن از امام معصوم علیه السلام است و چه بسا اکثر قریب به اتفاق روایات این تفسیر از این قبیل و روایات دو دسته قبل اندک باشد. و روایات این دسته خود دارای اقسامی است:

الف: قسمی که مربوط به تأویل آیات کریمه و بیان معنایی است که دلالت آیات بر آن بر مبنای قواعد ادبی عرب و اصول عقلایی محاوره آشکار نیست و اراده چنین معنایی از آیات با قطع نظر از بیان پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نامعلوم است. چنین روایاتی در این تفسیر فراوان است، به عنوان نمونه روایتی که در تفسیر (بسم الله الرحمن الرحيم) می‌گوید باء «بهاء الله» (زیبایی و شکوه خدا) و سین «سناء الله» (رفعت و برتری خدا) و میم «ملک الله» (فرمانروایی خدا) است.^۱ هم چنین روایتی که (الکتاب) در آیه دوم سوره بقره را به حضرت علی علیه السلام تأویل کرده.^۲ یا روایتی که در تفسیر سوره «شمس» (الشمس) را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و (القمر) را به امیرالمؤمنین علیه السلام و (اللیل) را به پیشوایان ظالم و مستبد تطبیق داده است،^۳ نمونه‌هایی دیگر از این نوع روایات است.

ب: نوع دیگر، روایاتی است که معنای کلماتی از قرآن کریم را بیان، یا متعلق برخی افعال، یا صفات را تعیین کرده است ولی شاهد لغوی و ادبی ندارد؛ نظیر روایتی که (الحمد لله) را به «الشکر لله» و (رب العالمین) را به «خلق المخلوقین» معنا کرده و متعلق «الرحمن» را همه مخلوقات و متعلق «الرحیم» را به «خلق

۱. نک: همان، ج ۱ ص ۵۶.

۲. نک: همان ۵۹.

۳. نک: همان، ج ۲، ص ۴۵۵.

المخلوقین» معنا کرده و متعلق «الرحمن» را همه مخلوقات و متعلق «الرحیم» را خصوص مؤمنین معرفی کرده است.^۱ یا روایتی که در تفسیر سوره عصر، متعلق (الذین امنوا) را ولایت حضرت علی علیه السلام قرار داده است.^۲ در برخی موارد به خوبی معلوم است معنا و متعلق که برای کلمات و آیات بیان شده، برای عرف قابل فهم نیست؛ به گونه‌ای که اگر در روایت بیان نمی‌شد، افراد عادی به آن پی نمی‌بردند. مانند روایتی که در بیان متعلق آیه ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ﴾^۳ فرموده است: فاذا فرغت من نبوتک فانصب علیاً علیه السلام؛ وقتی از پیامبری‌ات (رساندن پیام خدا به انسان‌ها) فارغ شدی، علی علیه السلام را [به جانشینی خود] نصب کن.^۴

ج: روایاتی که شأن یا سبب نزولی را برای آیات بیان کرده است که جز از طریق روایات و اخبار تاریخی نمی‌توان از آن آگاه شد؛ مانند روایتی که در تفسیر سوره «عادیات» خبر می‌دهد که این سوره درباره اهل وادی یابس نازل شده است. آنان ۱۲ هزار نفر بودند که بر کشتن پیامبر اکرم ﷺ و حضرت علی علیه السلام هم پیمان شده بودند و جبرئیل، پیامبر ﷺ را از تصمیم آنان آگاه کرد و آن حضرت پس از آن که دو بار، در هر بار یکی از صحابه با ۴ هزار سوار از مسلمانان را برای جنگ با آنان می‌فرستد و آنان ناموفق باز می‌گردند با رسوم حضرت علی علیه السلام را با ۴ هزار سوار به سوی آنان می‌فرستد و آن حضرت با فتح و پیروزی باز می‌گردد و این سوره در مدح آنان نازل شده است.^۵ و چنین روایاتی در این تفسیر بسیار است.

۱. نک: همان، ج ۱، ص ۵۷.

۲. نک: همان، ج ۲، ص ۴۷۸.

۳. انشراح / ۷.

۴. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۶۲.

۵. نک: همان / ۴۷۰ - ۴۷۴.



د: روایاتی که در توضیح و تفسیر آیات مربوط به پیامبران سَلَف، یا پیامبر اکرم ﷺ قضایا و داستان‌هایی را بیان کرده که صحت و سقم آن‌ها نیز متکی به صحت و ضعف روایت است؛ مانند روایتی که در ذیل آیه اول سورة اسرا ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى...﴾ قضیه معراج رفتن نبی اکرم ﷺ را به تفصیل بیان کرده^۱ و مشتمل بر مطالبی است که چه بسا پذیرفتن آن برای برخی سنگین باشد؛ ولی چون امکان عقلی دارد در فرض صحت سند، وجهی برای نپذیرفتن آن نیست. نمونه دیگر آن روایات روایت مفصلی است که در اوایل سورة قصص، داستان تولد حضرت موسی علیه السلام و انتقال او به خانه فرعون و بزرگ شدن وی در آن سرا و رفتنش به قریه مدین و ازدواجش با دختر حضرت شعیب علیه السلام را به تفصیل بیان کرده است.^۲

هـ: بخش دیگری از روایات این دسته، روایاتی است که مطالبی را درباره آخرت و جهان پس از مرگ بیان کرده و برخی حقایق و امور آخرتی را توضیح داده است. مثلاً در وصف «صراط» و وضع مردم نسبت به آن فرموده است: آن از مو نازک‌تر و از شمشیر تیزتر است. برخی مانند برق از آن عبور می‌کنند و برخی مانند دویدن اسب از آن می‌گذرند و برخی در حالت پیاده روی و برخی در حال راه رفتن روی دست و شکم می‌گذرند و برخی...^۳ نظیر این روایت نیز در این تفسیر کم نیست. و معلوم است که اعتقاد به محتوای این بخش از روایات نیز در گرو اطمینان به صدور آن‌ها از معصوم علیه السلام و جواز خبردادن از آن، متوقف بر صحت سندشان است.

۱. نک: تفسیر القمی، ج ۲ ص ۳-۱۲.

۲. نک: همان / ص ۱۳۶-۱۳۹.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۸.



استقصای همه اقسام این دسته از حوصله این نوشتار خارج است و نیازی نیز به ذکر آن نیست. ولی قابل توجه است که هیچ یک از اقسام این دسته روایات را نه می توان رد کرد و نه می توان مطلقاً پذیرفت، بلکه باید سند آن بررسی و به قراین آن توجه شود. پس اگر با توجه به قراین از قبیل قووت متن، مطابقت با قرآن به صدور آن از پیامبر یا امام معصوم علیه السلام یقین یا اطمینان حاصل شود، و یا دست کم صحت سندش اثبات گردد پذیرفتن، اعتقاد و عمل به آن مانعی ندارد، و در غیر این صورت باید در برابر آن توقف کرد. بر خلاف دسته دوم که مطلقاً باید از اعتقاد و عمل به آن حتی در فرض صحت سند نیز خودداری کرد، و برخلاف دسته اول که پذیرفتن آن در گرو بررسی سند و اثبات صحت آن نیست. نکته مهم در برخورد با روایات این تفسیر، تمیز بین این سه دسته روایات و خلط نکردن بین آنها است. اگر برهان قطعی بر بطلان محتوای روایتی نبود و پذیرفتن آن محذور عقلی نداشت نباید صرف این که ظاهر آن قابل فهم برای افراد عادی نیست و پذیرفتن آن برای آنان سنگین است آن را از دسته دوم یعنی روایات غیر قابل قبول دانست. غفلت از این نکته موجب شده برخی روایات دسته سوم که در پذیرش آن محذور عقلی وجود ندارد از قبیل روایات دسته دوم به شمار آید؛ به عنوان مثال برخی، روایتی را که در ذیل آیه **﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾**^۱ «مشرقین» را به رسول خدا ﷺ و علی علیه السلام و «مغربین» را به حسن و حسین علیهم السلام تأویل کرده و روایتی را که در تأویل **﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾**^۲ فرموده است: «علی و فاطمه دو دریای عمیق است که به یک دیگر تعدی

۱. الرحمن / ۱۷.

۲. همان / ۱۹.



نمی‌کنند» از قبیل روایت تأویل «بعوضه» به امیرمؤمنان علیه السلام دانسته و وجود این گونه روایات در این تفسیر را نیز از معایب این تفسیر محسوب کرده‌اند.^۱

و حال آن که هیچ محذور عقلی وجود ندارد که در این دو آیه علاوه بر معنایی که از ظاهر آن‌ها فهمیده می‌شود کلمه «المشرقین» اشاره به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام واژه «مغربین» اشاره به حسن و حسین علیهما السلام و لفظ «البحرین» اشاره به علی و فاطمه علیهما السلام نیز بوده و این از معانی باطنی این دو آیه کریمه باشد. البته اعتقاد و التزام به این در گرو اطمینان به صدور آن روایت از معصوم علیه السلام یا دست کم اثبات صحت سندش است. هم‌چنین برخی، روایتی را که در آن «المغضوب علیهم» به ناصبی‌ها و «الضالین» به شک دارندگان و کسانی که امام زمان خود را نشناخته‌اند، تفسیر شده است روایات تأویلی این تفسیر (که در دسته بندی ما قسمی از دسته سوم است) به‌شماره آورده‌اند^۲ و حال آن که ما آن را مثال برای دسته اول (روایاتی که حق بودن محتوای آن‌ها معلوم و پذیرفتن آن مبتنی بر صدور آن از معصوم نیست) قرار دادیم و وجه مثال بودن آن را برای این دسته توضیح دادیم.

بررسی آرای تفسیری

آرای تفسیری و سخنان اجتهادی غیر معصومین در تفسیر قمی که گاهی با تعبیر «قال» و گاهی بدون آن ذکر شده، در زمینه‌های مختلفی مانند بیان مفهوم

۱. نک: التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشيب، ج ۱، ص ۴۸۵ شایان ذکر است که وی تفسیر برزخ به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نیز به این تفسیر نسبت داده است ولی در این تفسیر چنین تفسیر و تأویلی نیست.

۲. نک: قاضی زاده، پژوهشی درباره تفسیر علی بن ابراهیم قمی، مجله بیّنات، ش ۱۰ ص ۱۲۹.

مفردات،^۱ بیان مصادیق عناوین کلی^۲ ذکر شأن یا سبب نزول آیات،^۳ توضیح مفاد آیات و ذکر داستان‌های تاریخی روشنگر برای آن،^۴ تأویل آیات و ذکر معانی باطنی برای آن^۵ و... ابراز گردیده، ولی اجتهادی که در آن زمینه‌ها انجام گرفته بسیار ساده و ناقص است و با قواعدی که در روش شناسی تفسیر بیان شده مطابقت ندارد؛ در بیان معنا و مفهوم مفردات و ذکر مصادیق برای عناوین کلی غالباً به آنچه در ذهن و ارتکاز مؤلف بوده اکتفا شده و در باره آن، تحقیق و استدلالی انجام نگرفته است و در ذکر شأن یا سبب نزول و داستان‌های تاریخی و معانی باطنی نیز غالباً به ذکر روایت و خبری بسنده کرده و در اعتبار روایت و سازگاری آن با قرآن و مسلمات دینی و سایر روایات دقت کافی به عمل نیامده است. مجموعه آرا و سخنان اجتهادی این تفسیر را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم نمود:

۱. آرا و سخنانی که پشتوانه‌ایی عقلی یا عرفی یا شرعی (قرآنی و روایی) دارد که براساس آن حق بودنش برای همگان معلوم و قابل تصدیق است، یا احیاناً به شواهد و قرائنی مستند است که صحت آن رأی و سخن را آشکار می‌گرداند.
۲. آرا و سخنانی که صرف ادعا است؛ نه پشتوانه‌ای دارد و نه توضیح و استدلالی معتبر که با توجه به آن حق بودن آن آشکار گردد. در نتیجه: درستی آن نامعلوم و مورد تأمل است، یا احیاناً با لغت عرب، یا مسلمات دینی ناسازگار

۱. برای دیدن نمونه‌هایی از آن نک: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۳ (تفسیر آیه‌های ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۵ سوره بقره)، ص ۱۲۴ (ذیل آیه ۷ سوره آل عمران).

۲. برای دیدن نمونه‌هایی از آن نک: همان / ۱۲۴ (ذیل آیه ۷ آل عمران)، ص ۶۴ (ذیل آیه ۲۷ سوره بقره).

۳. برای دیدن نمونه‌هایی از آن نک: همان / ۹۱ (ذیل آیه ۱۵۸ سوره بقره)، و ص ۹۸ (ذیل آیه ۲۱۷ بقره).

۴. برای دیدن نمونه‌هایی از آن نک: همان / ۷۹-۸۱ (ذیل آیه ۶۳ سوره بقره)، ص ۱۳۸-۱۴۱ (ریل آیه ۲۲ آل عمران).

۵. برای دیدن نمونه‌هایی از آن نک: همان / ۲۳۱ (ذیل آیه ۵۹ سوره انعام).



بوده و نادرستی آن معلوم است. تردیدی نیست که دسته اول معتبر و قابل اعتماد است و در فهم و تفسیر معانی آیات می‌توان از آن کمک گرفت، ولی دسته دوم اعتباری ندارد و به اتکای آن نمی‌توان معنا، مصداق یا تأویلی را برای آیات ذکر کرد و به خدای متعال نسبت داد؛ زیرا فرض این است که دلالت آیه بر آن آشکار نبوده و دلیل و شاهی بر این که خدای متعال از آیات کریمه، آن معنا یا مصداق یا تأویل را اراده کرده باشد وجود ندارد.

به عنوان مثال در ذیل آیه **﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾**^۱ نوشته است: «قال بما انزل من القرآن اليك و ما انزل علي الانبياء قبلك من الكتب»^۲ و با این بیان «ما انزل اليك» را به قرآن و «ما انزل من قبلك» را به کتاب‌های آسمانی پیشین که بر پیامبران سابق نازل شده، تفسیر کرده است. گرچه شاهی برای این تفسیر ذکر نکرده، در ارتکاز مسلمانان و اهل قرآن، حق بودن این تفسیر معلوم، و تردیدی در صحت آن نیست، در ذیل آیه **﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾**^۳ گفته است: ایمان بر چهار وجه است: ۱. اقرار با زبان ۲. تصدیق با قلب ۳. ادا (عمل) ۴. تأیید (روح ایمانی که خدا افراد خاصی را به سبب آن تأیید می‌کند) و سپس برای هر یک مثال یا مثال‌هایی از آیات قرآن ذکر کرده و در برخی وجوه به روایتی از امام صادق علیه السلام و سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز استدلال کرده است.^۴ و در تفسیر آیه **﴿عُتِلُ بَعْدَ ذَالِكَ رَنِيمٌ﴾**^۵ «رنیم» را به «دعی»

۱. بقره / ۴.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۱.

۳. بقره / ۳.

۴. نک: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۵۹-۶۱.

۵. نک: قلم / ۱۳.

(کسی که در نسب خود متهم باشد)^۱ معنا، و به شعری از شاعر عرب استشهاد کرده است.^۲ در این موارد چه بسا با دقت در شواهد ذکر شده، صحت مدعای وی معلوم گردد و تأملی در آن نباشد. ولی در تفسیر آیه ﴿صَمُّ بُكْمٍ عُمَى﴾^۳ بدون هیچ دلیلی «بُکْم» را به کسی که نابینا از مادر متولد شده باشد، و «عُمَى» را به کسی که بینا بوده سپس نابینا شود معنا کرده است.^۴ این معنا علاوه بر نداشتن مستند، با لغت عرب نیز مخالف است؛ زیرا در لغت عرب «بُکْم» جمع «ابکم» است و آن کسی است که از سخن گفتن ناتوان باشد.^۵ و جالب این است که خود ایشان نیز در تفسیر آیه ﴿الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ﴾^۶ از امام باقر علیه السلام روایت کرده است: «صم عن الهدى و بکم لا يتكلمون بخیر»^۷ (از شنیدن سخنان هدایتگر کر هستند و لال‌اند [سخن] خوبی را به زبان نمی‌آورند)؛ از این رو نمی‌توان معنای او را پذیرفت و به استناد آن، آیه را مانند وی معنا کرد.

هم‌چنین در ذیل آیه ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ﴾

۱. نک: منتهی الاربع، واژه «دعی»، معنایی دیگر مانند پسر خواننده و حرام زاده نیز دارد (دهخدا واژه دعی) ولی در این جا معنای فوق مناسب‌تر است.

۲. نک: تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۳۹، شایان توجه است که از لغت دانان خلیل بن احمد نیز «زنیم» را به «دعی» معنا کرده است (فراہیدی، ترتیب العین، ج ۲، ص ۷۶۷) زمخشری درباره واژه «زنیم» گفته است: «و من المجاز... و فلان زنیم و مزنم دعی معلق بمن لیس منه» و به همان شعری که در تفسیر قمی آمده، استشهاد کرده است (نک: اساس البلاغه / ۱۹۲).

۳. بقره / ۱۸.

۴. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۳.

۵. نک: المعجم الوسیط، واژه «بکم».

۶. انعام / ۳۹.

۷. تفسیر القمی، ج ۱ ص ۲۲۷.



وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ^۱ نوشته است: «قال الورقة السقط، و الحبّة الولد، و ظلمات الارض، الارحام، و الرطب ما يبقي و يحيي، و اليابس ما تغيض الارحام، و كل ذلك في كتاب مبين»^۲ ورقه، سقط (جنینی که ناقص و نابهنگام از مادر می افتد) است و حبّه، فرزند است و تاریکی های زمین، رَحِم ها (بچه دان ها) است و رَطْب، نوزادی است که باقی می ماند و زندگی می کند و یابس، جنینی است که رَحِم ها آن را فاسد می کنند^۳ و همه این ها در کتابی آشکار است» گرچه اراده چنین معنایی از این الفاظ امکان دارد، در زبان عربی کاربرد الفاظ در چنین معنایی مجاز است و بدون قرینه صحیح نیست و در این آیه شریفه قرینه ای بر اراده چنین معنایی وجود ندارد. پس: سخن وی در بیان معنای این آیه را نیز نمی توان پذیرفت. بلی، اگر در روایتی از پیامبر یا امامان معصوم علیهم السلام چنین معنایی برای این آیه بیان شده باشد به دلیل این که آنان با مصدر وحی مرتبط بوده و به همه معانی واقعی آیات آگاه هستند، قابل قبول است ولی چنین معنایی را از غیر معصوم نمی توان پذیرفت.

در ذیل آیه کریمه ﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةٌ نُوحٍ وَامْرَأَةٌ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا﴾^۴ نوشته است: فقال والله ما عنى بقوله «فخانتاهما» الا الفاحشه و ليقمن الحدّ على فلانه فى ما اتت فى طريق و كان

۱. انعام / ۵۹.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۳۱.

۳. راغب گفته است: و ما تغيض الارحام ای تفسده الارحام فجعله الذى كالماء الذى تبتلعها الارض؛ المفردات فى غريب القرآن ۳۶۸.

۴. تحریم / ۱۰.

فلان لا یحلّ لک ان تخرجی من غیر محرک فزوجت نفسها من فلان».^۱
و این سخن افزون بر این که صرف ادعا و فاقد مستند است با آنچه گفته‌اند: «همسر پیامبر هیچ‌گاه زنا نمی‌کند؛ زیرا لازم است پیامبران از این حالت به دلیل در پی داشتن نکوهش و خواری و کاستی منزلت، منزّه باشند و خداوند متعال برای تعظیم و توقیر آنان و نفی هر چیزی که موجب انزجار مردم از آنان شود و قبول دعوتشان را سخت سازد آنان را از کم‌تر از این حالت - چه رسد به این حالت - دور داشته است»^۲ ناسازگار است و علامه مجلسی رحمته الله نیز پس از نقل این سخن از تفسیر قمی فرموده است: «این، اگر روایت باشد، شاذ و با بعضی از اصول مخالف است».^۳

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۹۴.

۲. یکی از وجوهی که در معنای (قال یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح...) (هود/ ۴۶) ذکر شده، این است که او پسر حقیقی حضرت نوح علیه السلام نبوده و از همسر او متولد شده است (انه لم یکن ابنه علی الحقیقه و انما ولد علی فراشه)، سید مرتضی رحمته الله پس از نقل این وجه فرموده است: «وفی هذا الوجه بُعد... ولان الانبیاء علیهم السلام یجب ان ینزّھوا عن هذه الحال لانها تعیر و تشیی و نقص من القدر و جنبهم الله تعالی مادون ذالک تعظیما لهم و توقیرا و نفیا لكل ما ینفر عن القبول منهم (سید مرتضی، علی بن الحسین، تنزیه الانبیاء / ۱۸)، شیخ طوسی در تفسیر آیه (ضرب الله مثلا الذین کفرو امرات نوح و امرأه لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما...) (تحریم / ۱۰) فرموده است: «قال ابن عباس کانت امرأه نوح کافرة تقول للناس انه مجنون و کانت امرأه لوط تدل علی اضیافه فکان ذالک خیانتهم لهما و مازنت امرأه نبی قط لما فی ذالک من التنفیر عن الرسول و الحاق الوصمة به، فمن نسب احدا من زوجات النبی الی الزنا فعده اخطأ خطأ عظیما (التبیان فی تفسیر القرآن) زمخشری نیز گفته است: «ولا یجوز ان یراد بالخیانة الفجور لانه سمج فی الطباع نقیصه عند کل احد بخلاف الکفر فان الکفار لا یستسمعون بل یستحسنونه و یسمونه حقاً و عن ابن عباس رضی الله عنهما «ما بغت امرأه نبی قط» (الکشاف، ج ۴، ص ۵۷۲) فخر رازی نیز گفته است: «ولا یجوز ان تكون خیانتهم بالفجور و عن ابن عباس ما بغت امرأه نبی قط» (التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۵۰).

۳. بحار الانوار، ج ۳۲ ص ۱۰۷.



نتیجه گیری

از بررسی مزبور نتیجه می‌گیریم روایات و آرای تفسیری حق و روشن‌گر در این تفسیر بسیار فراوان است و مفسّر و هر که در صدد فهم معانی و مفاد آیات کریمه باشد در تفسیر بسیاری از آیات می‌تواند از آن یاری گیرد. از این نظر این تفسیر یکی از منابع تفسیر به‌شمار می‌آید، ولی همه روایات و آرای تفسیری آن حق و قابل قبول نیست. صحت بسیاری از روایات و آرای تفسیری آن نامعلوم و در مواردی هر چند اندک آرای تفسیری نادرست و روایاتی که ظاهر آن‌ها غیر قابل قبول و معنای صحیح آن نامعلوم است در این تفسیر مشاهده می‌شود. از این رو استفاده از این تفسیر فقط برای کسانی که اهل تحقیق بوده، و قدرت تشخیص سره از ناسره را داشته باشند توصیه می‌شود. و اگر شخص یا اشخاصی به تحقیق این تفسیر بپردازند، اولاً: روایات و آرای تفسیری را که در این تفسیر به هم آمیخته است با دقت از هم تفکیک کرده و به صورت مشخص در تفسیر قرار دهند، ثانیاً در پاورقی بحثی دقیق و عمیق در تحقیق روایات و مطالب آن کرده هم وضع سند روایات را آشکار کنند و هم محتوای روایات را واریسیده، موارد قابل قبول را از مواردی که ظاهر آن قابل قبول نیست تعیین کنند و اگر توجیه صحیحی برای موارد غیر قابل قبول وجود دارد بیان کنند؛ هم‌چنین آرای تفسیری صحیح و ناصحیح آن با دلیل تبیین گردد. چنین تحقیقی موجب احیای این تفسیر شده و زمینه استفاده بیش‌تر از آن را پدید خواهد آورد.

منابع

۱. آقابزرگ تهرانی، محمد حسن، الذریعة الی تصانیف الشیعه، بیروت، درالاضواء، ۱۴۰۶ق.
۲. ابن ندیم (ندیم)، محمد بن اسحاق، الفهرست، بی جا، بی نا، بی تا.
۳. اردبیلی، محمد بن علی، جامع الرواة، قم، مکتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۶ ق.



- ۴ . استرآبادی، محمد امین، الفوائد المدنیة، [بی جا]، دارالنشر لاهل البيت علیهم السلام، [بی تا].
- ۵ . انصاری، مرتضی، المكاسب، بیروت، مؤسسه النعمان، ۱۴۱۰ ق.
- ۶ . انیس، ابراهیم و دیگران، المعجم الوسیط، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ ق.
- ۷ . ایازی، سید محمد علی، المفسرون حیاتهم و منهجهم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۴ ق.
- ۸ . بابایی، علی اکبر، مکاتب تفسیری، جلد اول، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، تهران، سمت، ۱۳۸۱ ش.
- ۹ . بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالهادی، ۱۴۱۲ ق.
- ۱۰ . حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه (بیست جلدی)، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۶۷ ش.
- ۱۱ . خمینی، آقا روح الله، کتاب البیع، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۸ ش.
- ۱۲ . خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، بیروت، بی نا، ۱۴۰۳ ق.
- ۱۳ . خویی، سید ابوالقاسم، صراط النجاة، ج ۲، قم، دارالاعتصام، ۱۴۱۷ ق.
- ۱۴ . دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ق.
- ۱۵ . ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، بیروت، مؤسسه الرساله (طبع هفتم)، ۱۴۱۰ ق.
- ۱۶ . راغب، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، نجف، المکتبه المرتضویه، [بی تا].
- ۱۷ . زمخشری، محمود بن عمر، اساس البلاغه، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون، ۱۹۹۶ م.
- ۱۸ . زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق التنزیل، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
- ۱۹ . سید بن طاووس، علی بن موسی، سعد السعود، نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۶۹ ق.
- ۲۰ . سید مرتضی، علی بن الحسین، تنزیه الانبیاء، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۸ ق.
- ۲۱ . سیوطی، عبدالرحمن، تدوین الراوی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.
- ۲۲ . شبیری، سید جواد، «در حاشیه دو مقاله» مجله آینه پژوهش، ش ۴۸، اسفند ۱۳۷۶.
- ۲۳ . شهرستانی، محمد، الملل والنحل، قاهره، مکتبه الانجلو المصریه، [بی تا].
- ۲۴ . شهید ثانی، زین الدین، الدرايه فی علم مصطلح الحديث، قم، مکتبه المفید، بی تا.



۲۵. صدوق، محمد بن علی، **الأمالی**، قم، مؤسسه البعثة، ۱۴۱۷ ق.
۲۶. صفی پور، عبدالکریم، **منتهی الارب**، انتشارات کتابخانه سنایی، [بی تا].
۲۷. طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، بی تا.
۲۸. طوسی، محمد بن الحسن، **التبیان فی تفسیر القرآن**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۹. طوسی، محمد بن الحسن، **رجال الطوسی**، نجف، منشورات المکتبه والمطبعة الحیدریه، ۱۳۸۰ ق.
۳۰. طوسی، محمد بن الحسن، **الفهرست**، نجف، منشورات المکتبه المرتضویه، بی تا.
۳۱. فخر رازی، محمد بن عمر، **التفسیر الکبیر**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۳۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، **ترتیب کتاب العین**، قم، اسوه، ۱۴۱۴ ق.
۳۳. فیض کاشانی، مولی محسن، **تفسیر الصافی**، بیروت، مؤسسه الاعلمی، بی تا.
۳۴. قاضی زاده، کاظم، «پژوهشی درباره تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، مجله بینات، ش ۱۰، تابستان ۱۳۷۵.
۳۵. قمی، علی بن ابراهیم، **تفسیر القمی**، بیروت، دارالسرور، ۱۴۱۱ ق.
۳۶. مامقانی، عبدالله، **مقیاس الهدایة فی علم الدراية**، بیروت، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۱ ق.
۳۷. مجلسی، محمد باقر، **بحار الانوار**، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۳۸. معرفت، محمد هادی، **التفسیر والمفسرون فی ثوبه القشيب**، مشهد، الجامعه الرضویه، ۱۴۱۸ ق.
۳۹. معرفت، محمد هادی، **صیانة القرآن من التحریف**، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۰ ق.
۴۰. موسوی، احمد، «پژوهشی پیرامون تفسیر قمی»، کیهان اندیشه، ش ۳۲ (مهر و آبان ۱۳۶۹).
۴۱. نجاشی، احمد بن علی، **رجال النجاشی**، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۴۲. نعمانی، محمد بن ابراهیم، **الغیبه**، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۳ ق.

تشکیک در انتساب مقدمه تفسیر قمی

پوران میرزایی

تفاوت‌های میان مقدمه و متن تفسیر منسوب به قمی

در بحث از انتساب مقدمه تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی، همانند انتساب متن کتاب، اختلاف است. برخی آن را نگارش علی بن ابراهیم دانسته‌اند و تنها بخش ابتدایی آن را، برگرفته از رساله نعمانی، یا رساله سید مرتضی علم الهدی می‌دانند.^۱ برخی نیز نیمی از آن را از علی بن ابراهیم و نیم دیگر را نگاشته مؤلف کتاب، می‌شمارند.^۲

این که نویسنده مقدمه به راستی کیست؟ بسیار اهمیت دارد، چه این که عبارات مقدمه هم از آن جهت که دربردارنده توثیق عام مشایخ مذکور در کتاب

۱. الطهرانی، آقابزرگ، الذریعه الى تصانیف الشیعه، تهران، الاسلامیه، ۱۳۸۷ ق، ج ۴، ص ۳۰۳.

۲. همانند طیب جزایری که در تصحیح خود از آن جا که به زعم او از علی بن ابراهیم است، عبارت «و قال ابوالحسن علی بن ابراهیم الهاشمی القمی ط» را در میان مقدمه افزوده است. القمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، تفسیر القمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ ق، ج ۱، ص ۱۷.



است و مبنای عملکرد بسیاری از عالمان قرار گرفته، مهم است و هم از آن جهت که بیانگر شیوه مؤلف در نگارش و تابلویی است که از درون تفسیر نشان دارد، اهمیت بسزایی دارد. از این رو، دانستن این که چه کسی این مقدمه را نگاشته است در میزان اعتبار کتاب و به تبع، در اعتماد و عدم اعتماد به آن اثرگذار است. حال با بررسی دقیق‌تر مقدمه در می‌یابیم، آیا می‌توان از میان متن آن، مؤلف را بازشناخت؟

پس از بررسی دقیق تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی می‌توان گفت که تفاوت‌های شایان توجهی میان دو بخش مقدمه و متن آن وجود دارد که پژوهشگر را به تأمل بیشتر وادار می‌دارد؛ چه این که این تفاوت‌ها حکایتگر وجود اختلاف میان مقدمه و متن کتابی واحد است که دلیل آن یا از تفاوت در مؤلفان این دو بخش، نشأت می‌گیرد و یا نشان دهنده اختلاف نظر غیر قابل گذشت از نویسنده‌ای واحد است که در نگارش متن خود دقت کافی ندارد و متوجه تفاوت میان گفتار آغازین و پایانی کلام خود نیست.

مقدمه کتاب تفسیر منسوب به قمی

مؤلف مقدمه، گفتار خود را ابتدا با حمد و ثنای پروردگار و درود بر رسول اکرم ﷺ و آل مطهرش آغاز کرده است و ضمن بیان حدیث ثقلین و نیز آیاتی از قرآن که بیانگر هدایت‌گری قرآن و مبین بودن پیامبر ﷺ است، به جایگاه و اهمیت والای تمسک به قرآن و اهل بیت علیهم السلام برای رسیدن به رستگاری اشاره کرده است.^۱

۱. القمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، تفسیر القمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ ق، ج ۱، (مقدمه)، ص ۱۳، ۱۶.



در بخش بعد ویژگی های قرآن را برشمرده و بیان کرده است که قرآن ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، تأخیر و تقدیم و... دارد، که برای شناخت و تفسیر آن ها باید به کلام اهل بیت علیهم السلام رجوع کرد و سپس به تفصیل برای اثبات بیان خود نمونه‌هایی از ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و... را آورده است.^۱

از جمله مطالبی که مؤلف در مقدمه با بیان یک مثال قرآنی به آن پرداخته است، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. ناسخ و منسوخ؛
۲. محکم و متشابه؛
۳. عام و خاص؛
۴. تقدیم و تأخیر؛
۵. منقطع و معطوف؛
۶. قرار گرفتن حرفی به جای حرف دیگر؛
۷. آنچه از قرآن به خلاف آن چیزی است که نازل شده است؛
۸. آیات تحریف شده؛
۹. آنچه لفظش جمع است و معنای واحد از آن افاده می‌شود و نیز بر عکس؛
۱۰. افعال ماضی که بیانگر مستقبل هستند؛
۱۱. آیاتی که نیمی از آن در یک سوره و کامل آن در سوره‌ای دیگر است؛
۱۲. آیاتی که نیمی از آن ها منسوخ است و نیم دیگر متروک؛
۱۳. آنچه تأویلش در تنزیلش است؛
۱۴. آنچه تأویلش همراه با تنزیلش است؛
۱۵. آنچه تأویلش بعد از تنزیلش است؛

۱. همان / ۱۷ و ۱۸.



۱۶. آنچه متفق اللفظ و مختلف المعنا است؛
 ۱۷. رخصت بعد از عزیمت؛
 ۱۸. رخصتی که صاحب آن مختار به ترک، یا اخذ آن است؛
 ۱۹. رخصتی که ظاهرش بر خلاف باطن آن است؛
 ۲۰. آنچه لفظ خبر را دارد، اما معنایش حکایت است؛
 ۲۱. آنچه خطاب به پیامبر است، اما مراد از آن امت است؛
 ۲۲. آنچه خطاب به قومی است، اما مقصود اصلی قوم دیگری بوده است.^۱
- مؤلف هر یک از موارد پیش گفته را توضیح داده، با ذکر نمونه‌هایی از آیات، وجود آن را در قرآن اثبات کرده است. برخی از توضیحات مؤلف بدون ذکر منبع است که ظاهراً عقیده خود اوست و در برخی نیز به روایات استناد کرده است. مؤلف در ادامه مقدمه، مدعی است که آیاتی از قرآن در مقام ردّ فرقه‌های گوناگون نازل شده‌اند. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱. ردّ زناده؛
۲. ردّ ثنویه؛
۳. ردّ بت پرستی؛
۴. ردّ دهریه؛
۵. ردّ منکران ثواب و عقاب؛
۶. ردّ منکران معراج و اسراء؛
۷. ردّ منکران رویت؛
۸. ردّ منکران بهشت و دوزخ؛
۹. ردّ مجبره؛

۱. برای مطالعه بیش تر نک: همان / ۲۸ - ۱۸.

۱۰. ردّ معتزله؛

۱۱. ردّ منکران رجعت؛

۱۲. ردّ کسانی که خداوند را وصف می‌کنند.^۱

ذیل این عناوین نیز با ذکر مثال‌های قرآنی و گاه تبیین آن با روایات، قائل آن است که قرآن دربردارنده تمام این مطالب است. در ادامه مؤلف بیان می‌دارد که قرآن ترغیب، ترهیب و قصص^۲ را نیز شامل می‌شود.

در همه مطالب مذکور نیز با ذکر نمونه یا نمونه‌هایی از احادیث، بیان خود را مستند می‌کند و نیز اشاره دارد که این بحث به تفصیل در متن کتاب پرداخته شده است.

پس از این توضیحات با ذکر سند «حدثني ابو الفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر عليه السلام قال حدثنا ابو الحسن علي بن ابراهيم قال حدثني ابي....» آیه [بسم الله الرحمن الرحيم] را تفسیر می‌کند که این در واقع عبارت آغازین تفسیر است.

با روّندی که مقدمه از آغاز تا پایان دارد و نیز جمله‌های نویسنده که در بسیاری از موارد تبیین سخن خود را به اصل کتاب ارجاع می‌دهد^۳ به نظر می‌رسد قطعاً نویسنده کتاب و مقدمه باید یک فرد باشد؛ چرا که در غیر این صورت ذکر عبارات ارجاعی و موکول کردن استناد و ادامه بحث مقدمه به اصل کتاب کاری عبث خواهد بود.

۱. همان / ۲۹ - ۲۷.

۲. همان / ۳۸ و ۳۷.

۳. موارد و مستندات در ادامه مقاله ذکر شده است.



در ادامه به قرآینی در مقدمه و متن که نشان دهنده تفاوت درخور توجه میان این دو بخش است اشاره می‌کنیم.

عبارات ارجاعی در مقدمه کتاب

همان‌گونه که ذکر شد در بخش ابتدایی مقدمه کتاب، عباراتی آمده که دربردارنده نکات علوم قرآنی است و قرآن را دارای ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، تقدیم و تأخیر، عام و خاص و... معرفی می‌کند.^۱ این عبارات به مطالبی شباهت دارد که در بحارالانوار با نام **رساله نعمانی** آمده است و با سندی ضعیف به امیرمؤمنان علیه السلام می‌رسد.^۲ اما این دو متن اختلاف‌هایی نیز با هم دارند که از جمله آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- بخش‌هایی در مقدمه‌ی تفسیر قمی است که در رساله نعمانی نیست.
- تقدّم و تأخر برخی مطالب، در دو متن، با هم متفاوت است.
- گاه یک مطلب در دو متن، با گویش و عباراتی متفاوت از هم آمده است.
- برخی واژه‌ها و یا متن تفسیر قمی نسبت به رساله نعمانی، پس و پیش، یا تغییر کرده است.
- برای روشن‌تر شدن آنچه گفته شد، بخشی از عبارات مقدمه قمی و رساله نعمانی را با هم مقایسه می‌کنیم.

متن مقدمه تفسیر قمی

فالقرآن منه ناسخ، و منه منسوخ، و منه محکم، و منه متشابه، و منه عام، و منه خاص، و منه تقدیم، و منه تأخیر، و منه منقطع،

۱. همان / ۱۷ و ۱۸.

۲. المجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت - لبنان، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ ق، ج ۹۰، ص ۴ و ۵.



ومنه معطوف، و منه حرف مكان حرف، و منه على خلاف ما أنزل
الله، و منه ما لفظه عام و معناه خاص، و منه ما لفظه خاص و معناه
عام...^۱

متن رساله‌ی نعمانی

فالقرآن منه ناسخ، و منه منسوخ، و منه محکم، و منه متشابه، و
منه خاص، و منه عام، و منه مقدم، و منه مؤخر، و منه منقطع
معطوف و منقطع غیر معطوف، و منه حرف مكان حرف، و عزائم و
رخص و حلال و حرام و فرائض و احکام، و منه ما لفظه عام و
معناه خاص، و منه ما لفظه خاص و معناه عام...^۲

از مقایسه کامل این دو متن برمی آید که مؤلف، عبارات را خود نگاشته است،
اما به نظر می رسد که از جمله منابع او در نگارش این بخش، رساله نعمانی نیز
بوده باشد، یا این که پشتوانه معلومات ذهنی نگارنده در نگارش این مطالب،
مطالعه روایتی باشد که مستند این رساله است.

در انتهای نکات علوم قرآنی، که حدود یک صفحه است، عبارتی با این
مضمون از مؤلف آمده است:

و نحن ذاکرون جميع ما ذکرنا إن شاء الله في أول الكتاب مع
خبرها لیستدل بها علی غیرها و علم ما فی الكتاب...^۳

در واقع نویسنده با این عبارت، به گونه‌ای هدف خود از نگارش مطالب
مقدمه را بیان می کند و می گوید آنچه از نکات علوم قرآنی پیش تر ذکر کرده
است، در مقدمه با ذکر مثال بیان می شود، تا مراد از مطالبی که درون کتاب آمده

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۷.

۲. المجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۴ و ۵.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۸.



است، مشخص تر شود.

در ادامه مقدمه، ۱۲ مورد^۱ ارجاع به متن کتاب با عباراتی چون: «نذکره فی مواضعه»، «فما ذکرنا...»، «و هم من... الذی ذکرناه» و «نذکر ما... و تفسیره فی مواضعه» به چشم می خورد.

این عبارات معمولاً پس از بیان توضیح درباره نکات علوم قرآنی که پیش تر گفته شده است، می آید. به این شکل که بخش به بخش با کلمات «فاما» و «واما» آنچه از وجود ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و... گفته شده بود، توضیح داده می شود. با بررسی چند نمونه آنچه گفته شد روشن تر خواهد شد:

فأما الناسخ و المنسوخ فإن... و مثله کثیر نذکره فی مواضعه^۲

و أما ما هو محرف منه فهو... و مثله کثیر نذکره فی مواضعه^۳

و أما الرد علی المجبرة الذین... و مثله کثیر نذکره^۴

در واقع مؤلف سعی دارد با این عبارات به آنچه در متن کتاب تفسیر آورده، اشاره کند و مراد خود را از عباراتی که در متن کتاب بیان کرده است، شرح دهد. پس از پایان توضیح واژگان به کار رفته در نکات علوم قرآنی، که حجم عمده ای از مقدمه را دربرمی گیرند، عبارتی دیگر از مؤلف آمده که هم مضمون عبارت آغازین است و به نوعی خاتمه مقدمه است.

و إنما ذکرنا من الأبواب التي اختصرناها من الكتاب آية واحدة

ليستدل بها على غيرها و يعرف معنى ما ذكرناه مما في الكتاب من

العلم و في ذلك الذي ذكرناه كفاية لمن شرح الله صدره...^۵

۱. همان، ص ۱۹ (دو مورد)، ۲۳ (دو مورد)، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۵، ۳۷، ۳۸ (دو مورد).

۲. همان، ص ۱۸.

۳. همان، ص ۲۳.

۴. همان، ص ۳۵.

۵. همان، ص ۳۸.



از آنچه گفته آمد، درمی‌یابیم که نگارنده مقدمه باید یک نفر باشد که از ابتدا تا انتهای آن را نوشته است و ضمن آن، شیوه خود را شرح داده و با عبارات ارجاعی نیز آنچه را گفته است را به سایر بخش های کتاب و متن اصلی کتاب خود ارجاع می‌دهد.

نتیجه مطالب مذکور این است که مقدمه، ادغامی از نگاشته دو نفر نیست؛ به گونه‌یی که بخشی از آن تألیف یک نفر و بخش دیگر، نگاشته فرد دیگری باشد. اما این پرسش همچنان باقی است که: نگارنده مقدمه چه کسی است؟ برای یافتن پاسخ این پرسش به بررسی بیش تری نیاز است.

نگارنده مقدمه کتاب

در مقدمه، عبارت دیگری نیز وجود دارد که در شناخت مؤلف آن اثرگذار است.

ذیل عبارت «الرد علی من انکر الرؤیه»، آیه ۱۱ تا ۱۵ سوره نجم ذکر و در توضیح آن گفته شده است: «قال أبو الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم حدثنی أبی...»^۱ و به این شکل با نقل یک روایت از علی بن ابراهیم اثبات می‌شود که این آیات در مقام ردّ کسانی است که رؤیت را انکار می‌کنند.

از این پس در مقدمه کتاب ۷ روایت دیگر به نقل از علی بن ابراهیم دیده می‌شود، که با عبارت «قال علی بن ابراهیم و حدثنی...» یا «قال و حدثنی...» روایت شده‌اند.

هنگامی که عبارات «قال علی بن ابراهیم» در کنار «نذکره فی مواضعه» می‌نشینند، مشخص می‌شود که مؤلف (فاعل فعل «نذکره»)، قطعاً شخصی به غیر

۱. همان، ص ۱۷.



از علی بن ابراهیم خواهد بود که از وی با ضمیر غایب یاد می‌کند و در سخنان خود به کلام او استناد می‌ورزد.

تفاوت‌های میان احادیث علی بن ابراهیم در مقدمه با متن

نکته مهمی از هفت روایت منقول به نقل از علی بن ابراهیم در مقدمه کتاب، به دست می‌آید و آن، تفاوت میان مطالب مذکور در مقدمه و همان مطالب در متن کتاب است که در خلال بررسی این هفت روایت به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱. در مقدمه‌ی تفسیر قمی با اشاره به آیات ۱۱ تا ۱۵ سوره نجم، حدیثی از علی بن ابراهیم آمده است:

و أما الرد علی من أنکر الرؤیة... ﴿عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُتَهِّی عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى﴾ قال أبو الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم حدثني أبي عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال قال يا أحمد ما الخلاف بينكم وبين أصحاب هشام بن الحكم في التوحيد فقلت جعلت فداك قلنا نحن بالصورة للحديث...^۱

در متن تفسیر قمی ذیل آیات ۱۱ تا ۱۵ سوره نجم، اثری از این روایت نیست.^۲ و این روایت تنها در مقدمه به نقل از علی بن ابراهیم آمده است و نه در متن تفسیر قمی و نه در هیچ کتاب معتبر شیعی دیگری به او منسوب نشده است.^۳

۱. همان / ۳۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۱۲.

۳. منابع جست و جو در این پژوهش، کتاب‌های موجود در جامع الاحادیث نور ۲ است. مرکز تحقیقات رایانه‌ای علوم اسلامی، جامع الاحادیث نور ۲، ۱۸۷ عنوان کتاب، در ۴۴۲ جلد، از ۹۰ مؤلف، قم، مرکز تحقیقات رایانه‌ای علوم اسلامی، ۱۳۶۸.



۲. در مقدمه قمی ذیل عنوان «و أما الرد علی من أنکر خلق الجنة و النار» حدیث دومی به نقل از علی بن ابراهیم می خوانیم:

فقله ﴿عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ﴾^۱ السدرة المنتهى في السماء السابعة و جنة المأوى عندها قال علي بن إبراهيم حدثني أبي عن حماد عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله ص لما أسري بي إلى السماء دخلت الجنة فرأيت قصرا من ياقوتة حمراء يرى داخلها من خارجها...^۲

ذیل هیچ آیه ای از سوره نجم و نیز هیچ بخش دیگری از کتاب تفسیر قمی این روایت از علی بن ابراهیم آورده نشده است. اما کلام خود مؤلف که در مقدمه می گوید «السدره المنتهى في السماء السابعة و جنة المأوى عندها» ذیل آیه ۱۵ در سوره نجم عیناً تکرار شده است و نیز همانند مطالب مقدمه بیان شده که: این آیه در رد منکران است که خلقت بهشت و جهنم است.^۳

۳. در مقدمه ی کتاب به نقل از علی بن ابراهیم آمده است:

قال و حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن حماد عن أبي عبد الله عليه السلام قال ما يقول الناس في هذه الآية ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾^۴ قلت يقولون إنها في القيامة قال ليس كما يقولون إن ذلك في الرجعة أ يحشر الله في القيامة من كل أمة فوجا و يدع الباقي إنما آية القيامة.^۵

۱. نجم / ۱۴ و ۱۵.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۲.

۳. همان، ج ۲، ص ۳۱۲.

۴. نمل / ۸۳.

۵. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۶.



این روایت، در متن کتاب، ذیل همین آیه از سوره نمل اما با عباراتی دیگر آمده است:

فإنه حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال انتهى رسول الله ﷺ إلى أمير المؤمنين عليه السلام وهو نائم في المسجد... فقال رجل لأبي عبد الله عليه السلام إن الناس يقولون هذه الدابة... فقال الرجل لأبي عبد الله عليه السلام إن العامة تزعم أن قوله ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ عنى يوم القيامة، فقال أبو عبد الله عليه السلام أ فيحشر الله من كل أمة فوجا و يدع الباقي لا، و لكنه في الرجعة.^۱

همان گونه که در متن فوق مشخص است، سند دو عبارت با هم متفاوت است. در یکی، ابن ابی عمیر از حماد، و در دیگری از ابی بصیر نقل می کند. متن دو روایت نیز کمی با هم متفاوت است و با اینکه در معنا هر دو در مقام بیان یک مطلب اند اما عبارات آن دو با هم تفاوت بسیاری دارند.

نکته دیگر آن که در هیچ کتاب معتبر شیعی دیگر، روایتی با این مضمون به علی بن ابراهیم منسوب نشده است.^۲

۴. در مقدمه قمی بدون ذکر کامل سند، روایتی به نقل از علی بن ابراهیم آمده است:

﴿وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾^۳ فقال الصادق عليه السلام كل قرية أهلك الله أهلها بالعذاب و محضوا الكفر محضا لا يرجعون في الرجعة.^۴

۱. همان، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲. منابع جست و جو در این پژوهش، کتاب های موجود در CD جامع الاحادیث نور ۲ (پیشین) است.

۳. انبیا/ ۹۵.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۶.



این روایت در متن کتاب با سند کامل به امام باقر و امام صادق [علیهما السلام]

می‌رسد:

فإنه حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن ابن سنان عن أبي بصير
عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله و أبي جعفر [عليهما السلام] قالا كل قرية
أهلك الله أهلها بالعذاب لا يرجعون في الرجعة^۱

با مقایسه دو عبارت درمی‌یابیم که گذشته از سند روایت، متن روایت نیز در
مقدمه اضافاتی دارد که در متن کتاب وجود ندارد. این روایت نیز در هیچ کتاب
دیگری از زبان علی بن ابراهیم نقل نشده است.

۵. در مقدمه کتاب روایتی به شکل زیر نقل شده است:

قال و حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن عبد الله بن مسكان عن
أبي عبد الله [عليه السلام] في قوله ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ
كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ
لَتَنْصُرُنَّهُ﴾^۲ قال ما بعث الله نبيا من لدن آدم إلى عيسى [عليه السلام] إلا أن
يرجع إلى الدنيا فينصر أمير المؤمنين [عليه السلام] و هو قوله ﴿لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ﴾
يعني رسول الله ﴿وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾ يعني أمير المؤمنين [عليه السلام].^۳

حال این روایت را با روایت منقول از علی بن ابراهیم در متن کتاب مقایسه

می‌کنیم:

حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن ابن مسكان عن أبي عبد
الله [عليه السلام] قال ما بعث الله نبيا من لدن آدم فلهم جرا إلا و يرجع إلى

۱. همان / ۵۰.

۲. آل عمران / ۸۱.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۶.



الدنيا و ينصر أمير المؤمنين عليه السلام و هو قوله ﴿لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ﴾ يعني

رسول الله ﷺ [وَلَتَنْصُرُنَّهُ] يعني أمير المؤمنين عليه السلام.^۱

همان گونه که مشاهده می شود، سند دو روایت با هم یکسان است، اما متن آن دو، کمی با هم تفاوت دارد. این روایت نیز در سایر منابع به علی بن ابراهیم نسبت داده نشده و تفسیر قمی در نقل آن از علی بن ابراهیم منفرد است. نکته دیگر آن که این روایت در بخش دیگری از تفسیر قمی نیز آمده که سند آن، هم به امام صادق عليه السلام و هم به نقل از ابی بصیر به امام باقر عليه السلام می رسد و نیز متن آن با نقل مقدمه تفاوتی بیش تر از نمونه یاد شده دارد.^۲

۶. روایتی را به نقل از علی بن ابراهیم در مقدمه می بینیم که با متن کتاب متفاوت است:

قال و حدثني أبي عن أحمد بن النضر عن عمر بن شمر قال ذكر
عند أبي جعفر عليه السلام جابر فقال رحم الله جابرا لقد بلغ من علمه أنه
كان يعرف تأويل هذه الآية ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ
إِلَىٰ مَعَادٍ﴾^۳ يعني الرجعة.^۴

همین روایت در متن کتاب چنین نقل شده است:

فإنه حدثني أبي عن حماد عن حريز عن أبي جعفر عليه السلام قال

۱. همان، ج ۱، ص ۱۱۴.

۲. حدثني أبي عن محمد بن أبي عمير عن عبد الله بن مسكان عن أبي عبد الله عليه السلام و عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام في قوله ﴿لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾ قال قال ما بعث الله نبيا من لدن آدم فلهم جرا إلا و يرجع إلى الدنيا فيقاتل و ينصر رسول الله صلى اله عليه و آله و أمير المؤمنين عليه السلام، همان، ج ۱، ذیل آیه ذر.

۳. قصص / ۸۵.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۷.



سئل عن جابر فقال رحم الله جابرا بلغ من فقهه أنه كان يعرف
تأويل هذه الآية ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ﴾^۱
يعني الرجعة.

سند روایت مقدمه با متن، کاملاً تفاوت دارد اما تفاوت متن دو روایت بسیار
اندک است. این روایت نیز در سایر منابع پژوهشی ما، به علی بن ابراهیم نسبت
داده نشده است.

۷. برای توضیح عنوان «أما الرد على من وصف الله عز و جل» در مقدمه،
همراه آیات، روایتی نیز آمده است:

﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ﴾^۲ قال حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن
جميل عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا انتهى الكلام إلى الله فأمسكوا و
تكلّموا فيما دون العرش و لا تكلّموا فيما فوق العرش، فإن قوما
تكلّموا فيما فوق العرش فتاهت عقولهم حتى أن الرجل كان ينادي
من بين يديه فيجيب من خلفه و ينادي من خلفه فيجيب من بين
يديه.^۳

این عبارت در متن کتاب بدون انتساب به علی بن ابراهیم و نیز بدون این‌که
اشاره شود که متن یک روایت است و بدون ذکر سند آمده، به نحوی که با
مطالعه کتاب به نظر می‌رسد این عبارات نظریات و اجتهادهای شخصی علی بن
ابراهیم، یا مؤلف است:

قوله ﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ﴾ قال إذا انتهى الكلام إلى الله
فأمسكوا و تكلّموا فيما دون العرش و لا تكلّموا فيما فوق العرش

۱. همان، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲. نجم / ۴۲.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۷.



فإن قوما تكلموا فيما فوق العرش فتاهت عقولهم حتى كان الرجل
ينادی من بین یدیه فیجیب من خلفه و ینادی من خلفه فیجیب من
بین یدیه.^۱

با توجه به قراین متنی، شاید بتوان گفت که مراد مؤلف از «قال» در نمونه
یادشده، علی بن ابراهیم باشد. چه این که در سایر عبارات کتاب، هرگاه مؤلف از
تعبیر «قال» استفاده می کند، مرادش نقل از علی بن ابراهیم است. البته نام علی بن
ابراهیم در این بخش از کتاب، واپسین بار ۲۷ آیه پیش تر، آمده که با نقل یک
روایت «مرفوع» از پدرش آیه ۱۵ سوره نجم را تفسیر کرده است^۲ و پس از آن، تا
آیه مذکور (آیه ۴۲)، تنها با عبارت «قال» می توان قول او را از میان دیگر اقوال،
بازشناخت.

اما به هر حال دلیل این که چرا مؤلف سند را نقل نکرده و نیز به این که این
مطلب، روایت است، اشاره نمی کند، نامعلوم است.

با توجه به آنچه بیان شد، به نظر می رسد که به کمک این قراین می توان
دریافت که مؤلف مقدمه، علی بن ابراهیم نیست. چه این که علی بن ابراهیم
هرگز در یک کتاب و به نقل از خودش، یک متن را به دو شکل، یا با تفاوت در
سند، بدون اشاره، یا اشاره نکردن به روایت بودن متن، بیان نمی کند.
علاوه بر آنچه گفته شد، دو نکته دیگر نیز، در بحث از مقدمه، وجود دارد که
قابل تأمل است و در بررسی یک پژوهشگر نیاز است بدان توجه شود:

نکته اول

در مقدمه، علاوه بر این هفت روایت، ده روایت دیگر نیز آمده که به جز ۱

۱. همان، ج ۲، ص ۳۱۶.

۲. همان / ۳۱۲.



روایت مسند^۱، همه آن‌ها به صورت مرسل و بدون واسطه از معصوم علیه السلام نقل می‌شوند. بنابراین شمار روایات موجود در مقدمه به هفده روایت می‌رسد. از میان این ده روایت، چهار نقل^۲ پیش از پرداختن به مباحث علوم قرآنی ذکر شده‌اند و مؤلف با بیان آن‌ها می‌کوشد به جایگاه و اهمیت تفسیر قرآن از زبان اهل بیت علیهم السلام پردازد.

از میان شش روایت دیگر، تنها همان نقل مسند است که در متن کتاب نقل نشده است و سایر روایات همه در متن کتاب آمده‌اند.^۳ معمولاً قائل این روایات در متن کتاب علی بن ابراهیم است و در واقع نویسنده، اسناد روایات را در مقدمه نیاورده و نیز نگفته که ناقل این روایات، علی بن ابراهیم است. دلیل این عملکرد نویسنده که از میان روایات علی بن ابراهیم، تنها هفت

۱. سند این روایت به نقل مستقیم علی بن ابراهیم از یکی از مشایخ پدرش است؛ از این رو، روایتی مرسل محسوب می‌شود: «قال: و حدثني محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس قال: قال الرضا عليه السلام: يا يونس لا نقل بقول القدرية فان القدرية لم يقولو بقول اهل الجنة ولا بقول اهل النار...» در متن کتاب در تفسیر همین آیه مذکور در مقدمه، هیچ سخنی از قدریه نیست، بلکه در ردّ اندیشه‌های معتزله بحث شده است؛ همان، ج ۱، ص ۳۵.

۲. همان / ۱۵ - ۱۷.

۳. [۱] در مقدمه می‌خوانیم: «فقال ابو عبد الله عليه السلام لقاري هذه الآية...» (القمي، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۲۲)، در کتاب نیز همین روایت آمده است. (همان / ۱۱۸) - [۲] در مقدمه آمده: «فقال ابو عبد الله عليه السلام لقد سألو الله عظيمًا...» (همان، ۲۲)، در کتاب نیز همین روایت آمده است. (همان، ج ۲، ص ۹۳) - [۳] در مقدمه آمده: «فقال ابو عبد الله عليه السلام كيف يحفظ الشيء من امر الله...» (همان، ج ۱، ص ۲۲)، در کتاب نیز همین روایت آمده است. (همان / ۳۱۶) - [۴] در مقدمه آمده: «فقال الصادق عليه السلام البرزخ القبر وفيه الثواب والعقاب...» (همان / ۳۱)، در کتاب نیز همین عبارات آمده اما نه به شکل روایت از امام صادق عليه السلام بلکه به صورت یک اجتهاد و نظر ساده. (همان، ج ۲، ص ۶۹) [۵] در مقدمه آمده: «فقال العالم عليه السلام و الله ما نخاف عليكم الا البرزخ...» (همان، ج ۱، ص ۳۱)، در کتاب نیز همین روایت آمده است البته به نقل از امام صادق عليه السلام. (همان، ج ۲، ص ۶۹).



روایت را به او منسوب می‌کند و در سایر روایات اشاره‌ای به این که نقل شده از سوی علی بن ابراهیم است، نمی‌کند و این هفت روایت نیز همه به نوعی یا در سند و یا در متن با آنچه در خود کتاب آمده متفاوت است، مشخص نیست.

نکته دوم

بر خلاف روایات، که در مقدمه و متن تا این حد متفاوت نقل شده‌اند، سایر نمونه‌هایی که مؤلف در مقدمه ذیل نکات علوم قرآنی ذکر کرده، دقیقاً همانند آن چیزی است که در متن کتاب نقل می‌شود.

در آمار این پژوهش، شمار این نمونه‌ها بیش از ۱۳۱ مورد است، که برخی در متن کتاب از زبان علی بن ابراهیم و برخی از لسان مؤلف ذکر شده‌اند.

جالب است، با این که آمار این نمونه‌ها چندین برابر روایات است؛ اما گزارش آن‌ها، همان‌گونه که مؤلف می‌گوید: «نذکره فی مواضع»، در جایگاه خود دقیقاً و با همان لفظ، آمده است.^۱

این مطلب، پرسش از چرایی تفاوت نقل مقدمه با کتاب، در نقل روایات را پررنگ‌تر می‌کند.

در پاسخ به این پرسش می‌توان احتمال داد که منابع نگارنده در نگارش و ارجاعاتش با هم متفاوت بوده است. اما به نظر صحیح‌تر آن است که بگوییم

۱. برای نمونه: در مقدمه آنچه برای آیه ۱۲۲ سوره بقره مثال زده شده، عیناً در متن کتاب نیز آمده است. (القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۲۰ و ۵۷) - در مقدمه آنچه برای آیه ۲۴ سوره جاثیه گفته شده، عیناً در متن کتاب نیز آمده است. (همان / ۲۱ و ج ۲، ص ۲۷۰) - در مقدمه ذیل آیه ۲۲۷ سوره شعرا گفته شده، عیناً در متن کتاب نیز آمده است. (همان / ۲۳ و ج ۲، ص ۱۰۱) و نمونه‌های بسیار دیگر که در مقدمه بیان شده است و می‌توان آن‌ها را با متن کتاب مقایسه کرد؛ نک: همان، ج ۱، ص ۱۸-۳۸.



حداقل چیزی که می‌توان در این مسأله بیان کرد این است که با مؤلفی رو به رو هستیم که در نگارش مطالب خود دقت کافی ندارد تا آن‌جا که میان آنچه در مقدمه می‌آورد با آنچه در متن از آن سخن می‌گوید تا این حد تفاوت دیده می‌شود.

منابع

۱. آقا بزرگ طهرانی، الذریعه الى تصانیف الشیعه، الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۷ ق.
۲. جامع الاحادیث، سی‌دی (نور ۲/۵)، مرکز تحقیقات رایانه‌ای علوم اسلامی، قم.
۳. علی بن ابراهیم بن هاشم، تفسیر القمی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۲ ق.
۴. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق.

نقد نظریه توثیق عام تفسیر منسوب به قمی

پوران میرزایی

آنچه امروزه در دانش رجال، به توثیق عام شهرت دارد، از جمله راه‌های اثبات وثاقت راوی است که طی آن، جمعی از راویان تحت ضابطه‌ای خاص توثیق می‌شوند.

مشایخ تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی نیز در زمره همین نوع از توثیق قرار دارند و ادعا شده که همه روایات آن از موثقان و معتمدانند. این مقاله نظریه‌ی مذکور و سنجش میزان اعتبار آن را بررسی خواهد کرد. در مقدمه‌ی تفسیر قمی، عبارتی است که در میان عالمان رجالی، مبنای توثیق راویان موجود در اسناد این تفسیر گشته است:

نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی إلینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا عن
الذین فرض الله طاعتهم و اوجب ولايتهم، و لا یقبل العمل الا بهم و
هم الذین وصفهم الله تبارک و تعالی و فرض سؤالهم و الأخذ منهم.^۱

۱. القمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، تفسیر القمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ ق، ج ۱،

مقدمه، ص ۱۶: «ما ذاکر و مخبر آنچه هستیم که به ما رسیده است از راویان و مشایخمان، و از



شیخ حرّ عاملی در خاتمه وسائل الشیعه از این کلام، شهادت علی بن ابراهیم بر وثاقت تمام روایات کتاب خود را استخراج کرده و گفته است:

قد شهد علی بن ابراهیم ایضاً بثبوت احادیث تفسیره و انها مرویة عن الثقات عن الائمة.^۱

و نیز آیت الله خویی در تأیید کلام صاحب وسائل می آورد:

ان علی بن ابراهیم یرید بما ذکره اثبات صحة تفسیره و ان روایاته ثابتة و صادرة من المعصومین (علیه السلام)، و انها انتهت الیه بواسطة المشایخ و الثقات من الشیعه و علی ذلك فلا موجب لتخصیص التوثیق بمشایخه الذین یروی عنهم علی بن ابراهیم بلا واسطة کما زعمه بعضهم.^۲

از نظر شیخ حرّ عاملی و آیت الله خویی این تفسیر به واسطه موثقان و معتمدان شیعه از ائمه اطهار (علیهم السلام) روایت شده است. در نتیجه اخبار آنان از منظر درایة الحدیث و علم مصطلحات، معتبر است و از این رو باید به عنوان منبعی موثق به شمار آید.

پیش از شیخ حر عاملی، هیچ یک از رجال شناسان در سخنان و آثار خود به این مطلب اشاره نکرده اند و در هیچ کتاب رجالی، صرف این که نام یک راوی در تفسیر قمی آمده، مبنای وثاقت او قرار نگرفته است. لذا، باید گفت که: این



موثقان از کسانی که خداوند اطاعت ایشان و رعایتشان را واجب کرده است و اعمال، بدون ایشان پذیرفته نمی شود. کسانی که خداوند تبارک و تعالی وصفشان کرده و پرسش و دریافت مسایل از آنان را واجب کرده است».

۱. العاملی، حر، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۹ ق، ج ۲۰، ص ۶۸.

۲. الموسوی الخویی، ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، چاپ چهارم، بیروت، دار الزهراء، ۱۳۹۵ ق، ج ۱، ص ۵۰ و ۴۹.



نوع نگرش به راویان تفسیر قمی، از اواخر قرن ۱۱ و اوایل قرن ۱۲ به بعد در میان عالمان شیعی رواج یافته است.

از آن پس رجالیان در چند و چون این توثیق و دایره شمول آن به تفصیل سخن گفته‌اند، اما آنچه در این میان اهمیت دارد، جایگاه ویژه‌ای است که این تفسیر از گذر مباحث رجالی به خود گرفته، به منبع و مرجعی برای عالمان و دانشمندان تبدیل شده است.

البته به دلیل تشکیک در مؤلف کتاب و نیز قرائنی که بر تألیف کتاب به قلم شخصی غیر از علی بن ابراهیم دلالت دارد؛^۱ می‌توان به نظریه توثیق عام، تشکیک وارد کرد، اما در این پژوهش، استناد این کتاب بررسی نمی‌شود، بلکه از نگاه درونی خود کتاب و با توجه به راویان موجود در اسناد، این نظریه را بررسی کرده، از باب راویان کتاب به صورت علمی به نقد آن می‌پردازیم.

بررسی نظریه توثیق عام مشایخ تفسیر قمی

از عبارت مقدمه برمی‌آید که توثیق راویان سند بر سه شرط متوقف است و تنها در صورت احراز این شروط، یک راوی در دایری این توثیق قرار می‌گیرد. **اول آن‌که:** راوی باید شیعه باشد، آن هم شیعه امامی. چه این که در مقدمه گفته آمده است: «مشایخنا و ثقاتنا». از این رو راویان سنی، یا غیر امامی از دایره توثیق خارج می‌شوند.

۱. این مطلب به تفصیل در پایان نامه ای به نقد و بررسی گذاشته شده است و در آن جا تألیف کتاب و مقدمه به دست کسی به غیر از قمی اثبات شده است که توثیق علی بن ابراهیم را ندارد برای اطلاعات دقیق تر نک: میرزایی، پوران، نقد و بررسی تفسیر قمی (ساختار شناسی درون شناسی)، پایان نامه مقطع کارشناسی ارشد، دانشکده علوم حدیث گرایش تفسیر اثری، ۱۳۸۶، فصل چهارم گفتار اول و دوم.

دوم آن‌که: اسناد روایات باید متصل باشند؛ همان‌سان که از عبارت «ینتهی الینا» برمی‌آید. در نتیجه: این توثیق شامل روایات «مقطوع»، «مرسل» و «مرفوع» نخواهد شد.

سوم آن‌که: با توجه به عبارت «عن الذین فرض الله طاعتهم» اسناد روایات باید به معصوم علیه السلام برسد.^۱ از این رو روایات «موقوف» که در متن کتاب اسنادشان به ابن عباس می‌رسد، یا نقل‌های روایت‌گونه‌ای که در کتاب، به وضوح تصریح نشده‌اند که به نقل از معصوم علیه السلام هستند، مانند شأن نزول و اسباب نزول‌های غیرمسند، یا اندیشه‌ها و اجتهادهای شخصی مؤلف، یا علی بن ابراهیم، همه و همه از دایره این توثیق خارج خواهند شد.^۲

با در نظر گرفتن آنچه یاد شد، نتیجه می‌گیریم که قانون توثیق عام، از میان روایات کتاب، تنها شامل ۶۸۰ روایت مسند^۳ خواهد شد که اگر روایات ابوالجارود و سایر مشایخ را - چون در زمره منقولات علی بن ابراهیم نیستند - جدا کنیم فقط ۳۸۰ روایت برجا خواهد ماند.

آنچه گفته شد مجموع مطالبی است که با استناد به عبارت مقدمه کتاب و با فرض پذیرفتن این که نگارنده آن علی بن ابراهیم باشد، طرح می‌شود. اما با

۱. نک: داوری، مسلم، اصول علم الرجال بین النظرية و التطبيق، تصحیح حسین عبودی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۱ ق، ص ۱۶۳. بحث از توثیق عام مشایخ قمی را در کتبی مانند: سبحانی تبریزی، جعفر، کلیات فی علم الرجال، قم، جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیه، مؤسسه المحبین للطباعة و النشر، ۱۴۲۶ ق؛ محسنی، محمد آصف، بحوث فی علم الرجال، قم، سید الشهداء علیه السلام، ۱۴۰۳ ق و ایروانی، باقر، دروس تمهیدیه فی القوائد الرجالیه، قم، مدین، ۱۴۲۶ ق، می‌توان دید.

۲. میرزایی، پوران، همان، فصل سوم، درون شناسی تفسیر قمی.

۳. همان، ساختارشناسی تفسیر قمی، تفسیر مأثور.



توجه به نتایج تحقیق حاضر به نظر می‌رسد در پذیرش این نظریه باید با دیدهٔ تردید نگریست؛ چرا که انتساب مقدمه به علی بن ابراهیم، محل بحث و اختلاف است.

در حقیقت دو نوع نگرش به این عبارت وجود دارد:

۱. انتساب مقدمه به علی بن ابراهیم و در پی آن، پذیرش توثیق او در حقّ راویان کتاب خود؛ چرا که او از مشایخ موثق و معتبر شیعی است و قولش اعتبار دارد^۱، که در این صورت تنها اسناد اندکی از روایات کتاب حاضر مشمول این توثیق خواهد شد.

۲. انتساب مقدمه به مؤلف که فردی غیر از علی بن ابراهیم است^۲ که در این صورت به دلیل ناشناسی مؤلف و نیز راوی کتاب، در وثاقت خود این افراد تردید می‌شود، چه رسد بر وثاقت راویانی که تنها در کتاب مذکور از آن‌ها یاد شده است.

از عبارات مقدمه برمی‌آید که نگارندهٔ مقدمه و متن کتاب یک نفر است که از ابتدا تا انتهای مقدمه را به قلم خود نگاشته، و نیز قطعاً فردی به جز از علی بن ابراهیم است؛ زیرا در سخنان خود به اقوال علی بن ابراهیم نیز استناد کرده است.^۳

در این صورت، دیگر ادعای توثیق عام نگاشته شده از سوی مؤلفی که وثاقت او محرز نیست بی‌اعتبار خواهد شد و به تبع آن، نظریهٔ توثیق عام نیز از درجهٔ

۱ نک: داوری، مسلم، همان، ص ۱۶۵ - ۱۶۳ و تجلیل تبریزی، ابوطالب، معجم الثقات و ترتیب الطبقات فی جمع الرواة المصرحة بتوثیقهم بالخصوص او العموم او الممدوحه بما یمكن استنباط الوثاقه منه بالتبع من کتب الامامیه، همان، ص ۲۳۶ - ۲۲۶.

۲ میرزایی، پوران، همان، فصل چهارم، انتساب تفسیر قمی، گفتار اول و دوم.

۳ همان.

اعتبار ساقط است.

راه دیگری که به فهم صحت و سقم این توثیق کمک می‌کند، بررسی توثیق و تضعیف راویان تفسیر قمی است، که در ادامه به آن می‌پردازیم.

بررسی شرح حال رجالی راویان تفسیر قمی

برخی راویان نام برده شده در این کتاب^۱، در آثار معتبر رجالی شیعه تضعیف شده‌اند. در این پژوهش طی یک تقسیم‌بندی، راویانی که به صراحت تضعیف شده‌اند؛ راویانی که به دلیل ضعف در مذهب و عقیده مشمول قاعده توثیق عام نمی‌شوند و نیز راویانی که در کتاب های رجالی هیچ نامی از ایشان برده نشده، به اصطلاح متأخران مجهول هستند، به تفکیک بررسی می‌شوند تا با مشخص شدن بودن، یا نبود راویان ضعیف در تفسیر قمی، اثبات گردد که آیا می‌توان به عبارت مقدمه اعتماد کامل داشت، یا این که موارد نقضی در کتاب دیده می‌شوند که بر قاعده توثیق عام، خدشه وارد می‌کنند؟

راویان ضعیف

۵۵ راوی در کتاب موجود، صریحاً از سوی رجالیان تضعیف شده‌اند و در هیچ کتاب رجالی توثیقی درباره آنان وجود ندارد.

۱. مبنای ما، در نام بردن راویان کتاب قمی، راویانی است که جناب دکتر تجلیل در کتاب خود ذکر کرده‌اند و نیز راویانی که در جست وجوهای رایانه‌ای نام ایشان در شمار نام راویان تفسیر منسوب به قمی است. نک: تجلیل تبریزی، ابوطالب، معجم الثقات و ترتیب الطبقات فی جمع الرواه المصرحه بتوثیقهم بالخصوص او العموم او الممدوحه بما یمكن استنباط الوثاقه منه بالتبع من کتب الامامیه، قم، جماعه المدرسین، مؤسسه النشر الاسلامی، ص ۲۲۶-۲۳۶.



١. ابوالجارود (زياد بن منذر)؛^١
٢. ابوالخطاب؛^٢
٣. احمد بن رشيد؛^٣
٤. احمد بن محمد بن السيارى؛^٤
٥. احمد بن هلال؛^٥
٦. اسحاق بن عبد العزيز؛^٦

١. زياد بن المنذر يكنى أبا الجارود زيدى المذهب و إليه تنسب الزيدية الجارودية، الطوسى، محمد بن الحسن، الفهرست، ص ٧٣ و رجال النجاشى، احمد بن على، ص ١٧٠. أن أبا الجارود سمي سرحوبا و نسبت إليه السرحوبية من الزيدية، سماه بذلك أبو جعفر عليه السلام و ذكر أن سرحوبا اسم شيطان أعمى يسكن البحر، و كان أبو الجارود مكفوفا أعمى أعمى القلب، الطوسى، ابوجعفر محمد بن الحسن، اختيار معرفة الرجال الكشى، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ١٣٤٨، ص ٢٢٩.
٢. الكذابون المشهورون أبو الخطاب و يونس بن ظبيان و يزيد الصائغ و محمد بن سنان و أبو سمينه أشهرهم. الطوسى، محمد بن الحسن، اختيار معرفة الرجال/٥٤٦.
٣. أحمد بن رشيد بن خيثم العامري الهلالي زيدى يدخل حديثه فى حديث أصحابنا، ضعيف فاسد. ابن غضائرى، احمد بن حسين، رجال ابن الغضائرى، مؤسسه اسماعيليان، قم، ١٣٦٤ ق، ج ١، ص ١١٦.
٤. أحمد بن محمد بن سيار أبو عبدالله الكاتب بصرى، كان من كتاب آل طاهر فى زمن أبى محمد عليه السلام. و يعرف بالسيارى، ضعيف الحديث، فاسد المذهب، ذكر ذلك لنا الحسين بن عبيد الله. مجفو الرواية، كثير المراسيل. النجاشى، احمد بن على، رجال النجاشى، قم، انتشارات جامعه مدرسين، ١٤٠٧ ق، ص ٨٠ و الطوسى، ابوجعفر محمد بن الحسن، الفهرست، نجف اشرف، المكتبة المرتضوية، [بى تا]، ص ٢٣.
٥. أحمد بن هلال أبو جعفر العبرثاني بغدادى (بغدادى)، غالى، الطوسى، محمد بن الحسن، اختيار معرفة الرجال/٣٨٤ و صالح الرواية، يعرف منها و ينكر، و قد روى فيه ذموم من سيدنا أبى محمد العسكري عليه السلام. النجاشى، احمد بن على، همان، ص ٨٣.
٦. إسحاق بن عبد العزيز البزاز كوفى يكنى أبا يعقوب و يلقب أبا السفاتج، روى عن أبى عبدالله عليه السلام يعرف حديثه تارة و ينكر أخرى و يجوز أن يخرج شاهدا. ابن غضائرى، احمد بن الحسين، همان، ج ١، ص ١٨٧.



٧. اسحاق بن محمد؛^١
٨. اسماعيل بن سهل؛^٢
٩. اسماعيل بن عمر؛^٣
١٠. اسماعيل الهاشمي؛^٤
١١. اميه بن علي؛^٥
١٢. بكر بن صالح؛^٦
١٣. حسن بن اسد؛^٧
١٤. حسن بن راشد؛^٨

١. إسحاق بن محمد بن أحمد بن أبان بن مرار بن عبدالله يعرف عبدالله عقبه و عقاب ابن الحارث النخعي أخو الأشر. و هو معدن التخليط، له كتب في التخليط. النجاشي، احمد بن علي، همان/ ٧٤ و فاسد المذهب كذاب في الرواية وضاع للحديث لا يلتفت إلى ما رواه و لا يرتفع بحديثه و للعياشي معه خبر في وضعه الحديث المشهور. ابن الغضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ١، ص ١٩٧.
٢. إسماعيل بن سهل الدهقان ضعفه أصحابنا. النجاشي، احمد بن علي، همان / ٢٨.
٣. اسماعيل بن عمر بن أبان الكلبي واقف، همان / ٢٨.
٤. إسماعيل بن يسار الهاشمي مولى إسماعيل بن علي بن عبدالله بن العباس ذكره أصحابنا بالضعف. همان / ٢٩.
٥. أمية بن علي القيسي الشامي ضعفه أصحابنا و قالوا روى عن أبي جعفر الثاني عليه السلام له كتاب. همان / ١٠٥. في عداد القميين ضعيف الرواية في مذهبه ارتفاع. ابن الغضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ١، ص ٢٣٧.
٦. بكر بن صالح الرازي مولى بني ضبة، روى عن أبي الحسن موسى عليه السلام، ضعيف. النجاشي، احمد بن علي، همان / ١٠٩. ضعيف جدا كثير التفرد بالغرائب. ابن الغضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ١، ص ٢٧٤.
٧. الحسن بن أسد... يروى عن الضعيف و يروون عنه و هو فاسد المذهب و ما أعرف له شيئا أصلح فيه إلا روايته كتاب و قد رواه عنه غيره ابن غضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ٢، ص ٩٨.
٨. الحسن بن راشد الطفاوى ضعيف... النجاشي، احمد بن علي، همان، ص ٣٨. ضعيف في روايته. ابن الغضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ٢، ص ١٠٦. كان الحسن ضعيفا في الرواية، الحلبي، ابومنصور الحسن بن يوسف بن المطهر الاسدي، خلاصة الاقوال في معرفة الرجال، التحقيق الجواد القيومي، [بى جا]، نشر الفقاهه، ١٤١٧ ق، ص ٢١٣.



١٥. حسن بن علي بن أبي حمزة بطائني؛^١
١٦. حسن بن علي بن عثمان الصوفي؛^٢
١٧. حسن بن عماره؛^٣
١٨. حسين بن احمد المنقري؛^٤
١٩. حسين بن علي بن زكريا؛^٥
٢٠. حميد بن شعيب؛^٦
٢١. داوود بن كثير الرقي؛^٧

١. الحسن بن علي بن أبي حمزة و اسمه سالم، البطائني قال أبو عمرو الكشي فيما أخبرنا به محمد عن جعفر بن محمد عنه قال قال محمد بن مسعود سألت علي بن الحسن بن فضال عن الحسن بن علي بن أبي حمزة البطائني فطعن عليه، ... هو الحسن بن علي بن أبي حمزة مولى الأنصار كوفي، و رأيت شيوخنا [عليه السلام] يذكرون أنه كان من وجوه الواقفة. النجاشي، احمد بن علي، همان / ٣٦. الحسن بن علي بن أبي حمزة البطائني فقال كذاب ملعون. الطوسي، محمد بن الحسن، اختيار معرفة الرجال، ص ٥٥٢. مولى الأنصار أبو محمد واقف بن واقف ضعيف في نفسه... ابن غضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ٢، ص ١٢٢.
٢. الحسن بن أبي عثمان أبو محمد كوفي، ضعفه أصحابنا، و ذكر أن أباه علي بن عثمان روى عن أبي الحسن موسى عليه السلام. النجاشي، احمد بن علي، همان / ٦١. في عداد القميين ضعيف و في مذهبه ارتفاع. ابن الغضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ٢، ص ١٢٤.
٣. الحسن بن عمارة عامي. الطوسي، ابو جعفر محمد بن الحسن، رجال الشيخ الطوسي، نجف اشرف، انتشارات حيدريه، ١٣٨١ ق، ص ١٣١.
٤. الحسين بن أحمد المنقري التميمي أبو عبدالله روى عن أبي عبدالله عليه السلام روايته شاذة لا تثبت، و كان ضعيفا، النجاشي، احمد بن علي، همان، ص ٥٣.
٥. الحسين بن علي بن زكريا بن صالح بن زفر العدوي أبو سعيد ضعيف جدا كذاب. ابن الغضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ٢، ص ١٩٠.
٦. حميد بن شعيب الشعبي الهمداني كوفي يعرف حديثه و ينكر و أكثر تخليطه مما يرويه عن جابر و أمره مظلم. ابن الغضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ٢، ص ٢٤٥.
٧. داوود بن كثير الرقي ضعيف جدا، و الغلاة تروى عنه. قال أحمد بن عبد الواحد قل ما رأيت له حديثا سديدا. النجاشي، احمد بن علي، همان، ص ١٥٦. كان فاسد المذهب ضعيف الرواية لا يلتفت إليه ابن غضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ٢، ص ٢٩٠.



٢٢. درست بن ابی منصور؛^١

٢٣. زكريا بن محمد؛^٢

٢٤. زيد النرسی؛^٣

٢٥. سعد الاسكاف (سعد بن طريف)؛^٤

٢٦. سليمان ديلمی؛^٥

٢٧. سهل بن زياد؛^٦

٢٨. صالح بن سهل؛^٧

١. درست بن أبی منصور واسطی واقفی. الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفة الرجال، همان / ٥٥٦ و الطوسی، محمد بن الحسن، الرجال، همان / ٣٣٦.

٢. زكريا بن محمد أبو عبدالله المؤمن... كان واقفا، و كان مختلط الأمر في حديثه النجاشي، احمد بن علي، همان / ١٧٢.

٣. زيد النرسی. و زيد الزراد لهما أصلان لم يروهما محمد بن علي بن الحسين بن بابويه و قال في فهرسته لم يروهما محمد بن الحسن بن الوليد و كان يقول هما موضوعان. النجاشي، احمد بن علي، همان، ص ٢٨٩... قال أبو جعفر بن بابويه إن كتابهما موضوع وضعه محمد بن موسى السمان و غلط أبو جعفر في هذا القول فإنني رأيت كتبهما عتقا مسموعة من محمد بن أبي عمير. ابن الغضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ٣، ص ٨٤.

٤. سعد بن طريف الحنظلي مولا هم، الإسكاف، كوفي، يعرف و ينكر. النجاشي، احمد بن علي، همان / ١٧٨. حمدويه سعد الإسكاف و سعد الخفاف و سعد بن طريف واحد. قال نصر و قد أدرك علي بن الحسين. قال حمدويه و كان ناووسيا وفد علي أبي عبدالله عليه السلام. الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفة الرجال / ٢١٥.

٥. سليمان الديلمي من الغلاة الكبار، همان / ٣٧٥.

٦. سهل بن زياد أبو سعيد الأدمي كان ضعيفا في الحديث، غير معتمد فيه. النجاشي، احمد بن علي، همان، ص ١٨٥. كان ضعيفا جدا فاسد الرواية و المذهب و... يروي المراسيل و يعتمد المجاهيل ابن غضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ٣، ص ١٧٩.

٧. صالح بن سهل الهمداني كوفي غال كذاب وضاع للحديث روى عن أبي عبدالله عليه السلام لا خير فيه و لا في سائر ما رواه. ابن غضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ٣، ص ٢٠٥.



٢٩. صالح بن عقبه؛^١
 ٣٠. عبدالرحمان بن حجاج؛^٢
 ٣١. عبدالرحمان بن كثير؛^٣
 ٣٢. عبدالله بن بحر؛^٤
 ٣٣. عبدالله بن قاسم؛^٥
 ٣٤. علي بن ابي حمزة؛^٦
 ٣٥. علي بن حسان؛^٧
 ٣٦. علي بن حماد الخزاز؛^٨

١. صالح بن عقبه بن قيس بن سمعان بن أبي رنيحة.... غال كذاب لا يلتفت إليه. همان / ٢٠٦.
 ٢. عبد الرحمن بن الحجاج البجلي مولا هم، كوفي، بياع السابري، سكن بغداد، و رمى بالكيسانية. النجاشي، احمد بن علي، همان، ص ٢٣٧.
 ٣. عبد الرحمن بن كثير الهاشمي كان ضعيفا غمز أصحابنا عليه و قالوا كان يضع الحديث. له كتاب فضل سورة إنا أنزلناه... همان / ٢٣٤.
 ٤. عبدالله بن بحر كوفي روى عن أبي بصير و ضعيف مرتفع القول. ابن غضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ٣، ص ٢٦٦.
 ٥. او مشترك بين دو فرد است كه هر دو ضعيف اند. عبدالله بن القاسم الحارثي ضعيف، غال، ... عبدالله بن القاسم الحضرمي المعروف بالبطل، كذاب، غال، يروى عن الغلاة، لا خير فيه و لا يعتد بروايته. النجاشي، احمد بن علي، همان / ٢٢٦.
 ٦. علي بن أبي حمزة و اسم أبي حمزة سالم البطائني.... ثم وقف، و هو أحد عمد الواقفة. النجاشي، احمد بن علي، همان / ٢٥٠. في علي بن أبي حمزة البطائني... في إطفاء نور الله فأبى الله إلا أن يتم نوره، و إن أهل الحق إذا دخل فيهم داخل سروا به، الطوسي، محمد بن الحسن، اختيار معرفة الرجال / ٤٤٥.
 ٧. علي بن حسان بن كثير الهاشمي ضعيف جدا، ذكره بعض أصحابنا في الغلاة، فاسد الاعتقاد له كتاب تفسير الباطن، تخليط كله. النجاشي، احمد بن علي، همان، ص ٢٥١. غال ضعيف رأيت له كتابا سماه تفسير الباطن لا يتعلق من الإسلام بسبب، و لا يروى إلا عن عمه، ابن غضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ٤، ص ١٧٦.
 ٨. علي بن حماد متهم و هو الذي يروى كتاب الأطله. الطوسي، محمد بن الحسن، اختيار معرفة الرجال، ٣٧٥.



٣٧. علي بن العباس؛^١
٣٨. عمر بن عبدالعزيز؛^٢
٣٩. فضل بن أبي قره؛^٣
٤٠. قاسم بن ربيع؛^٤
٤١. كثير بن عياش؛^٥
٤٢. ليث بن أبي سليم؛^٦
٤٣. محمد بن اسلم؛^٧
٤٤. محمد بن جمهور؛^٨
٤٥. محمد بن حصين؛^٩

١. علي بن العباس الجراذيني الرازي رمى بالغلو و غمز عليه، ضعيف جدا، النجاشي، احمد بن علي، همان / ٢٥٥.
٢. عمر بن عبد العزيز عربي بصرى مخلص. همان، ص ٢٨٤. يروى المناكير و ليس بغال الحلبي، الحسن بن يوسف، همان / ٢٤١.
٣. الفضل بن أبي قره التميمي السمندي... ضعيف و ما يروى عن أبي عبدالله عليه السلام ابن غضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ٥، ص ١٨.
٤. القاسم بن الربيع الصحاف كوفي ضعيف في حديثه غال في مذهبه لا التفات إليه و لا ارتفاع به. ابن غضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ٥، ص ٤٥. كوفي ضعيف في حديثه غال في مذهبه لا التفات إليه و لا ارتفاع به. الحلبي، الحسن بن يوسف، همان / ٢٤٨.
٥. كثير بن عياش بالشين المعجمه ضعيف و خرج في أيام أبي السرايا معه فأصابته جراحة و كان قطانا. همان / ٢٤٩.
٦. ليث بن أبي سليم من أصحاب الباقر عليه السلام، مجهول. الحلبي، الحسن بن يوسف، همان / ٢٥٠.
٧. محمد بن أسلم الطبري الجبلي إنه كان غالبا، فاسد الحديث. النجاشي، احمد بن علي، همان / ٣٦٨.
٨. محمد بن جمهور أبو عبدالله ضعيف في الحديث، فاسد المذهب، النجاشي، احمد بن علي، همان / ٣٣٧.
٩. محمد بن الحصين كان ضعيفا ملعونا الحلبي، الحسن بن يوسف، همان / ٢٥٢.



٤٦. محمد بن سنان؛^١
 ٤٧. محمد بن فرات؛^٢
 ٤٨. محمد بن فضيل؛^٣
 ٤٩. معلى بن محمد البصرى؛^٤
 ٥٠. مفضل بن عمر؛^٥
 ٥١. مفضل بن صالح (ابو جميله)؛^٦

١. الكذابون المشهورون أبو الخطاب و يونس بن ظبيان و يزيد الصائغ و محمد بن سنان و أبو سمينه أشهرهم. الطوسى، محمد بن الحسن، اختيار معرفة الرجال، همان / ٥٤٦. محمد بن سنان أبو جعفر الزاهرى و هو رجل ضعيف جدا لا يعول عليه و لا يلتفت إلى ما تفرد به النجاشى، احمد بن على، همان، ص ٣٢٨. ضعيف غال يضع لا يلتفت إليه. ابن الغضائرى، احمد بن الحسين، همان، ج ٥، ص ٢٢٩.
٢. فى محمد بن الفرات قال لى أبو الحسن الرضا عليه السلام يا يونس أ ما ترى إلى محمد بن الفرات و ما يكذب على فقلت أبعد الله و أسحقه و أشقاه فقال قد فعل الله ذلك به، أذاقه الله حر الحديد كما أذاق من كان قبله ممن كذب علينا، يا يونس إنما قلت ذلك لتحذر عنه أصحابى و تأمرهم بلعنه و البراءة منه فإن الله برىء منه... و ما كذب علينا خطابى مثل ما كذب محمد بن الفرات، و الله ما من أحد يكذب علينا إلا و يذيقه الله حر الحديد. الطوسى، محمد بن الحسن، اختيار معرفة الرجال / ٥٥٤.
٣. محمد بن الفضيل أزدى، صيرفى، يرمى بالعلو، الطوسى، محمد بن الحسن، همان / ٣٦٥.
٤. معلى بن محمد البصرى مضطرب الحديث و المذهب، و كتبه قريبة. النجاشى، احمد بن على، همان / ٤١٨. يعرف حديثه و ينكر و يروى عن الضعفاء و يجوز أن يخرج شاهدا. ابن غضائرى، احمد بن الحسين، همان، ج ٦، ص ١١٣.
٥. المفضل بن عمر الجعفى كوفى، فاسد المذهب، مضطرب الرواية، لا يعبأ به. و قيل إنه كان خطابيا. النجاشى، احمد بن على، همان / ٤١٦. ضعيف متهافت مرتفع القول خطابى و قد زيد عليه شئ كثير و حمل الغلاء فى حديثه حملا عظيما و لا يجوز أن يكتب حديثه. ابن غضائرى، احمد بن الحسين، همان، ج ٦، ص ١٣١.
٦. المفضل بن صالح أبو جميله الأسدى النحاس مولا هم ضعيف كذاب يضع... سمعت معاوية بن حكيم يقول سمعت أبا جميله يقول
 أنا وضعت رساله معاوية إلى محمد بن أبى بكر، ابن غضائرى، احمد بن الحسين، همان، ج ٦، ص ١٢٢.

۵۲. موسی بن سعدان؛^۱

۵۳. منخل بن جمیل الرقی؛^۲

۵۴. یونس بن ظبیان؛^۳

۵۵. نوفلی (حسین بن یزید).^۴

از میان این ۵۵ تن شانزده راوی در اسناد علی بن ابراهیم و ۳۹ راوی دیگر در اسناد مشایخ مؤلف قرار دارند.^۵

راویان سنی مذهب

شانزده راوی سنی نیز در میان روات تفسیر قمی موجودند که با در نظر گرفتن شرط شیعه بودن در توثیق عام تفسیر قمی، که از متن عبارت مقدمه‌ی آن برداشت می‌شود، مشمول توثیق مقدمه کتاب نمی‌شوند. افرادی چون:

۱. موسی بن سعدان الحنات ضعیف فی الحدیث، کوفی، له کتب کثیره، النجاشی، احمد بن علی، همان ۴۰۴.

ضعیف فی مذهب غلو. همان / ۱۵۶.

۲. فی المنخل بن جمیل الکوفی فقال هو لا شیء، متهم بالغلو الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفة الرجال / ۳۶۸. کان کوفیا ضعیفا و فی مذهب غلو و ارتفاع. الحلی، الحسن بن یوسف، ۲۶۱.

۳. یونس بن ظبیان مولی، ضعیف جدا، لا یلتفت الی ما رواه. کل کتبه تخلیط، النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۴۴۸. غال وضاع للحدیث روی عن أبی عبدالله علیه السلام لا یلتفت الی حدیثه ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج ۶، ص ۲۸۴. الکذابون المشهورون أبو الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید الصائغ و محمد بن سنان و أبو سمنیه أشهرهم. الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفة الرجال / ۵۴۶.

۴. الحسین بن یزید بن محمد إنه غلا فی آخر عمره. النجاشی، احمد بن علی، همان / ۳۸.

۵. مبنای ما، در تقسیم‌بندی راویان علی بن ابراهیم و سایر مشایخ، دسته‌بندی آقای داوری در اصول علم الرجال بین النظریة و التطبيق (همان) است. ص ۱۶۶ - ۱۷۲.



ابوعبدالرحمان السلمی،^۱ ابن جریح،^۲ جذعان،^۳ حماد بن سلمه،^۴ مالک بن مغیره،^۵ سفیان بن عیینه،^۶ عبدالغنی،^۷ طلحة بن زید،^۸ عایشه،^۹ عباد بن یعقوب،^{۱۰} فضیل بن عیاض،^{۱۱} وکیع،^{۱۲} یحیی بن سعید القطان،^{۱۳} اعمش،^{۱۴} زهری،^{۱۵} سکونی (اسماعیل بن زیاد)^{۱۶}.

ده تن از این راویان در اسناد علی بن ابراهیم و شش تن دیگر در اسناد سایر مشایخ قرار دارند.

راویان شیعی غیر امامی

یازده تن از راویان اسناد تفسیر قمی نیز مذاهبی غیرشیعی دارند که از میان

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۳۴۹.

۲. یازده مورد در کتاب قمی از این شخصیت حدیث شده است. برای نمونه نک: همان، ج ۲، ص ۲۴۵، ۲۹۳ و....

۳. همان، ج ۱، ص ۹۴.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان / ۷۰، ۱۸۵ و....

۷. سیزده روایت از او در تفسیر قمی نقل شده است. نک: همان، ج ۲، ص ۲۴۵.

۸. همان / ۱۰۳، ۱۷۰ و ۱۹۳.

۹. همان، ج ۱، ص ۹۴.

۱۰. همان، ج ۲، ص ۲۸۰.

۱۱. همان، ج ۱، ص ۲۰۰.

۱۲. همان، ج ۲، ص ۲۸۵.

۱۳. همان / ۳۴۴.

۱۴. همان / ۲۸۵.

۱۵. همان، ج ۱، ص ۱۸۵ و ۳۶۰.

۱۶. همان، ج ۱، ص ۱۷۰ و ج ۲، ص ۲۱۰ و...



آنان چهار نفر^۱ توثیق شده‌اند، اما مابقی از دیدگاه عالمان رجالی، افرادی ضعیف و غیر قابل اعتمادند. آنان عبارتند از: مفضل بن عمر (خطابی)، سعد بن طریف (ناووسی)، درست بن ابی منصور (واقفی)، ابوالجارود (زیاد بن منذر - زیدی)، حسن بن علی بن ابی حمزة بطائنی (واقفی) و عبدالرحمان بن حجاج (کیسانی) که پیش‌تر در شمار راویان ضعیف از آنان نام برده شد. با در نظر گرفتن شرط مذکور در عبارت مقدمه می‌توان این هفت نفر را از شمار راویان ضعیف حذف کرد؛ چرا که شامل شرط امامی بودن نیستند و عبارت مقدمه، آنان را دربر نمی‌گیرد.

راویان مجهول

شمار این راویان، فراوان است و به بیش از ۸۷ نفر می‌رسد. اسامی آنان که در اسناد علی بن ابراهیم قرار دارند عبارت است از:

- ابوالاغر؛
- ابوبردة الاسلامی؛
- ابوسعید النحلی؛
- ابوالطیار؛
- ابوالعباس المکبر؛

۱. علی بن أسباط بن سالم... کوفی، ثقة، و کان فطحی. النجاشی، احمد بن علی، همان / ۲۵۲؛ محمد بن عبدالله بن غالب أبو عبدالله الأنصاری البزاز ثقة فی الروایة علی مذهب الواقفة. الحلی، الحسن بن یوسف، همان / ۲۵۵؛ وهیب بن حفص أبو علی الجریری وقف، و کان ثقة، النجاشی، احمد بن علی، همان / ۴۳۱؛ علی بن الحسن بن علی بن فضال... کان فقیه أصحابنا بالکوفة، و وجههم، و ثقتهم، ... و قل ما روی ضعیف و کان فطحیا. النجاشی، احمد بن علی، همان / ۲۵۸. فطحی المذهب ثقة. الطوسی، محمد بن الحسن، الفهرست، ۹۲.



- ابوالمعز؛
- ابن سيار؛
- ابن يسار؛
- اسحاق بن حريز؛
- عبدالله بن الفضيل الهمداني؛
- حماد بن سلمه؛
- ذرعة بن محمد؛
- سلمة بن عطاء؛
- سليمان بن مسلم الخشاب؛
- صالح بن ابي عمار؛
- عبدالله بن جريح؛
- عبدالله بن سيار؛
- عمرو بن ابراهيم الراشدی؛
- عمر بن ابي شيبة؛
- عمر بن اذينة؛
- عمر بن شمر؛
- عمر بن عثمان؛
- عمرو بن ابي المقدام؛
- عمارة بن سويد؛
- عمران بن سعيد الراشدی؛
- عمران بن هيثم؛
- كلثوم بن الهرم؛
- مالك بن ضمرة؛

- محمد بن يحيى البغدادي؛
- مسلم بن خالد؛
- موسى بن يونس؛
- يحيى بن ابي عمران؛
- يحيى بن اكرم؛
- يوسف بن ابي حماد؛

اسامي راويان مجهول اسناد ساير مشايخ بدين شرح است:

- ابوسعيد المدائني؛
- ابوالصامت ؛
- ابوالعباس بن عامر؛
- ابوهارون العبدى؛
- ابوالهيثم الواسطى؛
- ابراهيم بن المستنير؛
- احمد بن الحسن التاجر؛
- اسحاق بن حسان؛
- اسماعيل السندى؛
- حبيب بن الحسن؛
- الحرث؛
- حسن بن عباس الجريش؛
- حسن بن غالب؛
- حفص الكناسى (الكنانى)؛
- الحكم بن زهير؛



- حمزة بن ربيع؛
- ربيعة السعدى؛
- ربيع بن محمد؛
- زياد بن ابى حفصه؛
- سورة بن كليب؛
- صالح بن هيثم؛
- صباح المدائنى؛
- صديق بن عبدالله؛
- عبدالاعلى الاعين؛
- عبدالرحمان بن ابى عبدالله؛
- عبدالرحمان بن باسط القرشى؛
- عبدالكريم بن عبدالرحيم؛
- عبدالله بن اسلم؛
- عبدالله بن عبد (عبيد) الفارسى؛
- عبدالله بن كيسان؛
- عبدالله بن محمد التفليسى؛
- عبيد بن خنيس؛
- عبيد بن يحيى؛
- عبيد الكندى؛
- عثمان بن زيد؛
- عثمان بن عبدالله؛
- عثمان بن محمد؛



- عثمان بن یوسف؛
 - علوان بن محمد؛
 - عمر بن رشید؛
 - فرات بن ابراهیم؛
 - فلان الکرخی؛
 - مالک بن عبدالله بن اسلم؛
 - المثنی ابن محمد؛
 - محمد بن احمد بن بویه؛
 - محمد بن حمدان؛
 - محمد بن عبدالله الطائی؛
 - محمد بن یعفور؛
 - مسلمة بن عطاء (شاید نام او همان سلمة بن عطاء باشد که تصحیف شده است)؛
 - هاشم بن عمار (هشام بن عمار)؛
 - یحیی بن مسلم؛
 - یحیی بن میسرة الخثمی.
- اگر ناشناسیِ راویان مجهول را دلیلِ ضعفشان بگیریم آمارِ راویان ضعیف این کتاب بسیار افزایش می‌یابد و اگر جهالتِ ایشان دلیلِ ضعفشان تلقی نشود و نیز راویانی را که مذهبی غیر شیعی دارند در زمره‌ی ضعیفان محسوب نکنیم، شمارِ راویان ضعیف تفسیر قمی همان ۵۵ نفر خواهد بود که در بخشِ راویان ضعیف اشاره شد. که این خود با ادعای توثیقِ عامِ ابتدای کتاب (مقدمه) که اعلام می‌دارد تمامِ رواتِ سلسله سند تا به معصوم علیه السلام ثقة هستند، منافات دارد.



خاتمه

در پایان باید گفت: وجود راویان ضعیف در تفسیر قمی، دلیلی است که قاعده توثیق عام مشایخ این کتاب را نقض، و از اعتبار ساقط می‌کند. بنابر آنچه در این پژوهش نوشته آمد، به نظر می‌رسد، توثیق عام مشایخ این کتاب، اساس محکمی نداشته و بی اعتبار باشد. از این رو نقل های این کتاب نیز همچون هر نقل دیگری، نیازمند بررسی سندی و متنی و احراز اعتبار است.

منابع

۱. ابن الغضائری، احمد بن الحسین، الرجال، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ ق.
۲. الحلّی، الحسن بن یوسف بن المطهر الاسدی، خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال، التحقيق الجواد القیومی [بی جا]، نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ ق.
۳. الطوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، الرجال، انتشارات حیدریه، نجف اشرف، ۱۳۸۱ ق.
۴. الطوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، اختیار معرفة الرجال، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ خ.
۵. الطوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، الفهرست، المكتبة المرتضویه، نجف اشرف، بی تا.
۶. العاملی، حر، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البيت [علیه السلام]، قم، ۱۴۰۹ ق.
۷. الموسوی الخویی، سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، چاپ چهارم، بیروت، دارالزهراء، ۱۳۹۵ ق.
۸. النجاشی، احمد بن علی، الرجال، انتشارات جامعه مدرّسین، قم، ۱۴۰۷ ق.
۹. ایروانی، باقر، دروس تمهیدیه فی القواعد الرجالیه، مدین، قم، ۱۴۲۶ ق.
۱۰. تجلیل تبریزی، ابوطالب، معجم الثقافات، جماعة المدرّسین، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.
۱۱. داوری، مسلم، اصول علم الرجال بین النظرية و التطبيق، تصحیح حسین عبودی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۲۱ ق.
۱۲. سبحانی تبریزی، جعفر، کلیات فی علم الرجال، جماعة المدرّسین فی الحوزة العلمیه،

- مؤسسة المحبين للطباعة و النشر، قم، ١٤٢٦ ق.
- ١٣ . علي بن ابراهيم، **تفسير القمي**، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤١٢ ق.
- ١٤ . محسنی، محمد آصف، **بحوث في علم الرجال**، سيد الشهداء [عليه السلام]، قم، ١٤٠٣ ق.
- ١٥ . ميرزایی، پوران، **نقد و بررسی تفسیر قمی (ساختار شناسی و درون شناسی)**، پایان نامه مقطع کارشناسی ارشد، دانشکده علوم حدیث.

دفاع از تفسیر روایی علی بن ابراهیم

مهدی مسینیان قمی

مقدمه

به مناسبت کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی، روایتگر معروف و محدث کبیر و مفسر بزرگ نگاهی به روایات تفسیری و تفسیر روایی این شخصیت بی نظیر می‌افکنیم.

روایات تفسیری عموماً و تفسیر روایی این مفسر بزرگ، خصوصاً در جهت تفسیر کلام خدا بسیار راه گشاست و بدون توجه به روایات تفسیری و تفسیر روایی علی بن ابراهیم قمی دستیابی به بخش‌های زیادی از مفاد و مفهوم کلام خدا امکان ندارد.

ما هم اکنون در مقام بیان ضرورت توجه به روایات تفسیری برای فهم کلام خدا و نقش این روایات در جهت دستیابی به مفهوم صحیح بسیاری از آیات نیستیم. هم چنین نمی‌خواهیم از نیاز شدیدی که به این روایات در راستای تفسیر قرآن احساس می‌شود پرده برگیریم و راه گشایی این روایات را در جهت پرده‌گیری از مفاد و مفهوم آیات قرآنی یادآور شویم.



در این مقام، برآن هستیم که به برخی از بی‌مهری‌هایی که در برخورد با این روایات دیده می‌شود اشاره کنیم و به شبهاتی که در این راستا مطرح می‌شود پاسخی کوتاه و اجمالی بدهیم.

مجموعه روایات تفسیری شیعه، هنوز به طور کامل با استقصای تام و با شیوه مناسب این کار و با توجه به همه روایات تفسیری استخراج و تدوین نشده است تا چه رسد به تحلیل و تبیین که نیاز اصلی این روایات تفسیری است.

وجود پاره‌ای از روایات در مجموعه احادیث شیعه، باعث گردیده که اتهام ضعف و جعل و تحریف به مجموعه روایات شیعه مطرح شود و حتی برای برخی در ابتدای امر مشتبه شود و چنان پندارند که روایات ضعیف جعلی و تحریف شده در روایات شیعه و در مجموعه‌های اصیل و معتبر شیعی فراوان است.

با این که چنین نیست و روایات شیعه در طول تاریخ توسط امامان علیهم‌السلام و یارانشان بارها و بارها پالایش و تهذیب گردیده است. هرگز نباید روایات شیعه را در ردیف روایات اهل سنت دانست و با آن به گونه‌ای برخورد کرد که شایسته روایات اهل سنت است.

برای دست‌یابی به تحلیل و تبیین صحیح روایات باید به جهات زیر توجه داشت:

۱. احاطه به همه گفتار امامان علیهم‌السلام و حرکت در جهت آشنایی با مجموعه فرهنگ روایات.

۲. دلدادگی و اعتقاد به روایات همراه با معرفت و اعتماد جازم و قاطع به آن‌ها.

۳. استفاده از دانشمندان منصف در زمینه‌های علوم مختلف، برای تبیین و دفاع از نظرگاه امامان علیهم‌السلام در روایات..



۴. فراهم ساختن مجموعه‌ای کارآمد و کامل در زمینه‌های مختلف، جهت تحلیل و تبیین روایات.

۵. نباید به راحتی روایاتی را متهم ساخت و مردود شناخت، بلکه باید راه را برای تفسیر و تحلیل آن باز گذاشت، چرا که ممکن است دیگران بتوانند مفاد روایت را بیابند.

«رب حامل فقه الی من هو افقه منه»^۱.

۶. ما هرگز مدعی نیستیم که هیچ روایت جعلی و یا تحریف شده در روایات شیعه نیست، ولی بر این باوریم که باید بیشتر به روایات نزدیک شد و آن‌ها را شناخت. از سوی دیگر تعداد روایان مطلوب چندان زیاد نیست. هم چنین مقایسه روایات شیعه و روایات اهل سنت را بر نمی‌تابیم. این سخن را کسانی که اهل واقعی روایات هستند به خوبی در می‌یابند.

۷. روایات تفسیری نیازمند کار و تحقیق بیشتری است تا علوم و معارف قرآن با این روایات قابل دستیابی باشد، وگرنه از لایه‌های فهم قرآن محروم خواهیم ماند.

در پایان این مقدمه برای نشان دادن عمق بی‌مهری‌هایی که نسبت به این روایات تفسیری شکل گرفته، مناسب است به کلام علامه آیت الله معرفت رحمته الله اشاره کنیم. ایشان که خود نویسنده التفسیر الاثری در پایان عمر خویش است، درباره جوامع روایی تفسیری چون نورالثقلین و البرهان چنین قضاوت می‌کند، البته از داوری ایشان درباره مجموعه‌های تفسیر روایی می‌گذریم.

«فجاء ما جمعه السيد البحرانی باسم البرهان والشيخ الحویزی باسم نور الثقلین و قد اشتملا علی تفسیر کثیر من الایات القرآنیة بصورة متقطعة ولكن حسب ترتیب

۱. نک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳.

السور من كل سورة آيات ومن غير وفاء بتفسير كامل الآير سوى الموضع الذى تعرض له الحديث المأثور، غير أن غالبية هذه الروايات مما لا يوزن بالاعتبار حيث ضعف اسنادها او ارسالها او مخالفة مضامينها مع اصول العقيدة اومباني الشريعة فضلا عن مخالفة العلم او العقل الرشيد الامر الذى يوهن صدور مثلها عن ائمة اهل البيت عليهم السلام اذ يجب تنزيه ساحتهم عن صدور مثل هذه الخبر الضعاف؛^۱

مجموعه‌ای که سید بحرانی به نام البرهان و نیز شیخ حویزی به نام نور الثقلین گرد آورده‌اند، تفسیر بسیاری از آیات قرآنی را تکه‌تکه دارد، ولی به ترتیب سوره‌ها و از هر سوره چند آیه، البته بدون این که آیه را به طور کامل تفسیر کند، بلکه تنها همان قطعه‌ای را که حدیث بدان پرداخته است.

اکثر این روایات به دلیل ضعف سند و یا ارسال و یا مخالفت محتوای آن‌ها با اصول عقیدتی و مبانی شریعت، فاقد ارزش است علاوه بر مخالفت با علم و عقل کامل، یعنی چیزی که صدور این روایات را از اهل بیت عليهم السلام موهون و سست می‌سازد زیرا باید ساحت اهل بیت عليهم السلام را از صدور چنین روایات ضعیفی پاک ساخت».

اگر به تعبیر ایشان که می‌گوید «اکثر این روایات» دقت کنید به عمق نادرستی این نظریه می‌رسید.

در جایی دیگر نیز درباره مجامع روایی تفسیری به طور عموم نظر می‌دهد و می‌نویسد:

«و من ثم فان الجوامع الحديثية التي حوت على امثال هكذا تفاسير مأثوره نقلا عن الائمة عليهم السلام لم تكد تصح منها الا القليل النادر على ما ننبه عليه؛^۲

۱. محمدهادی معرفت، التفسير والمفسرون، ج ۱، ص ۴۸۰.

۲. همان، ص ۴۷۶.



و از این رو مجموعه‌های حدیثی که این گونه تفسیرهای روایی (و یا روایت های تفسیری) را به نقل از امامان علیهم السلام در خود جایی داده، جز بخش کمی از آن صحیح نیست».

ایشان درباره تفسیر عیاشی می‌نویسد: «هذه تفاسیر کانت بروایات مسنده الی ائمة اهل البيت علیهم السلام و قد اصبحت مقطوعة الاسناد فاقدة الاعتبار لا يجوز الاستناد اليها فی معرفة آراء الائمة علیهم السلام فی التفسیر»^۱

این روایات تفسیری با سند متصل به امامان اهل بیت علیهم السلام بوده، ولی هم اکنون سندش جدا شده و بی اعتبار گردیده است و نمی‌توان برای شناخت آراء تفسیری امامان علیهم السلام به این روایات استناد کرد.

درباره تفسیر ابوالجارود می‌نویسد: «و اما مثل تفسیر ابی الجارود... فضعیف کما لا اعتبار به لانه^۲...؛ اما این تفسیر ابوالجارود... ضعیف است و اعتباری ندارد چون...»

نتیجه نظریه ایشان این می‌شود که امثال این روایات تفسیری بی ارزش و بی اعتبار است با این که می‌دانیم بسیاری از روایات تفسیر عیاشی را می‌توان با توجه به کتاب‌هایی چون کافی مسند کرد.

در موضعی دیگر می‌نویسد: «نعم يوجد خلال هذه التافهات بعض الکلام المتین از يوجد فی الأسقاط ما لا يوجد فی الاسقاط لكنه من خلط السليم بالسقيم التي يتحاشاه ائمة اهل البيت علیهم السلام، آری در لابلاي این مطالب بی ارزش و سبک، بعضی از گفته‌های استوار و متین پیدا می‌شود، زیرا در لابلاي چیزهای بی ارزش گاه چیزی یافت می‌شود که در جایگاهش پیدا نمی‌شود ولی سالم با

۱. همان، ص ۴۷۷.

۲. همان.

ناسالم (درست با نادرست) خلط شده که هرگز امامان اهل بیت علیهم السلام چنین کاری نمی کرده‌اند.

این داوریه‌های علامه آیه الله معرفت قدس سره انسان را از پدید آمدن رویکردی جدی به روایات تفسیری مأیوس می‌سازد. با این حال ایشان درباره روایات تفسیری اهل بیت علیهم السلام بیانات خوبی هم دارند:

«اضف الى ذلك ما ورد عن طريق اهل البيت عليهم السلام من التفسير المأثور المستند الى جدهم رسول الله و هو عدد وفير يضاف الى ذلك الكثير الوارد عن غير طرقهم. و بعد فإنها تكون مجموعه كبيرة من التفسير المستند الى صاحب الرسالة لها شأن في عالم التفسير عبر القرون؛^۱

روایات تفسیری که از طریق امامان اهل بیت علیهم السلام با استناد به جدشان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده، تعداد زیادی است که به روایات تفسیری پیامبر صلی الله علیه و آله که از غیر طریق اهل بیت علیهم السلام است افزوده می‌گردد و مجموعه بزرگی از روایات تفسیری رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌سازد که در طول تاریخ نقش بزرگ و جایگاه ویژه‌ای در تفسیر قرآن دارد.

بی توجهی به روایات تفسیری، فراوان است، ولی مرحوم علامه معرفت قدس سره خوشبختانه درباره تفسیر علی بن ابراهیم قمی، نظر مثبتی دارند و آن را کم عیب معرفی کرده‌اند:

«فالتفسير في مجموعه تفسير نفيس لولا وجود هذه القله من المناكير^۲... تفسير روائي علی بن ابراهیم روی هم رفته تفسیر ارزشمندی است، اگر این امور منکر که البته کم است در آن نبود».

۱. همان، ج ۱، ص ۱۸۱.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۲۷.



و باز در جایی دیگر می نویسد:

«و لتأخذ لذلك مثلاً التفسير المنسوب الى علي بن ابراهيم القمي فانه من احسن التفاسير المعتمدة على النقل المأثور سوى اشماله على بعض المعايير و من حسن الحظ انها قليلة الى جنب محاسنه الكثيرة و من ثم فانها معدودة في جنب محاسنه غير المعدودة كفي المرء نبلاً ان تعد معاييره؛

از باب نمونه تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی را مورد بررسی قرار می دهیم این تفسیر از بهترین تفاسیری است که بر روایات تکیه دارد. تنها برخی از عیوب در آن وجود دارد و خوشبختانه این عیوب در کنار محاسن بسیار این تفسیر، کم است و عیوب این تفسیر قابل شمارش است در حالی که محاسن آن بسیار زیاد و قابل شمارش نیست و همین برای انسان فضیلت است که عیب هایش قابل شمارش باشد».

این نگاه مثبت به تفسیر روایی علی بن ابراهیم قمی از جناب مرحوم استاد آیت الله معرفت امید بخش است. آن هم زمانی که بدانیم ایشان نسبت به تفاسیری چون نورالثقلین و البرهان چنین نظری ندارند. البته ایشان به تفسیر ابوالجارود هم - همان تفسیری که در درون تفسیر علی بن ابراهیم قمی و در کنار تفسیر ایشان آمده - اعتنایی ندارند.

اکنون با این مقدمه کوتاه به روایات تفسیری می پردازیم و می خواهیم از تفسیر روایی علی بن ابراهیم قمی دفاع کنیم.

درباره تفسیر روایی علی بن ابراهیم قمی شبهاتی مطرح گردیده که باید به همه آنها پاسخ داده شود و حتماً در مقالات کنگره به این شبهات به طور ویژه و تک تک پاسخ های مفصلي داده خواهد شد و مطالب حقی به روشنی ارائه گردیده است.

شبهات مطرح شده درباره تفسیر علی بن ابراهیم

ما در این جا این شبهات را فهرست می‌کنیم و به پاسخ های اجمالی در ارتباط با آنها بسنده می‌کنیم.

الف) تفسیر علی بن ابراهیم از شخص ایشان نیست، بلکه فرد دیگری روایاتی را از علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیات قرآنی گردآوری کرده، در حالی که این شخص توثیق نشده است.

ب) تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمیخته باتفسیر ابوالجارود است. علی بن ابراهیم قمی در این تفسیر در ذیل آیاتی از قرآن از امام صادق علیه السلام روایاتی را آورده است، ولی این تفسیر موجود نیز مشتمل بر روایات امام باقر علیه السلام هست که ابوالجارود آنها را از امام باقر علیه السلام در ذیل آیاتی روایت کرده است بنابراین روایات تفسیری امام باقر علیه السلام که هم به نام تفسیر الامام الباقر علیه السلام معروف است و هم به نام راوی آن که ابوالجارود است، در تفسیر قمی درج شده است.

پ) تنها روایات تفسیری امام صادق علیه السلام که توسط علی بن ابراهیم قمی و یا دیگری گرد آمده است و نیز روایات تفسیری امام باقر علیه السلام که راوی آن ابوالجارود است در این مجموعه تفسیر نیست، بلکه روایات دیگری هم در این مجموعه آمده و در نتیجه این مجموعه از سه جزء تشکیل می‌شود و نباید آن را به نام تفسیر علی بن ابراهیم قمی نامید. از باب نمونه، روایاتی که شاگرد علی بن ابراهیم از مشایخ دیگر خود آورده از این نوع است.

ت) گفتار علی بن ابراهیم قمی نیز در این تفسیر آمده که این‌ها روایت نیست و با روایات آمیخته شده، و این خود، مشکلی در راه پذیرش این تفسیر به عنوان یک تفسیر روایی است و باید به این جهت توجه داشت.

ث) بسیاری از روایات این تفسیر با اسناد ضعیف است که این موجب ضعف این مجموعه می‌گردد. البته علاوه بر ضعفهایی که قبلاً به آن اشاره شد.



ج) استناد این کتاب به علی بن ابراهیم قمی ثابت نیست. گرچه به علی بن ابراهیم قمی کتابی در تفسیر اسناد داده شده، ولی از کجا این همان تفسیر علی بن ابراهیم قمی باشد.

چ) در مقدمه و در لابلای این تفسیر بر نظریه تحریف قرآن که نظریه پذیرفته شده عالمان و مفسران شیعی و سنی نیست تأکید شده است و این تفسیر از این جهت نیز مورد خدشه قرار می‌گیرد.

ح) در مقدمه و در لابلای این تفسیر، روایاتی است که فهم آن دشوار به نظر می‌رسد. گاه روایات بر خلاف ظاهر قرآنی، تفسیری را ارائه می‌کند و گاه بی ارتباط بامفاد. در هر صورت حضور چنین روایات نامأنوسی در این مجموعه به شدت این مجموعه را تضعیف می‌کند.

خ) وجود روایات جعلی و ساختگی در این مجموعه که از باب نمونه جناب آیت الله معرفت در **التفسیر والمفسرون** به حدود سی و سه مورد از آن‌ها اشار کرده است.

این‌ها برخی از شبهات و اشکالاتی است که پیرامون تفسیر روایی علی بن ابراهیم قمی مطرح است.

ما برآنیم که در این مقاله کوتاه به همه این شبهات به اجمال، پاسخی در خور بدهیم و این مجموعه تفسیری را که بسیاری از روایات امام صادق و باقر علیهما السلام را پیرامون تفسیر آیات قرآنی در خود جای داده، به عنوان یک منبع اصیل و قدیمی که از محدث و مفسر و عالمی بزرگ به یادگار مانده در جهت تفسیر قرآن، حفظ کنیم و از آن بهره‌مند گردیم.

اگر بسیاری از روایات تفسیری و به ویژه روایات موجود در این تفسیر مورد توجه قرار گیرد، نیاز به سند و اثبات آن نیست و با دقت می‌توان به درستی

بسیاری از آن‌ها رسید و این نکته مهمی است که برخی بدان توجه دارند و به راحتی خود را به دلیل ضعف سند یا استناد از بهره‌مندی این روایات در باب تفسیر، محروم نمی‌سازند.

گفتنی است که در سایه پاسخ به این شبهات، اکثر روایات شیعه و نیز بیشتر روایات تفسیری ما اعتبار می‌یابد و مشکلی از این ناحیه روایات تفسیری ما را تهدید نمی‌کند.

اکنون تک تک شبهات را پاسخ خواهیم داد و خواهیم دید که تا چه پایه‌ای این شبهات ضعیف و ناکارآمد است.

پاسخ چهار شبهه نخست

در پاسخ به چهار شبهه اول می‌گوییم:

تفسیر روایی علی بن ابراهیم توسط شاگردش، ابوالفضل عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام به ما رسیده است.

این روایات تفسیری چه از سوی علی بن ابراهیم قمی بر شاگردش املاء شده باشد و چه دست نوشته خود علی بن ابراهیم قمی باشد در هر دو صورت استنادش به علی بن ابراهیم قمی بدون مشکل است.

شاگرد بزرگوارش گرچه بسان بسیاری از بزرگان توثیق نشده است، آن گونه که پدر علی بن ابراهیم قمی ؛ یعنی ابراهیم بن هاشم کوفی، توثیقی در رجال برای او نیامده، ولی در اعتبار او هیچ سخنی نیست.

ابوالفضل عباس که با سه واسطه به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌رسد و نامش در کتب انساب بر سر زبان‌هاست شخصیت ارزشمندی است که این تفسیر را از علی بن ابراهیم برای ما روایت می‌کند.

ما به کسانی که در پذیرش توثیق راویان سخت گیرند و منتظرند که حتماً در کتب رجال آن هم توسط قدمای رجال، توثیقی از آنان صورت گیرد حق می‌دهیم



که در پذیرش این شاگرد بزرگ، کمی درنگ و تأمل کنند، ولی این مبنا پذیرفته همه عالمان فقیهان و محققان شیعه نیست. ما برای دست یابی به اعتبار و وثاقت یک راوی راه‌های متعدد و بسیاری داریم؛ مثلاً از مشایخش می‌فهمیم که این فرد شایسته و بایسته است یا از شاگردانش پی می‌بریم که او اعتبار داشته است. هم چنین از این که کسی درباره وی لب به مذمتی نگشوده می‌فهمیم که برای همه پذیرفته بوده است یا از کتابی که راوی آن است پی می‌بریم که چه اندازه خودش اعتبار دارد. پس راه اعتبار یک راوی تنها توثیق رجالی او نیست. با این قرائن که در کتاب **الذریعه** بدان اشاره رفته است و یا مشابه آن، می‌توان بر اعتبار این راوی بزرگ تأکید کرد.

آمیخته شدن تفسیر علی بن ابراهیم قمی و روایاتی که ایشان از حضرت صادق علیه السلام آورده با تفسیر ابوالجارود و روایاتی که ابوالجارود از امام باقر علیه السلام در تفسیر آورده است هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کند، چرا که این دو بخش از هم قابل تمییز است و همان گونه که در الذریعه آمده، شاگرد بزرگ علی بن ابراهیم قمی برای تکمیل این کتاب تفسیری و ترغیب فرقه جارودیه به این تفسیر ارزشمند، روایات تفسیری امام باقر علیه السلام را که ابوالجارود نقل کرده آورده است. کوتاه سخن، این که در مقام تضعیف این تفسیر بزرگ گفته می‌شود دارای آمیختگی با تفسیر ابوالجارود است، باید گفت مگر آمیخته شدن متمایز آن با تفسیر ابوالجارود مشکلی ایجاد می‌کند.

حضور روایات دیگری در این تفسیر بزرگ که شاگرد علی بن ابراهیم قمی از مشایخ دیگرش آورده نیز مشکل ساز نیست، همان گونه که در الذریعه^۱ نیز آمده است.

۱. الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۲.



تعلیقات علی بن ابراهیم بر پاره‌ای از آیات و بیان شأن نزول‌ها که گاه به نظر می‌رسد گفتار خود علی بن ابراهیم باشد هم مشکل ساز نیست و شبهه‌ای در راستای اعتماد به این کتاب تفسیری و روایات آن، ایجاد نخواهد کرد. گذشته از تمایز این موارد، بسیاری از آن‌ها حتی روایت است و این‌گونه نیست که برگرفته از روایات نباشد.

در هر صورت این چهار شبهه جز برای کسانی که بسیار سخت‌گیر باشند مشکلی ایجاد نمی‌کند. باید به سختگیران گفت که اگر بنای ما بر این‌گونه سخت‌گیری‌ها باشد، تحقیق و بررسی به کندی پیش می‌رود و شیوه عقلا بر اعتماد به قرائن و پذیرش در این‌گونه موارد است. و تخصص بزرگان دین در این‌گونه موارد راه‌گشا و کارگشاست، زیرا آن‌ها هستند که از راه‌های گوناگون به اعتبار کتاب و ارزش آن و حجیت و اعتبار روایاتش دست می‌یابند و از این میراث ارزشمند بهره‌مند می‌گردند.

پاسخ به شبهه پنجم

بارها گفته شده که در باب پذیرش روایات در اصول دو مبنا و در باب توثیق راویان، نیز دو مبنا در رجال وجود دارد.

در اصول، مبنای پذیرش، تنها خبر ثقه که مبنای اقلیتی از عالمان شیعه است و مبنای اعتبار و پذیرش خبر موثق^۲ به که مبنای اکثریت عالمان و فقیهان و محققان شیعه است، وجود دارد.

بر مبنای اقلیت می‌پذیریم که اکثریت روایات شیعه از اعتبار می‌افتد، ولی این مبنا اولاً صحیح نیست - به دلائلی که در جای خودش آمده است - و ثانیاً در برابر آن مبنا مبنای اکثریت است که خبر موثق به را می‌پذیرند و بر این مبنا اکثریت روایات اعتبار می‌یابد.



در رجال هم در باب توثیق راویان، دو مبنا وجود دارد:

۱. مبنای سخت گیرانه که تنها به توثیق قدمای رجال اعتبار می دهد.
 ۲. مبنای سهل گیر که از راه های بسیار به وثاقت و اعتبار راوی دست می یابد.
- اساس کار ما نیز همین مبنای دوم است. بدین ترتیب، مشکل حادی در راه اعتبار روایات نمی ماند.^۱

پاسخ به شبهه ششم

استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم مورد پذیرش عموم است. آنچه شبهه شده حضور تفسیر ابوالجارود و یا بخش دیگری از گفتار علی بن ابراهیم و یا روایات شاگرد ایشان از مشایخ دیگرش می باشد که گفته شد هیچ یک از این ها مشکل ساز نیست. چون هم بخش های دیگر، اعتبارش کمتر از تفسیر علی بن ابراهیم نیست و هم متمایز است و خلطی صورت نگرفته است.

به نظر نمی رسد کسی بگوید این تفسیر، از آن علی بن ابراهیم نیست. اگر کسی سخنی بگوید خواهد گفت که این موضوع برای من ثابت نشده است. اصولاً اگر سخت گیری افراطی معمول شود، نه این تفسیر و نه بسیاری از کتاب های دیگر انتسابش به مؤلفانش به اثبات نمی رسد در حالی که این افراط، پذیرفته نیست.

پاسخ به شبهه هفتم

این که علی بن ابراهیم قمی در مقدمه و در لابلای تفسیر، روایاتی را آورده که اشاره به تحریف قرآن می کند، مشکل ساز نیست. چرا که وجود این روایات

۱. بحث بیشتر این موضوع را به جای خودش وا من نهیم. ما در مقاله ای گسترده به مبنای اکثریت پرداخته و از آن دفاع کرده ایم.

تقریباً قطعی است و عالمان برای آن توجیه و تحلیلی دارند. در بسیاری از مجموعه های روایی شیعه و سنی از این دست روایات دیده می شود که باید مورد تحلیل قرار گیرد و در جای خودش عالمان به تحلیل و توجیه آن پرداخته اند و گرنه باید حتی کتاب کافی را کنار بگذاریم، چرا که در کافی هم در رابطه با تحریف، روایاتی دیده می شود.

پاسخ به شبهه هشتم

حضور روایاتی در تفسیر آیات قرآنی که برای ما مفهوم نیست و یا به نظر می رسد که بر خلاف ظاهر قرآن است و یا به گونه ای متعارض با آنچه ما می دانیم و می فهمیم، است نباید ما را از تلاش در جهت دستیابی به فهم روایات تفسیری باز دارد. هنگامی که گفته می شود قرآن چنان نیست که همه ابعادش برای عموم باشد، باید دقت کرد تا حقایق قرآن را از مفسران واقعی آن آموخت و بیشتر در جهت فهم و دستیابی به مفاد روایات تلاش نمود.

ما در فرهنگ روایی خود به خصوص روایات تفسیری، احادیثی داریم که به سادگی به مفاد آن نمی توان رسید. شاید در مرحله نخست که با آنها مواجه می شویم بپنداریم که مفاد غلطی دارد، ولی با کمی دقت، مفاد استوار آن برایمان روشن می گردد. و نیز بسیار می شود که ظاهر یک روایت با علم بشری ناسازگار می نماید، ولی با کمی درنگ و تأمل می یابیم که حق با روایت است و یا روایت با آن علم، ناسازگاری ندارد.

حضور این روایات تأمل بیشتر ما را می طلبد و در سایه این تأمل است که ارزش روایات ما روشن می گردد.



پاسخ به آخرین شبهه

حضور روایات جعلی و ساختگی در تفسیر علی بن ابراهیم و در روایات تفسیری این دانشمند بزرگ شیعی، از دیگر شبهات مهم، حول این تفسیر است.

ما در این بخش به کلام آیت الله معرفت اشاره می‌کنیم.^۱

مطمئن باشید که جعل و تحریف در روایات تفسیری علی بن ابراهیم چنان نیست که اعتبار کتاب و روایات تفسیری آن را خدشه دار سازد. بسیاری از این روایات پاسخ دارد و قابل دفاع است و بسیاری هم از امام علی^{علیه السلام} صادر شده و جهت صدور آن تقیه بوده است.

در برخی از روایات، امام علی^{علیه السلام} بر مبنای اهل سنت تفسیر کرده‌اند و می‌دانیم که رعایت تقیه در روایات ما بسیار گوشزد شده است و چیز تازه‌ای نیست. و حتی گاهی بخش کوتاهی از روایت تقیه است و دیگر بخش‌های روایت ناب و واقعی است.

علامه آیت الله معرفت^{رحمته الله} در التفسیر و المفسرون^۲ حدود سی و سه مورد را در تفسیر قمی مورد اشاره قرار می‌دهد. ما بر این باوریم که حضور این روایات در لابلای روایات تفسیری هیچ مشکل ساز نیست.

از سوی دیگر حذف روایاتی که بر پایه تقیه صادر گشته، درست نیست، زیرا این روایات محورهای تقیه را مشخص می‌سازد. به علاوه روایتی که تقیه‌ای است، ممکن است تنها در بخشی از آن تقیه باشد نه همه آن، پس در نتیجه برای رعایت جایگاه سخن امام علی^{علیه السلام} مجموع روایت آورده می‌شود.

به علاوه برخی از تفسیرها که مورد مناقشه قرار گرفته به احتمال زیاد تفسیری

۱. محمدهادی معرفت، همان، ج ۱، ص ۴۸۰-۴۸۵.

۲. نک: همان.

است که علی بن ابراهیم خودش فرموده است که گاهی مستند خویش را باز گفته است. اگر در این موارد اشکالی به ذهن برسد باید گفت علی بن ابراهیم قمی معصوم نیست.

به امید روزی که در جهت فهم قرآن و دستیابی به لایه های عمیق آن، بیشتر به تبیین و تحلیل روایات تفسیری پردازیم و با فرهنگ روایی خود بیش از این آشنا شویم و از این میراث به جا مانده و با ارزش بیشتر دفاع کنیم.

کتاب نامه

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالکتب اسلامی، الطبعة الثالثة، ۱۳۸۸ هـ.
۲. معرفت، محمد هادی، التفسیر و المفسرون.
۳. طهرانی، آقابزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه.

علل وقوع جنگ‌های عصر نبوی ﷺ در تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمه الله

سید علی نقی میرمسینی

مقدمه

آشنایی و پرداختن به حوادث عصر رسول خدا ﷺ یکی از نیازهای امروز و فردای ماست. هرچه این آشنایی و رفع نیاز، برخاسته از متون کهن باشد؛ پیوند ما و عصر حضور اهل بیت علیهم السلام را بیش تر و بهتر خواهد بود و نسل‌مان را جرعه نوش چشمه سار قرون نخستین اسلامی - که همان عصر حضور اهل بیت علیهم السلام است - می‌سازد.

آنچه در این نوشتار آمده، به علل وقوع یکی از اساسی‌ترین موضوعات عصر آغازین اسلام، از منظر علی بن ابراهیم قمی، اشاره دارد. علی بن ابراهیم قمی رحمه الله که خود از اصحاب امامان معصوم علیهم السلام است و عطر حضور اهل بیت علیهم السلام را حس کرده و شاهد کلام آن بزرگواران را با ذائقه خویش چشیده، در تفسیرش نکات تاریخی بسیاری آورده که بخشی از آن‌ها پیرامون غزوات و حوادث حماسی عصر رسول خدا ﷺ است. صاحب این قلم، در صدد جمع



آوری و تدوین تمام این حوادث نیست، بلکه در صدد بررسی «علل، عوامل و زمینه های وقوع مهمترین» آن هاست. ما در این فرصت کوتاه و محدود، می‌کوشیم تا با استفاده از منابع کهن تاریخی و روایی، به‌ویژه تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمته، به این موضوع مهم بپردازیم. اما قبل از آن، آشنایی اجمالی با علی بن ابراهیم قمی رحمته و کتاب گرانسنگش «تفسیر قمی» لازم به نظر می‌رسد.

علی بن ابراهیم قمی رحمته در یک نگاه

ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی از فقهاء، محدثان و مفسران بزرگ شیعه در اواخر سده سوم و اوائل سده چهارم هجری می‌باشد. نام این راوی عالیقدر در شمار اصحاب امام هادی علیه السلام قرار دارد و شیخ طوسی به این نکته در کتاب رجالش اشاره کرده است.^۱

نجاشی به پیروی از شیخ، درباره علی بن ابراهیم می‌گوید: «او از افراد مورد وثوق و قابل اعتماد در احادیث و روایات می‌باشد و مذهب و افکار اعتقادی او کاملاً صحیح است».^۲

علی بن ابراهیم دوران حیات پربرکت امام حسن عسکری علیه السلام و زمان غیبت صغرا را درک کرده است. با این حال؛ هیچ روایتی به طور مستقیم، از وی، به نقل از امامان معصوم علیهم السلام یافت نشده است. البته این موضوع از اهمیت وی و آثارش نمی‌کاهد. در این باره آیه‌الله خویی می‌نویسد: «نبودن روایت مستقیم از ائمه علیهم السلام منافاتی با این مطلب ندارد که نامش در زمره اصحاب امام هادی علیه السلام باشد».^۳

۱. شیخ طوسی، رجال، ص ۳۰۷.

۲. نجاشی، رجال، ص ۲۶۰.

۳. معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۱۸۹.



به هر صورت، علاقه و شیفتگی علی بن ابراهیم نسبت به سرچشمه های زلال امامت، به اندازه‌ای بود که نه تنها شیعیان؛ بلکه دانشمندان اهل سنت نیز به این موضوع اشاره کرده‌اند. از جمله ابن حجر عسقلانی که از دانشمندان نامدار اهل سنت در علم رجال است، از علی بن ابراهیم در کتابش نام برده، می‌گوید: «او از شیعیان سرسخت است.»^۱ این سرسختی از آثار و روایات به‌جامانده از او کاملاً هویداست. او از مشایخ ثقة الاسلام کلینی است و بخش اعظم روایات اصول کافی از او نقل شده است.

تمام روایات علی بن ابراهیم مورد قبول و استناد فقها قرار گرفته که بزرگی، عظمت، و وثاقت این شخصیت برجسته حدیثی را نشان می‌دهد. با این که برخی از عالمان معاصر در انتساب کتاب تفسیر قمی به او تردید کرده‌اند، اما به گواهی نجاشی و شیخ طوسی و برخی دیگر از علمای رجال، تفسیر قمی از آن اوست. به طور کلی، تعداد استادان علی بن ابراهیم قمی رحمته الله را تا ۴۸ نفر، و تعداد شاگردانش را تا ۲۳ تن نوشته‌اند که نام و مشخصات آن‌ها در کتاب های رجالی آمده است. تعداد آثار تألیفی وی را حدود ۱۴ اثر نوشته‌اند که «تفسیر القمی» از مهمترین آن‌هاست. این اثر، تفسیری روایی است که مؤلف برای توضیح و تفسیر هریک از آیات نورانی قرآن، - به صورت گزینشی - روایات متعددی از امام صادق علیه السلام را به نقل از پدرش ذکر کرده است. مجموع روایاتی که علی بن ابراهیم نقل کرده، بالغ بر ۷۱۴۰ روایت است. وی تنها تعداد ۶۲۱۴ مورد از این روایات را از پدرش ابراهیم بن هاشم و او نیز از محمد بن ابی عمیر نقل کرده است.^۲

۱. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۹۱.

۲. برای اطلاعات بیشتر نک: آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۲؛ آیت الله خویی، معجم رجال

الحديث، ج ۱، ص ۳۱۷ و...

جایگاه تفسیر قمی

در یک نگاه کلی، مجموع روایات تفسیر قمی را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. روایات ابوالفضل، العباس بن محمد^۱ از علی بن ابراهیم به سندش از امام صادق علیه السلام.

۲. روایات نقل شده توسط ابوالجارود^۲ از امام باقر علیه السلام.

۳. روایات علی بن ابراهیم از دیگر مشایخ حدیثی‌اش.

از مهمترین ویژگیهای تفسیر قمی، اتصال به عصر حضور امامان و غیبت صغرا است. به همین دلیل بیش تر مفسران شیعه - از جمله علامه طباطبائی در المیزان - از این تفسیر استفاده بسیار کرده‌اند. در مورد این که آیا این تفسیر از آن علی بن ابراهیم قمی رحمته الله است، یا خیر، جای تأمل است. در این مورد سه دیدگاه کلی وجود دارد:

۱. نگاه مثبت که این تفسیر را به طور کامل از آن علی بن ابراهیم قمی رحمته الله می‌داند.

۲. نگاه منفی که این کتاب را نه از آن علی بن ابراهیم قمی رحمته الله ؛ بلکه از آن علی بن ابراهیم دیگری می‌داند.

۳. نگاه ترکیبی که بخشی از تفسیر را از آن علی بن ابراهیم قمی رحمته الله و بخش دیگر را از آن ابوالجارود - قبل از گرایشش به زیدیه - می‌داند.

۱. وی که به عباس «سیاه» معروف است، از اعقاب امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌باشد که مرقد شریفش احتمالاً در شهر ساری است. (نک: کتاب بارگاه آزاد گله، دکتر محمد مهدی فقیه بحرالعلوم، صفحات مختلف).

۲. وی در بخش پایانی عمرش به زیدیه گرایش یافت و به عنوان یکی از رهبران این فرقه ایفای نقش نمود. (همه کتب رجالی در این مورد اشاراتی دارند).



شیخ آقا بزرگ در باره انتساب این تفسیر به علی بن ابراهیم قمی رحمته الله و روش آن می‌نویسد:

«روش تفسیری قمی، آن است که در تفسیر خود به روایاتی که از امام صادق علیه السلام منقول است، استناد می‌جوید و بیش تر آن‌ها را از طریق پدرش ابراهیم بن هاشم از اساتید خود که بالغ بر شصت نفر از اصحاب حدیث هستند، روایت می‌کند. و اغلب مرویات پدرش از طریق محمد بن عمیر با استناد از امام جعفر صادق علیه السلام است که به صورت مرسل می‌باشد. و گاهی از استاد دیگر شیخ ظریف بن ناصح از عبدالصمد بن بشیر از ابی الجارود است. چون این تفسیر تمام روایاتش از امام صادق علیه السلام است، شاگرد و روایت کننده تفسیر، خواسته است برخی از روایات امام باقر علیه السلام را که به ابی الجارود املاء نموده، وارد این تفسیر نماید. گاهی برخی از روایات را از مشایخ دیگر خود به مناسبت آیاتی که در آن وجود نداشته است، وارد می‌سازد. این نوع تصرف در اوائل سوره آل عمران تا پایان قرآن صورت پذیرفته است. شاگرد او همان است که در تعدادی از نسخه‌ها که دیده شده، نام خود را در آغاز تفسیر آورده است. چون در همان نسخه‌ها پس از فراغت از بیان انواع علوم قرآن می‌گوید: به من حدیث نمود ابوالفضل عباس بن محمد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر علیه السلام گفت: حدیث نمود ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم، حدیث نمود پدرم - ابراهیم بن هاشم - از محمد بن ابی عمیر از حماد بن عیسی. سپس تعدادی از راه‌های والد علی بن ابراهیم را ذکر می‌کند...»^۱

این مفسر و صحابی فرزانه در اواسط زندگی پر افتخارش، نعمت بینایی خویش را از دست داد و تا پایان عمر نابینا و روشن دل زیست. از تاریخ وفات

۱. الذریعه الی تصانیف الشیعه، ص ۳۰۲، رقم ۱۳۱۶.



وی اطلاع دقیقی در دست نیست. اما پژوهشگران بر اساس روایتی که شیخ صدوق در باره وی در کتاب «عیون اخبار الرضا» نقل کرده‌اند، استفاده می‌کنند که وی تا سال ۳۰۷ قمری زنده بوده و وفاتش پس از این تاریخ واقع شده است.^۱

دور نمایی کلی، از حوادث تاریخی تفسیر

در یک نگاه کلی مباحث تاریخی موجود در تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمته الله را می‌توان چنین تقسیم بندی کرد:

۱. تاریخ و قصص انبیاء

در این بخش، مباحث پیامبرانی چون: آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، یوسف، ایوب، ذوالقرنین، موسی، خضر، داود، سلیمان، یونس و عیسی علیهم السلام و نیز تاریخ شخصیت‌های مشهوری چون: حواء، هابیل، قابیل، بلعم باعورا، لقمان حکیم، طالوت، جالوت، قارون، اصحاب کهف، حضرت مریم و نیز سرنوشت عبرت‌انگیز شیطان وجود دارد.

۲. تاریخ اسلام

برخی از مهمترین مباحث تاریخ اسلام که در این تفسیر آمده عبارتند از: زندگی نامه، معجزات، یاران، جنگ‌ها و اشاراتی به تاریخ و زندگی‌نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و برخی از جانشینان و امامان معصوم علیهم السلام از جمله: امام علی، امام حسن، امام حسین، امام باقر، امام صادق، امام رضا، امام جواد، امام مهدی علیه السلام.

۱. برای اطلاعات بیشتر، نک: آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۲؛ آیت الله خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۳۱۷ و...



جدول مشخصات مهم ترین جنگ های عصر نبوی

نام غزوه	بدر	احد	احزاب	خیبر	ذات السلاسل	فتح مکه	حنین	تبوک
مشخصات								
زمان وقوع	رمضان سال دوم	۷ شوال سال سوم	سال پنجم	سال هفتم	سال هشتم	سال هشتم	سال هشتم	شعبان سال نهم
مکان وقوع	وادی بدر	دامنه کوه احد	شهر مدینه (کوه سلع)	وادی خیبر	وادی یابس	مکه معظمه	حنین (نزدیک ک طائف)	مرزهای شام (سوریه)
تعداد مسلمانان	۳۱۳ نفر	۷۰۰ نفر	۳۰۰۰ نفر	۱۶۰۰ نفر	گروهی	۱۰۰۰۰ نفر	۱۲۰۰۰ نفر	۳۰۰۰۰ نفر
تعداد دشمنان	۹۵۰ نفر	۳۰۰۰ الی ۴۰۰۰ نفر	۱۰۰۰۰ نفر	تمام یهودیان خیبر	۱۲۰۰۰ نفر	تمام مشرکان مکه	قبایل هوازن و ثقیف و...	۴۰۰۰۰ نفر
تعداد شهیدان	۱۴ نفر	۷۰ نفر	—	۲۰ نفر	نامعلوم	—	جمعی بسیار	—
آمار کشته‌های دشمن	۷۰ نفر	۲۳ نفر	۲ نفر	۹۳ نفر	۷ نفر	—	اندکی	—
تعداد اسیر دشمن	۷۰ نفر	—	—	تمام یهودیان زنده	—	مکیان، ایمان آوردند	۶۰۰۰ نفر	—

تعداد جنگ ها و غزوات رسول خدا ﷺ

ابن هشام، جنگ های پیامبر ﷺ را ۲۷ مورد دانسته است.^۱ ابن سعد نیز تعداد جنگ های رسول خدا ﷺ را ۲۷ و تعداد سریه های آن حضرت را ۴۷ مورد شمارش کرده است.^۲

برخی دیگر، تعداد غزوات رسول خدا ﷺ را ۲۶ و تعداد سریه های آن حضرت را ۳۵، ۳۶، ۴۷، ۴۸ و ۵۳ مورد نوشته اند.^۳

بدون تردید هریک از این جنگ ها معلول عوامل و حوادثی است که در این نوشتار به صورت اختصار، با علل وقوع مهم ترین آن ها از منظر تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمته الله آشنا می شویم.

۱. بدر^۴

نمونه آیات:^۵

داستان این جنگ در ذیل برخی آیات سوره مبارکه انفال، ابراهیم و... آمده است. از جمله آیات:

﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ﴾.

۱. السيرة النبوية، ج ۲، ص ۶۰۸.

۲. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳.

۳. عبدالحی کتانی، نظام اداری مسلمانان در صدر اسلام، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراقرلو، ص ۱۵۳.

۴. این جنگ را به جهت گستردگی و زیاد بودن ابعاد آن، غزوه «بدر الكبرى» و «جنگ کشتار» نیز می گویند. (نک: السيرة النبوية، ج ۱، ص ۶۰۶؛ واقدی المغازی، ج ۳، ص ۸۷۵).

۵. ممکن است پیرامون هر حادثه در چند سوره و یا آیه ای از قرآن، اشاراتی شده باشد. نگارنده در این نوشتار، درصدد شمارش و بیان همه آن آیات نیست، بلکه تنها مهمترین آنها را به عنوان نمونه ذکر کرده و از بیان و شمارش بقیه آیات مربوطه - به دلیل پرهیز از به درازا کشیدن مطلب - چشم پوشیده است.



﴿يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ﴾.
 ﴿وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ
 لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَن يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ﴾^۱ ﴿لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَيُطْلَلَ
 الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾.^۲

- (ناخشنودی پاره‌ای از شما از چگونگی تقسیم غنائم بدر) همانند آن است که خداوند تو را از خانه‌ات به حق بیرون فرستاد (به سوی میدان بدر) در حالی که جمعی از مؤمنان کراهت داشتند (ولی سرانجامش پیروزی آشکار بود).
 - آن‌ها با اینکه می‌دانستند این فرمان خدا است باز با تو مجادله می‌کردند (و آن‌چنان ترس و وحشت آن‌ها را فرا گرفته بود که) گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند و (آن را با چشم خود) می‌نگرند.

- و (به یاد بیاورید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری قریش یا لشکر آن‌ها) برای شما خواهد بود؛ اما شما دوست می‌داشتید که کاروان برای شما باشد (و بر آن پیروز شوید)؛ ولی خداوند می‌خواهد حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کافران را قطع کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر ساخت). تا حق تثبیت شود و باطل از میان برود هر چند مجرمان کراهت داشته باشند.

علت وقوع

علی بن ابراهیم قمی رحمته الله از آیه ﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَ...﴾ به تشریح و چگونگی جنگ بدر و زمینه‌ها و آثار آن می‌پردازد.^۲

۱. انفال، ۸ و ۵.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۹ به بعد.



بدر^۱ اولین جنگی است^۲ که در ماه رمضان سال دوم هجری با حضور رسول خدا ﷺ پیرامون چاهای بدر اتفاق افتاد. مهمترین علت وقوع این جنگ عبارت بود از:

ابو سفیان، بزرگ مکه در رأس یک کاروان نسبتاً مهم تجارتي که از چهل نفر با ۵۰ هزار دینار مال التجاره تشکیل می شد از شام به سوی مدینه بازمی گشت، پیامبر ﷺ به یاران خود دستور داد آماده حرکت شوند و به طرف این کاروان بزرگ که قسمت مهمی از سرمایه دشمن را با خود حمل می کرد بشتابند و با مصادره آن، ضربه سختی بر قدرت اقتصادی و نظامی دشمن وارد کنند. ناگفته پیداست که این حق طبیعی پیامبر ﷺ و یارانش بود تا به چنین حمله ای دست بزنند. زیرا:

اولاً: با هجرت مسلمانان از مکه به مدینه بسیاری از اموال آنان به دست مکیان

۱. "بدر" در اصل نام مردی از قبیله "جهینه" بود که چاهی در آن سرزمین احداث کرد، بعداً آن چاه و آن سرزمین به نام بدر شناخته شد. به تعبیر دیگر، بدر نام مردی از قبیله ابوذر غفاری بود. به هر صورت، نام آن مرد «بدر» بود. وی بعد از آن که چاهی در آن محل حفر کرد، آن چاه به نام خودش شهرت یافت. (آینه یقین، ص ۱۵۱).

۲. پیش از این جنگ، غزوه دیگری به نام «بدر اولی» به وقوع پیوست که بدون درگیری خاتمه یافت. جنگ بدر اولی در ماه ربیع الاول سال دوم، یعنی یک سال و سه ماه بعد از هجرت، به وقوع پیوست. علت ایجاد آن تعقیب و جست و جوی «کرز بن جابر فهری» توسط رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و یارانش بود. وی در دامنه کوهی به نام «جماء» در سه میلی مدینه دآمداری می کرد که همزمان با تشکیل حکومت اسلامی، به غارت گله های مردم مدینه پرداخت. سپاه اسلام، برای سرکوبی او تا سرزمین بدر آمدند، ولی برخوردی پیش نیامد و بازگشتند. (المغازی، ج ۱، ص ۱۲؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۴).

کرز بن جابر فهری، چندی بعد مسلمان شد و در جریان فتح مکه شرکت کرد. در فتح مکه تنها دو نفر از مسلمانان به شهادت رسیدند. یکی از آن دو نفر، همین کرز بن جابر فهری، و دیگری «خالد الاشعری» بود. (المغازی، ج ۳، ص ۸۷۵).



افتاد و خسارت سنگینی بر آن‌ها وارد شد. از این جهت مسلمانان حق داشتند با مصادره کاروان دشمن، خسارتی را که بر آن‌ها تحمیل شده بود جبران کنند. از این گذشته، مردم مکه، طی ۱۳ سال اقامت پیامبر ﷺ و مسلمین در آنجا، کاملاً نشان داده بودند که از هیچ‌گونه ضربه و صدمه زدن به مسلمانان فروگذار نیستند و حتی آماده کشتن شخص پیامبر ﷺ نیز شدند. چنین دشمنانی با هجرت پیامبر ﷺ به مدینه بی‌کار نمی‌نشستند و مسلماً نیروی خود را برای ضربه قاطعی، بسیج می‌کردند. پس عقل و منطق ایجاب می‌کرد که مسلمانان به عنوان یک اقدام پیشگیرانه با مصادره سرمایه عظیم کاروان تجارتی قریش، ضربه سختی بر دشمنانشان وارد سازند، و بنیه اقتصادی و نظامی خود را برای دفاع از خویشان، قوی سازند. و این، اقدامی است که در همه جای دنیا، در گذشته و امروز بوده و هست. کسانی که بدون در نظر گرفتن این جهات، سعی دارند حرکت پیامبر اسلام ﷺ را به سوی کاروان تجارتی قریش، به صورت یک نوع غارتگری منعکس سازند؛ یا افراد ناآگاهی هستند که از ریشه‌های مسائل تاریخی اسلام بی‌خبرند و یا مغرضانی می‌باشند که سعی دارند واقعیت‌های تاریخی را دگرگون جلوه دهند.

به هر حال ابو سفیان به وسیله دوستان خود در مدینه از این تصمیم پیامبر ﷺ آگاه شد و چون موقعی که این کاروان برای آوردن مال التجاره به سوی شام می‌رفت؛ مورد چنین تعرضی قرار گرفته بود، لذا قاصدی را به سرعت به مکه فرستاد، تا جریان را به اطلاع اهل مکه برساند. قاصد در حالی که برای جلب توجه مردم، طبق توصیه ابوسفیان، بینی شتر خود را دریده و گوش آن را بریده و پیراهن خود را از دو طرف پاره کرده و وارونه سوار بر شتر شده بود؛ وارد مکه شد و فریاد برآورد: "ای مردم پیروزمند مکه! کاروان خود را دریابید، کاروان خود را دریابید، بشتابید و عجله کنید اما باور نمی‌کنم به موقع برسید، زیرا

محمد و افرادی که از دین شما خارج شده‌اند برای تعرض به کاروان از مدینه بیرون شتافته‌اند.

از آنجا که بسیاری از مردم مکه در این کاروان سهمی داشتند به سرعت بسیج شدند و حدود ۹۵۰ نفر مرد جنگی که جمعی از آن‌ها بزرگان و سرشناسان مکه بودند با ۷۰۰ شتر و ۱۰۰ رأس اسب به حرکت در آمدند. فرماندهی این گروه به عهده ابوجهل سپرده شد.

از سوی دیگر ابوسفیان برای اینکه خود را از تعرض مسلمانان مصون بدارد، مسیر کاروان را تغییر داد و به سرعت به سوی مکه رهسپار شد.

پیامبر اسلام ﷺ با ۳۱۳ نفر که تقریباً مجموع مسلمانان مبارز اسلام را در آن روز تشکیل می‌داد به نزدیکی سرزمین بدر، بین راه مکه و مدینه رسیده بود که خبر حرکت سپاه قریش را شنید.

در این هنگام با یاران خود به مشورت پرداخت که آیا به تعقیب کاروان ابو سفیان و مصادره اموال کاروانیان پردازند و یا برای مقابله با سپاه آماده شوند. جمعی مقابله با سپاه دشمن را ترجیح دادند؛ ولی گروهی از این کار اکراه داشتند، و ترجیح می‌دادند که کاروان را تعقیب کنند. دلیل آن‌ها این بود که قریش با پیش‌بینی قطعی و آمادگی کافی برای نبرد، آمده است. در حالی که مسلمانان به هنگام بیرون آمدن از مدینه، قصدشان مقابله با سپاه مکه نبود و آمادگی رزمی برای درگیری با آن‌ها را نداشتند؛ این دودلی و تردید، هنگامی افزایش یافت که معلوم شد نفرات دشمن بیش از سه برابر تعداد مسلمانان و تجهیزاتشان چندین برابر تجهیزات مسلمانان است.

با این وجود، پیامبر ﷺ نظر گروه اول را پسندید و به مسلمانان دستور داد تا در کنار چاه بدر فرود آیند. در این گیر و دار ابو سفیان توانست خود و کاروان تجاری‌اش را از منطقه خطر رهایی بخشد، و از طریق ساحل دریای احمر از



بیراهه به سوی مکه بشتابد. وی در حال فرار، به وسیله قاصدی، به لشکر مکیان پیغام فرستاد که: «خدا کاروان شما را رهایی بخشید، من فکر می‌کنم مبارزه با محمد در این شرائط لزوم ندارد»؛ ولی ابو جهل - که رئیس لشکر بود - با این پیشنهاد به مخالفت برخاست و به بتهای بزرگ "لات" و "عزی" قسم یاد کرد و گفت: «ما نه تنها با آن‌ها مبارزه می‌کنیم، بلکه تا داخل مدینه آن‌ها را تعقیب کرده و اسیرشان می‌کنیم و به مکه می‌آوریم تا صدای این پیروزی به گوش تمام قبائل عرب برسد».

سرانجام لشکر قریش که با ساز و برگ جنگی فراوان و نیرو و غذای کافی و حتی زنان خواننده و نوازنده برای تحریک لشکر، قدم به میدان معرکه نهاده بودند؛ خود را با حریفی روبه‌رو می‌دیدند که باورش‌ان نمی‌آمد، با آن شرائط، قدم به میدان جنگ بگذارند.

طولی نکشید که ابوجهل فرمان حمله عمومی را صادر کرد. در این گیرودار نابرابر، خدای متعال مسلمانان را تنها نگذاشت و نیروهای غیبی به نفع سپاه اسلام وارد میدان جنگ شدند. یکی از این نیروهای غیبی باد و دگرگونی هوا بود که به شدت در جهت سپاه قریش می‌وزید و عرصه را بر آن‌ها تنگ می‌ساخت. مسلمانان که پشت به باد بودند، از فرصت استفاده کردند و بر دشمن یورش بردند. سرانجام استقامت، پایداری و دلاوریهای مجاهدان اسلام، قریش را به زانو در آورد. و به این ترتیب، نخستین پیکار مسلحانه با قریش مغرور و نیرومند، با پیروزی غیرمنتظره مسلمانان پایان یافت.

از مهم‌ترین پیامدهای مثبت این جنگ کشته و اسیر شدن ۱۱۴ نفر از چهره‌های مشهور و نامدار قریش بود. افرادی چون: ابوجهل، عتبه، شیبه، امیه و... کشته شدند و افرادی چون: نضر بن حارث، عقبه بن ابی معیط، ابوغره، سهیل، عمرو،



ابوالعاص، - عباس - عموی پیامبر ﷺ - به اسارت در آمدند.^۱

۲.۱ احد

نمونه آیات:

- ﴿وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.
- ﴿إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾.
- ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.^۲

- و (به یاد آر) هنگامی که بامدادان (برای جنگ احد) از نزد خانواده‌ات بیرون شدی (تا) مؤمنان را در مراکزی برای جنگیدن جای دهی، و خداوند (به گفتار و کردار شما) شنوا و داناست.

- آن گاه که دو گروه از شما بر آن شدند که (در جنگ) سستی نمایند، اما خداوند ولی آنان بود (و به آنان کمک کرد که از این فکر باز گردند)، پس مؤمنان تنها به خدا توکل کنند.

- و همانا خداوند شما را در جنگ بدر در حالی که ناتوان بودید یاری کرد، پس از خداوند پروا کنید، باشد که سپاس گزاری نمایید.

علت وقوع

علی بن ابراهیم قمی رحمته الله شأن نزول آیه ﴿إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ...﴾ را عبدالله بن ابی و نقش مخرب وی، و همکاران و همفکرانش در جنگ احد

۱. برای آشنایی بیشتر: نک: تفاسیر قرآن کریم، ذیل آیات ۷ و ۸ انفال؛ مغازی واقدی، ج ۱، ص ۱۷۲ -

۱۹؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۰۶ و نیز آغاز ج ۲؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۱۱۶؛ تاریخ طبری، ج ۲،

ص ۴۲۱؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۲، ص ۸.

۲. آل عمران/ آیات ۱۲۱ - ۱۲۳.



می‌داند و بدین سبب، اشارات جامعی پیرامون تحولات جنگ احد نقل می‌کند.^۱ جنگ مهم و سرنوشت سازی که در هفتم شوال سال سوم هجری اتفاق افتاد. مهمترین دلیل وقوع آن «جبران شکست جنگ بدر» از سوی کفار قریش بود. بنای مشرکان عدم فراموشی این حادثه تلخ بود تا آنگاه که بتوانند انتقام کشته های خود را بستانند.

بدین منظور ابوسفیان گفته بود: «بر کشته‌ها گریه نکنید، تا عقده‌ها خالی نشود و کینه‌ها باقی بماند. همگی شعار انتقام سر دهید و من نیز تا انتقام نگیرم با همسرم همبستر نخواهم شد». کوتاه سخن آنکه: در مکه، گریه بر شتر گمشده روا بود و اشک ریختن بر کشته گان خویش، ممنوع. این بغض نترکیده، کفار قریش را آماده نگهداشته بود تا آنکه در جنگ احد دست به انتقام وحشتناکی زدند.

علاوه بر این، علل زیر در تسریع وقوع نبرد احد تأثیر به سزا داشت. هریک از این عوامل که در واقع، زیر مجموعه همان دلیل و عامل اصلی، یعنی «جبران شکست جنگ بدر» است، عبارتند از:

۱. نقش وسوسه انگیز و تحریک کننده «کعب ابن اشرف». در معرفی وی همین کافی است که زاده زنی یهودی بود و در دلش نسبت به پیامبر ﷺ کینه بسیار داشت و از کفار شرکت کننده در جنگ بدر بود که از نزدیک شاهد شکست قریش در این جنگ بود. وی توان فراموش ساختن این حادثه دلخراش را نداشت. به همین دلیل، بعد از بازگشت به مکه همواره حوادث جنگ را برای مردم بیان می‌کرد و مکیان را بر ضد مسلمانان تحریک می‌نمود؛ و حتی برای تحریک و فریب بیش تر به توصیف زیبایی های زنان مسلمان می‌پرداخت و نام زنان مسلمان را در قالب شعر در می‌آورد و برای تحریک بیش تر مردم،

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۰ به بعد.

سروده‌هایش را برای این و آن می‌خواند.

۲. تحریک مکیان توسط ابورافع یهودی در به هم پیوستن کفار و شتاب آن‌ها به سوی میدان جنگ احد.

۳. بسته شدن راه بازرگانی مکیان از طریق مدینه و عراق و

به هر صورت، جنگ به وسیله ابوعامر^۱ آغاز شد و مسلمانان در نیمه جنگ، به علت تغییر نیت از الهی محوری به دنیا محوری و طمع در غنائم، طعم تلخ شکست را چشیدند. شکست از آنجا ناشی شد که نیروهای خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل با یورش غافل‌گیرانه به گردنه احد، سرنوشت جنگ را به نفع کفار قریش تغییر دادند. هم‌چنین شهادت پرچمدار اسلام (مصعب بن عمیر)، شایعه کشته شدن پیامبر ﷺ، فرار جمع بسیاری از یاران رسول خدا^۲، تمایل و

۱. وی پدر حنظله غسیل الملائکه و از فراریان مدینه و از قبیلۀ اوس بود. او با ۱۵ نفر دیگر بر اثر مخالفت با اسلام از مدینه به مکه گریخت و نخستین تیر را در جنگ احد به نفع کفار پرتاب کرد. پسرش حنظله، جوان تازه دامادی بود که با دختر عبدالله بن ابی (منافق معروف) ازدواج کرد و فردای بعد از شب زفاف، با حالت جنب به نیروهای اسلام پیوست و برعکس پدر، در سپاه اسلام درخشید و حماسه دیگر خلق کرد و توانست عنوان «غسیل الملائکه» را از جانب رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به خود اختصاص دهد. از حنظله نیز در همان یک شبی که با همسرش بود فرزندی به نام عبدالله به یادگار ماند که در سال ۶۲ هجری رهبری قیام مردم مدینه بر ضد یزید را به عهده گرفت و سرانجام در این مسیر به شهادت رسید. (نک: دینوری، الخبار الطوال، ص ۳۱۰؛ ابن عبدالبر الاستیعاب، ج ۳، ص ۸۹۲؛ بلاذری انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۲۰؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۴۳۵ و ...).

۲. در این مورد آیات ۱۵۵ - ۱۵۳ سوره مبارکه آل عمران قابل توجه است. لازم به یادآوری است که در جنگ احد مسلمانان چهار گروه شدند: ۱. شهدا؛ ۲. صابران؛ ۳. فراریانی که مورد عفو قرار گرفتند؛ ۴. منافقان. در جنگ احد، جز سیزده نفر (۵ نفر از مهاجرین و ۸ نفر از انصار) همه فرار کردند. در مورد نام این سیزده نفر، جز علی علیه السلام اختلاف است که چه کسانی بودند. محسن قرائتی، تفسیر نور، ج ۲، ص ۱۸۰).



توسل جمعی از مجاهدان مسلمان به عبدالله بن ابی منافق وعدم همکاری آنان در جنگ و... از دیگر عوامل شکست مسلمانان بود.

در مجموع جنگ احد آثار ویرانگری برای مسلمانان داشت. از مهمترین آثار منفی آن، شهادت جمعی از مسلمانان از جمله حضرت حمزه سید الشهداء علیه السلام، مصعب بن عمیر و حنظله غسیل الملائکه بود.^۱

۳. احزاب (خندق)

نمونه آیات:

چگونگی ایجاد این حادثه در ذیل ۱۷ آیه از سوره مبارکه احزاب (آیات ۹ الی ۲۵) بیان شده است:

- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾.

- ﴿إِذْ جَاءُوكُم مِّنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا﴾.

- ﴿هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا﴾.^۲

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهای (عظیمی) به سراغ شما آمدند، ولی ما باد و طوفان سختی بر آن‌ها فرستادیم و لشکریانی که آن‌ها را نمی‌دیدید (و به این وسیله آن‌ها را در

۱. برای اطلاعات بیشتر: نک: تفاسیر قرآن کریم، ذیل سوره آل عمران و آیات فوق الذکر؛ مغازی

واقدی، ج ۱، ص ۳۳۳-۱۱۹؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۲ به بعد؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۲،

ص ۱۴۸ به بعد، سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۰ به بعد؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۹۹ به بعد؛ ابن اثیر،

اسدالغابه، ج ۲.

۲. احزاب / ۱۱ - ۹.

هم شکستیم) و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بینا است.
- به خاطر بیاورید زمانی را که آن‌ها از طرف بالا و پایین (شهر) شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشم‌ها از شدت وحشت خیره شده بود، و جانها به لب رسیده بود، و گمان‌های گوناگون بدی به خدا می‌بردید! - در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند.

علت وقوع

علی بن ابراهیم قمی رحمته الله در ذیل آیات فوق، پیرامون جنگ خندق و احزابی که در آن شرکت داشتند و نیز چگونگی حفر خندق و مقابله با مشرکان به تفصیل سخن گفته و در بیان چگونگی مبارزات امام علی علیه السلام، به‌ویژه در نبرد تن به تن با عمرو بن عبدود و مکالمات آن دو در هنگام مبارزه و سرانجام و کیفیت پایان جنگ، مشروحاً سخن گفته است.^۱

مهمترین دلیل ایجاد جنگ خندق که در سال پنجم هجری صورت گرفت؛ خیانت یهود و پیمان شکنی آنان بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله با هریک از طوایف یهودی بنی النضیر، بنی قینقاع و بنی قریظه پیمانی بسته بود، مبنی بر این که هرگز بر ضد رسول خدا و یارانش قدمی بر ندارند و هرگاه برخلاف متن پیمان رفتار کنند، پیامبر صلی الله علیه و آله در ریختن خون و ضبط اموال و اسیر کردن زنان و فرزندان آن‌ها دستش باز باشد. «حیی ابن خطب» این پیمان را به نمایندگی از طرف قبیله بنی النضیر امضا کرده بود. اندکی بعد از امضای این قرارداد، یهودیان پیمان را نقض کردند. آن‌ها با هر وسیله ممکن بر ضد اسلام اقدام می‌نمودند. گاهی منافقان مدینه را به تحریک و می‌داشتند و گاهی سران قریش را به جنگ با اسلام می‌کشاندند.

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۶ به بعد، ذیل آیات مربوطه.



مسلمانان و رسول اکرم ﷺ که شاهد این تحرکات خصمانه یهود - به‌ویژه طایفه بنی النضیر - بودند؛ ناچار شدند یهودیان پیمان شکن را از مدینه طرد و اخراج نمایند. از جمله این طوایف، بنی النضیر بود که رسول خدا ﷺ «محمد بن مسلمة اوسی» را مأمور ساخت تا پیام حضرت را به این طایفه عهد شکن برساند. رسول خدا ﷺ به وظیفه‌اش عمل کرد. بنی النضیر برحسب این دستور پیامبر ﷺ مجبور شدند طی ۱۰ روز مدینه را ترک کنند، در صورت عدم ترک، خونشان هدر اعلام شد.

برحسب این پیام، طایفه بنی النضیر مجبور شد مدینه را ترک گفته، به اطراف شهر، به‌ویژه منطقه خیبر هجرت کنند. کینه راندن یهود هرگز از دل بیمارگونه آنان بیرون نمی‌رفت. آن‌ها بیش از قبل به فعالیت‌های ضد اسلامی خویش ادامه می‌دادند. بنی النضیر با همکاری گروهی از بنی وائل تلاش چشمگیری کردند تا مجموعه مخالفان اسلام را در حجاز هماهنگ سازند و با هدف برانداختن نظام اسلامی، مخالفان اسلام را بر ضد اسلام بسیج سازند. «حیی بن اخطب» و «سلام بن ابی الحقیق» و جمعی از قبیله بنی وائل از شمار کسانی بودند که در هماهنگی مخالفان اسلام سهم به‌سزایی داشتند. آن‌ها موفق شدند طوایف مختلف یهود، کفار قریش و هم‌پیمان‌های طایفه بنی سلیم، و نیز تیره‌های بنی فزاره، بنی مره و بنی اشجع از قبیله غطفان در نجد و هم‌پیمان‌های بنی اسد را هماهنگ و یکنواخت ساخته، نیروهای رزمی این احزاب و گروه‌ها را به پشت دیوارهای شهر مدینه - با هدف نابود ساختن اسلام - بکشانند. خبر این هجوم وحشیانه که به رسول خدا ﷺ رسید با یارانش به مشورت پرداخت و در نهایت با تأیید نظر سلمان فارسی، به دور شهر، خندق کشیدند و به این شکل، از شهر و کیان اسلامی به دفاع پرداختند. مهمترین جلوه‌های شگفت این جنگ عبارت بود از:

۱. حفر خندق به پیشنهاد سلمان فارسی (هر ده نفر ۴۰ ذراع (حدود ۲۰ متر) که

با توجه به جمعیت ۳۰۰۰ نفری مسلمانان، ۱۲ هزار ذراع (۶ هزار متر) طول این خندق قابل تخمین است).

۲. محاصره مدینه نزدیک به یک ماه طول کشید.

۳. تنها پنج نفر از قهرمانان عرب به نام های عمرو بن عبدود، نوفل بن عبدالله، عکرمه بن ابی جهل، هبیره بن وهب و ضرار بن خطاب از خندق عبور کردند که دو نفر اولی به دست امام علی علیه السلام به هلاکت رسیدند و سه نفر آخری فرار کردند.

۴. مرگ قهرمانان مشرکین، فرا رسیدن زمستان، تمام شدن علوفه حیوانات، وزیدن باد و طوفان، عدم هماهنگی اهداف احزاب و... از مهمترین عواملی است که سپاه احزاب را متفرق ساخت.^۱

۴. خیبر

نمونه آیات:

خدای متعال در آیات ۲۸ — ۳۱، ۵۱ و... سوره مبارکه احزاب به برخی از عکس العمل های منفی برخی همسران پیامبر ﷺ اشاره کرده است:

- ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾.^۲

- ﴿تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ

۱. برای اطلاعات بیش تر: نک: تفاسیر قرآن کریم، ذیل آیات مورد نظر در سوره احزاب، مغازی و اقدی، ج ۲، ص ۴۴۰، سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۱۴؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۲، ص ۵۰؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۶۴؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲. احزاب / ۲۸.



مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا^۱.

- ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیایید هدیه‌ای به شما دهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم! - (موعد) هر یک از همسرانت را بخواهی می‌توانی به تأخیر اندازی و هر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی، و هر گاه بعضی از آن‌ها را که بر کنار ساخته‌ای بخواهی نزد خود جای دهی گناهی بر تو نیست، این حکم الهی برای روشنی چشم آن‌ها و اینکه غمگین نباشند و به آنچه در اختیار همه آنان می‌گذاری، راضی شوند نزدیک تر است و خدا آنچه را در قلوب شماست می‌داند و خداوند از همه اعمال و مصالح بندگان با خبر است و در عین حال حلیم است و در کيفر آن‌ها عجله نمی‌کند.

علت وقوع

علی بن ابراهیم قمی رحمته الله در ذیل آیه ۲۸ و برخی آیات دیگر سوره مبارکه احزاب، به یکی از پیامدهای مهم جنگ خیبر که همان «تقسیم غنائم» است؛ اشاره کرده و از گفت و گوی رسول خدا صلی الله علیه و آله با برخی از همسرانش؛ تمایل برخی از آنان به غنائم جنگی؛ و پاسخ منفی پیامبر صلی الله علیه و آله و در نتیجه عکس العمل ناصحیح و منفی برخی از این همسران، و در نهایت به موضع گیری قاطع خدای متعال در قبال آن دسته از همسران افزون خواه پیامبر صلی الله علیه و آله و... سخن می‌گوید.^۲ واقعیت این است که برخی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله از چگونگی تقسیم غنائم سخت ناراحت بودند. در این مورد، ابن اعثم کوفی از عایشه نقل می‌کند:

۱. احزاب / ۵۱.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۱ به بعد، ذیل آیات مربوطه.



«مصطفی از غزوه‌ای برگشت. در این غزوه، غنائمی بسیار به دست آمده بود که پیامبر ﷺ همه را بین اصحابش تقسیم کرد. من و جماعتی از زنانش نزد حضرت رفتیم و تقاضا کردیم تا به ما نیز سهمی بدهد. حضرت قبول نکرد. ما هم اصرار کردیم. حضرت از اصرار ما ناراحت شد. علی نیز آنجا بود. او ما را ملامت کرد که بیش از آن، اصرار نکنیم؛ ولی ما نسبت به علی درشتی کردیم و او را رنجاندیم. رسول خدا ﷺ از شنیدن سخنان ما نسبت به علی، در خشم شد و خطاب به علی فرمود: طلاق این زنان را به عهده تو گذاشتم، بعد از وفات من، هریک را که خواستی طلاق بده».^۱

قبل از آشنایی با علل وقوع این غزوه، اشاره‌ای کوتاه به موقعیت جغرافیایی و امکانات نظامی یهودیان این قلعه‌ها لازم است. منطقه خیبر، جلگه وسیع و حاصلخیزی بود که در ۳۲ فرسنگی شمال مدینه قرار داشت. این ناحیه حاصل خیز و قلعه‌های تسخیرناپذیر، تحت کنترل و سکونت یهودیان بود. یهودیان رانده شده از مدینه نیز به آن‌ها پیوسته بودند و صف نفوذ ناپذیری ایجاد کرده بودند. یهودیان در دژهای محکم و استوار هفتگانه ناعم، قموص، کتیبه، نسطاه، شق، طبع و سلالم زندگی می‌کردند.

رسول خدا ﷺ که با صلح خدیبه از طرف جنوب (قریش مکه و...) آسوده خاطر شد، تصمیم گرفت تکلیف یهودیان خیبر را روشن کرده، آنان را مطیع حکومت اسلامی نماید. به همین دلیل در محرم سال هفتم هجری، با مجاهدان مسلمان به سوی مقصد نامعلومی حرکت کرد و سرانجام در منطقه خیبر فرود آمد و با در اختیار گرفتن نقاط حساس و راه‌های مواصلاتی، ارتباط خیبریان را با هم پیمانانشان قطع کردند. در پی این اقدام نظامی و پیشگیرانه، قلعه‌های خیبر

۱. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۴۳۷ - ۴۴۰.



در محاصره کامل مسلمانان در آمد. با ایثار و جان فشانی مسلمانان، به‌ویژه امام علی علیه السلام، در قلاع نفوذ ناپذیر خیبریان، یکی بعد از دیگری گشوده شد؛ ولی مقاومت لجوجانه در دژهای وطیح و سالم به مدت ده روز ادامه یافت. روز آخر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرماندهی را ابتدا به ابوبکر و سپس به عمر داد. با فرار آن دو، ترس و دلهره، سپاه اسلام را فرا گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشاهده این وضع، فرمود:

«لَاعْطَيْنَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ لَيْسَ بِفَرَارٍ^۱؛ این پرچم را فردا به دست کسی می‌دهم که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست می‌دارند و خداوند این دژ را به دست او می‌گشاید. او مردی است که هرگز پشت به دشمن نکرده و از صحنه نبرد فرار نمی‌کند».

طبق نقل دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله افزود: «کراراً غیر فرار». علی علیه السلام هرگز پشت به میدان نمی‌کند. به هر صورت، کسی نمی‌دانست که آن فرد مورد نظر پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسی است و این افتخار نصیب چه کسی می‌شود تا این که خود پیامبر صلی الله علیه و آله با جمله زیر به همه انتظارها پایان داد:

علی کجاست؟

سرانجام در دژهای افسانه‌ای یهود، به وسیله امام علی علیه السلام که بهره‌مند از امدادهای غیبی بود، گشوده شد و قهرمانان یهود و سرداران ممتاز آن دژها - از جمله مرحب خیبری - با فداکاری مولای مؤمنان علی علیه السلام به خاک سپاه افکنده شدند و یهودیان این سرزمین، به علت اقدام نظامی بر ضد حکومت اسلامی، از

۱. السيرة النبوية، ج ۲، ص ۳۳۴؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۴؛ قاضی ابرقوه، سیرت رسول الله، مقدمه، ص ۷۶.

خیبر رانده شدند و بساط اجتماع قدرتمند آنان برای همیشه از حجاز برچیده شد و اسیران و غنائمی بسیار به دست مسلمانان افتاد. مهمترین حوادث به یاد ماندنی که در این غزوه اتفاق افتاد، عبارت بود از:

۱. گشودن درهای پنجگانه قلاع خیبر به دست امام علی علیه السلام.
۲. کشته شدن ۸ تن از قهرمانان یهود به نام های مرحب خیبری و برادرش، داود بن قابوس، ربیع بن ابی الحقیق، ابوالبائث، مرة بن مروان، یاسر خیبری، ضجیح خیبری، کنانة بن ربیع، و...
۳. مسموم شدن رسول خدا ﷺ به وسیله زن یهودی به نام زینب. در روزهای پایانی این جنگ.^۱

۵. ذات السلاسل^۲

نمونه آیات:

داستان این غزوه در ذیل سوره مبارکه والعادیات آمده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 ﴿وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا * فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا * فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا * فَأَنْزَلَ بِهِ نَاقًا *
 فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا * إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ * وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكِ لَشَهِيدٌ * وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ

۱. برای اطلاعات بیش تر: نک: تفاسیر قرآن کریم، ذیل آیات سوره مبارکه والعادیات؛ السيرة النبوية، ج ۲، ص ۳۲۸؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۲۱۷؛ واقعدی، المغازی، ج ۲، ص ۲۳۳؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۲، ص ۸۱.
۲. در این جنگ، گروه زیادی از کفار به اسارت مسلمانان در آمد. مجاهدان مسلمان هنگام انتقال اسیران، از باب احتیاط دست های آنان را با طناب بستند و صف بزرگی تشکیل دادند. به این جهت آن غزوه را «ذات السلاسل» نامیده اند. طبری به نقل از عبدالله بن ابی بکر آورده که این جنگ در سرزمینی به نام جذام اتفاق افتاد. در آن جا آبی بود که سلاسل می گفتند. به مناسبت آن آب، این غزوه را «سلاسل» گفته اند. (نک: ترجمه تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۶۴ با اندکی تصرف در الفاظ).



لَشَدِيدٌ * أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ * وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ * إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ
يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ ﴿١٠﴾

۱. سوگند به اسبان دنده‌ای که نفس زنان (به سوی میدان جهاد) پیش رفتند.
۲. و سوگند به آن‌ها (که بر اثر برخورد سمشان به سنگ‌های بیابان) جرقه‌های آتش افروختند.
۳. و با دمیدن صبح بر دشمن یورش بردند.
۴. و گرد و غبار به هر سو پراکنده کردند.
۵. و (ناگهان) در میان دشمن ظاهر شدند.
۶. که انسان در برابر نعمت‌های پروردگارش ناسپاس و بخیل است.
۷. و او خود نیز بر این معنی گواه است.
۸. او علاقه شدیدی به مال دارد.
۹. آیا نمی‌داند روزی که تمام آنچه در قبرهاست زنده می‌شود.
۱۰. و آنچه در درون سینه‌ها است آشکار می‌گردد.
۱۱. در آن روز پروردگارش از آن‌ها کاملاً با خبر است.

علت وقوع

علی بن ابراهیم قمی رحمته الله، پیرامون شأن نزول سوره مبارکه والعدیات به تفصیل سخن گفته و دیدگاه شیعه را در مورد غزوه «ذات السلاسل» بیان کرده است. از جمله اشارات گویای او، چگونگی خبر جبرئیل از اجتماع گسترده دشمنان، فرماندهان اعزامی پیامبر صلی الله علیه و آله، به‌ویژه ابوبکر و گفت و گوی او با سران قوم، و سرانجام اعزام امام علی علیه السلام و پیروزی آن حضرت و در نهایت بازگشت پیروزمندانه لشکر اسلام با اسرا و غنائم فراوان و به استقبال آمدن رسول



خدا ﷻ و تمجید فراوان از پیروزی آن امام همام و همراهانش می‌باشد.^۱

هدف و علت اصلی این جنگ، که در جمادی الآخر سال هشتم هجری قمری اتفاق افتاد، درهم شکستن کفاری بود که در وادی «یابس» یا «الرمل» اجتماع کرده بودند و مصمم بودند تا پیامبر ﷺ و امام علی علیه السلام را به قتل برسانند و سپاه مسلمانان را درهم بشکنند، از پای نشینند. این که پیامبر ﷺ چگونه از این توطئه آگاه شد، بین مفسرین دو قول وجود دارد:

۱. علی بن ابراهیم می‌گوید: پیک وحی، پیامبر ﷺ را آگاه ساخت و محل توطئه را «وادی یابس» معرفی کرد.^۲

۲. شیخ مفید معتقد است یکی از مسلمانان گزارش این توطئه را به پیامبر ﷺ رساند و محل آن را وادی «الرمل» برشمرد.^۳

رسول خدا ﷺ با شنیدن خبر این توطئه، مسلمانان را به مسجد فراخواند و گروهی از آنان را به فرماندهی ابوبکر روانه محل توطئه کرد. وی و همراهانش به سوی قبیله بنی سلیم رهسپار شدند و در ادامه مسیر با سنگلاخی مواجه شدند که در آنجا طایفه بنی سلیم زندگی می‌کردند. افراد این قبیله مانع عبور سپاه شده از ابوبکر پرسیدند: منظور از این لشکر کشی چیست؟ وی در پاسخ گفت: من از طرف رسول خدا مأمورم اسلام را بر شما عرضه کنم، چنانچه نپذیرفتید، با شما نبرد کنم.

آنان با شنیدن سخن ابوبکر ساز و برگ نظامی خود را به رخ او و سپاه اسلام کشیدند. ابوبکر با مشاهده مانورهای نظامی و تجهیزات آنان به هراس افتاد. به همین دلیل دستور عقب نشینی صادر کرد و علی رغم میل باطنی سربازانش راهی

۱. علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۳۴ به بعد، ذیل سوره العادیات.

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۳۴.

۳. نک: الارشاد، ص ۸۴.



مدینه شد. آنگاه رسول خدا ﷺ عمر را به فرماندهی سپاه انتخاب کرد. او نیز با همان کیفیت شکست خورده به مدینه بازگشت. به گفته برخی، عمرو بن عاص - سیاستمدار کهنه کار قریش - به عنوان فرمانده سوم سپاه انتخاب شد و همانند دو فرمانده قبلی، دست خالی به مدینه بازگشت. مسلمانان از این شکست‌های پیاپی به هاله‌ای از غم و اندوه فرو رفتند. در چنین فضای دلهره انگیزی، امام علی علیه السلام به عنوان چهارمین فرمانده سپاه برگزیده شد. رسول خدا ﷺ پرچم اسلام را به دست او داد. امام با پارچه مخصوصی سرش را بست و از بیراهه و با استتار کامل به سوی اردوگاه توطئه گران حرکت کرد. حتی آن حضرت دستور داد تا مجاهدان اسلام دهان و پوزه اسبان خود را ببندند تا دشمن از صدای شیهه اسبان، اطلاع نیابد. رسول خدا ﷺ هنگام اعزام، سپاه را بدرقه کرد و نسبت به امام فرمود: «ارسلته کراراً غیر فرار».

همانطوری که رسول خدا ﷺ پیش بینی کرده بود، سپاه اسلام به پیروزی کامل دست یافت و پیروزمندان به مدینه بازگشت. رسول خدا ﷺ و مسلمانان مدینه به استقبال سپاه آمدند. امام علی علیه السلام با مشاهده پیامبر ﷺ، از اسب به زیر آمد. رسول خدا ﷺ در حالی که دست خود را به عنوان تشویق بر پشت امام می‌زد؛ فرمود: [علی جان] بر اسب سوار شو، خدا و رسول او از تو راضی‌اند. اشک شوق بر دیدگان امام علیه السلام حلقه دواند. رسول خدا ﷺ دیگر بار فرمود: «یا علی! لولا اثنی اُشفق ان تقول فیک طوائف ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم لقلت فیک الیوم مقالاً لا تمر بلاء منهم الا اخذوا التراب من تحت قدمیک؛ اگر نمی ترسیدم که گروهی (از امت من) مطلبی را که مسیحیان درباره عیسی پسر مریم گفته‌اند (که او را خدا و یا پسر خدا خواندند) درباره تو بگویند؛ در حق تو سخنی می‌گفتم که از هر کجا عبور کنی، خاک زیر پایت را (برای تبرک) بگیرند».

۱. شیخ مفید، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ص ۱۱۷.

خدای متعال نیز به پاس فداکاری خالصانه امام متقین، سوره حماسی و شورانگیز «والعادیات» را بر قلب نازنین رسولش نازل کرد: ﴿وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا...﴾.

آنچه بیان شد، نقل مورخان شیعه از این واقعه بود. اما مورخان اهل سنت به ویژه طبری این حادثه را به گونه ای دیگر آورده اند. بر اساس نقل طبری، تنها فرمانده جنگ، عمرو بن عاص بود که مادر بزرگ پدری اش از طایفه «قضاعه» و طبق نقل دیگر از طایفه «بلی» بود. پیامبر ﷺ برای دعوت مردم این طوایف، وی را در رأس گروهی به آنجا اعزام کرد و سپس ۲۰۰ نفر دیگر، به فرماندهی عبدالله بن جراح به او پیوستند که جمعاً ۵۰۰ نفر از مهاجر و انصار در این غزوه شرکت داشتند. اما این که در این لشکر کشی آیا جنگی صورت گرفت یا خیر، طبری سکوت کرده و چیزی نیاورده است.^۱

ابن اثیر نیز همان مطالب طبری را تکرار کرده و تنها این مقدار افزوده که ابوبکر و عمر نیز با عبدالله بن جراح به عمرو بن العاص پیوستند.^۲ و اقلدی در مورد این غزوه همان مطالب را با تفصیل بیش تر بیان کرده است.^۳

به هر صورت، بعید نیست که غزوه «ذات السلاسل» نام دو غزوه باشد که هر کدام از دو گروه شیعه و سنی به نقل یکی پرداخته و از نقل دیگری، روی جهاتی منصرف شده اند.^۴

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۳، ص ۳۲؛ واقلدی، المغازی، ج ۲، ص ۷۷۰؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۲۳۲؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۴؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۲، ص ۹۹.

۲. ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۲۳۲.

۳. نک: واقلدی، المغازی، ص ۷۶۹ و...

۴. جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، (دو جلد در یک جلد) ج ۲، ص ۷۰۳ توضیح مطلب این که: جنگ دیگری نیز در سال دوازدهم هجری قمری به دستور ابوبکر و به فرماندهی خالد بن ولید بن مغیره، در عراق و حیره که در آن روزگار تحت سیطره شاهان ایرانی بود، اتفاق افتاد که در تاریخ اسلام «سلاسل» نام گرفته است. (ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۳۸۶ - ۳۸۴).



۶. فتح مکه

نمونه آیات:

جریان فتح مکه در آیات مختلف، از جمله آیات ۱ و ۱۲ سوره مبارکه ممتحنه آمده است:

- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمُودَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمُودَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾^۱.

- ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِفْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲.

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و دشمن خویش را دوست خود قرار ندهید، شما نسبت به آن‌ها اظهار محبت می‌کنید، در حالی که به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده‌اند، و رسول خدا و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شماست از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند، اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده‌اید پیوند دوستی با آن‌ها برقرار نسازید، شما مخفیانه با آن‌ها رابطه دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من آنچه را پنهان یا آشکار می‌کنید از همه بهتر می‌دانم، و هر کس از شما چنین کاری کند از راه راست گمراه شده است.

۱. ممتحنه / ۱.

۲. ممتحنه / ۱۲.

- ای پیامبر هنگامی که زنان مؤمن، نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند دزدی نکنند، آلوده زنا نشوند، فرزندان خود را نکشند، تهمت و افتزایی پیش دست و پای خود نیاورند، و در هیچ کار شایسته‌ای مخالفت فرمان تو نکنند، با آن ها بیعت کن، و برای آن ها از درگاه خداوند طلب آمرزش نما که خدا آمرزنده و مهربان است.

علت وقوع

شأن نزول آیه نخست سوره مبارکه ممتحنه «حاطب بن ابی بلتعه» است. وی مسلمان مکی تباری بود که در مدینه به صورت مهاجر زندگی می‌کرد و خانواده‌اش در مکه به سر می‌برد. او برای خوشایند کفار و نجات خانواده‌اش از دست مکیان، به فعالیت سری و مرموزی دست زد که به وسیله جبرئیل امین بر ملا شد. این آیه در نکوهش رفتار منافقانه او نازل شد.^۱ آیات بعدی این سوره نیز اشاراتی به فتح مکه دارد. از جمله آیه ۱۲ سوره ممتحنه که به بیعت زنان در فتح مکه اشاره می‌کند. در آن روز، رسول خدا ﷺ، بعد از نماز ظهر و عصر از مردان مکی بیعت گرفت. وقتی خواست از زنان آنان نیز بیعت بگیرد، ظرفی پر از آب تهیه کرد و دستور داد تا هر یک از زنانی که قصد بیعت دارند، دست خود را داخل آن ظرف نمایند. و بدین سان، از زنان نیز بیعت گرفته شد.^۲

برای آگاهی از چگونگی وقوع فتح مکه و نقش «حاطب بن ابی بلتعه» اشاره کوتاهی به روند فتح مکه ضرورت دارد. فتح مکه که نام دیگرش «عام الفتح»^۳ است، در سال هشتم هجری به ثمر رسید. در علت وقوع آن، دو دلیل آورده‌اند

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۱.

۲. همان، ص ۳۶۴.

۳. ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۰۲ و...



که عبارتند از:

۱. تحقق وعده الهی که فرموده بود:

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۱

– آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی‌گرداند؛ بگو پروردگار من از همه بهتر می‌داند چه کسی (برنامه) هدایت آورده، و چه کسی در ضلال مبین است.

۲. پیمان شکنی قریش:

در سال ششم هجری، قراردادی ده ساله بین سران قریش و پیامبر اسلام ﷺ به امضا رسید. ماده سوم آن عبارت بود از: «مسلمانان و قریش می‌توانند با هر قبیله‌ای پیمان ببندند.» روی این ماده، قبیله خزاعه با مسلمانان هم پیمان شد. طبیعی بود که پیامبر اسلام ﷺ از مال و جان آن‌ها – طبق پیمان – باید دفاع کند. همین‌طور قبیله بنی‌کنانه که دشمن دیرینه بنی‌خزاعه بود با قریش هم پیمان گردید.

طبق این قرارداد طرفین نباید بر ضد یکدیگر قیام مسلحانه می‌کردند و یا هم پیمانان خود را بر ضد هم پیمان طرف مقابل، تحریک می‌نمودند، ولی این‌طور نشد. دو سال از قرار داد قریش و پیامبر ﷺ نگذشته بود که کفار قریش آن را نقض کردند. دلیل نقض آن‌ها عملکرد ضعیف مسلمانان و شکست آن‌ها در جنگ موته در سال هشتم هجری بود. در این جنگ که با عوامل امپراتوری روم در نواحی شامات اتفاق افتاد، هر سه فرماندهی که پیامبر ﷺ تعیین کرده بود،

به شهادت رسیدند.^۱ فرمانده چهارم را سپاهیان بر اساس سفارش پیامبر ﷺ، تعیین کردند که این افتخار نصیب خالد بن ولید شد. وی با به کار بردن تاکتیک نظامی خاص، به سپاه اسلام دستور عقب نشینی داد و سپاه را بدون جنگ و خونریزی به مدینه باز گرداند. مردم مدینه در این جنگ که سود چندانی نداشت، به سپاه لقب فراری دادند و از آن به گرمی استقبال نکردند.^۲

به هر صورت مهمترین پیامد سوء جنگ موته، جرأت و جسارت کفار قریش و دیگر دشمنان اسلام بود. آن ها به این نکته پی بردند که عصر قوت و قدرت مسلمانان به اتمام رسیده و آنان به ضعف و سستی و ناتوانی رو نهاده و روح سلحشوری و فداکاری خود را از دست داده‌اند. مشرکان با این پندار، تصمیم گرفتند محیط صلح و آرامش مکه را برهم بزنند. با این هدف، در بین قبیله بنی بکر اسلحه پخش کردند و آنان را تحریک کردند که شبانه به قبیله خزاعه (هم پیمان مسلمانان) حمله کنند. خود قریش نیز شبانه بر ضد این قبیله وارد عمل شدند و عملاً صلح حدیبیه را زیر پا نهادند. در نتیجه این حملات شبانه، گروهی از قبیله خزاعه کشته و تعدادی اسیر شدند. بخشی نیز خانه و کاشانه خود را ترک کرده به مکه آمدند و به خانه بدیل بن ورقاء، از شخصیت های سالخورده و ۹۷ ساله قبیله خزاعه که در مکه زندگی می کرد،^۳ رفتند و سرگذشت تلخ و خونین خویش را بازگفتند.

علاوه بر این، عمرو بن سالم، رئیس قبیله، را نزد پیامبر ﷺ فرستادند تا جریان را به اطلاع حضرت برساند. عمرو بن سالم وارد مدینه شد و یکسره وارد

۱. اسامی این سه فرمانده عبارت بود از: جعفر ابن ابیطالب، زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه.

۲. در مورد جنگ موته: نک: المغازی، ج ۲؛ السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۷۳؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۶؛

الکامل، ج ۲، ص ۲۳۴؛ طبقات الکبری، ج ۲، ص ۹۲.

۳. امالی طوسی، ص ۲۳۹.



مسجد شهر شد و با اشعار سوزناک خود که حاکی از مظلومیت و استغاثه قبیله‌اش بود؛ پیامبر ﷺ و مسلمانان را با عمق فاجعه آشنا ساخت و پیمان قبیله‌اش را با مسلمانان در اذهان آن‌ها تداعی کرد. و جمله زیر را به منظور تحریک عواطف و روح سلحشوری مسلمانان تکرار کرد: «قتلنا و قد اسلمنا»^۱ سرانجام اشعار مرثیه گونه او به ثمر نشست. پیامبر ﷺ در حضور جمعی از مسلمانان به او فرمود: «نصرت یا عمرو بن سالم! ای عمرو! تو را کمک خواهیم کرد». این وعده قطعی رسول خدا ﷺ به او در روز فتح مکه محقق و عملی شد. پیامبر ﷺ از آنجا تصمیم گرفت تا با فتح مکه، گام نهایی را در ایجاد صلح و آرامش پایدار در این سرزمین بردارد.

البته قریش از این تصمیم پیامبر ﷺ آگاه شد و بزرگ خود ابوسفیان را به مدینه فرستادند تا با عذر و خواهش به تمدید و تحکیم پیمان حدیبیه بپردازند. تلاش های ابوسفیان به ثمر نرسید و رسول خدا ﷺ با بی اعتنایی، به او فهماند که دیگر دیر شده و کار از کار گذشته است و جز فتح مکه و پایان دادن به نظام شرک در این شهر، راهی باقی نمانده است.

در سال هشتم هجری، هنوز سربازان اسلام به سوی مکه حرکت نکرده بودند که جبرئیل امین به اطلاع رسول خدا ﷺ رساند که زنی به نام «ساره» نامه‌ای از «حاطب بن ابی بلتعه» را به قریش می‌رساند. رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام و زبیر و مقداد دستور داد تا آن زن را تعقیب کرده و آن نامه را از او بگیرند. ساره در میانه راه مکه دستگیر شد و به اجبار نامه را که در لای گیسوانش پنهان کرده بود، تحویل داد. امام علی علیه السلام و همراهانش نیز آن را به حضور پیامبر ﷺ در

۱. یعنی در حالی که مسلمان بودیم، ما را قتل عام کردند. (نک: السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۹۵؛ ابن سید الناس، عیون الاثر، ج ۲، ص ۲۱۳).

مدینه آوردند و تقدیم کردند. پیامبر ﷺ گرچه عذر حاطب را پذیرفت، اما از عملکرد او سخت ناراحت شد. خدای متعال نیز در نکوهش رفتار حاطب و عدم تکرار اعمالی از این دست، آیه نخست سوره ممتحنه را نازل کرد.

بعد از این واقعه، سربازان اسلام به سوی مکه رهسپار شدند. این جریان می‌رفت تا به یک جنگ خونین تبدیل شود که با تدبیر تحسین برانگیز رسول خدا ﷺ به یک روز فراموش نشدنی در تاریخ اسلام، تبدیل شد و شهر مکه بدون جنگ و خونریزی، با عفو و گذشت و انسانیت و جوانمردی و کرامت انسانی، فتح گردید و بت‌های چوبی و سنگی و خرمایی این شهر رو به اضمحلال ابدی نهاد و برای همیشه به تاریخ پیوست و بانگ رسای «لا اله الا الله» از بام مسجد الحرام و بیت عتیق به صدا در آمد و فریاد آدم و ابراهیم و اسماعیل و... دیگر بار از بلندای صفا و مروه به گوش جهانیان به طنین آمد و به جای ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها و ابوسفیان‌ها، بلال‌ها و مقدادها و ابوذرها مسند نشین آن دیار الهی شدند.^۱

۷. جنگ حنین

نمونه آیات:

داستان این غزوه، در ذیل آیات ۲۵ و ۲۶ سوره مبارکه توبه و... بیان شده است:

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ﴾^۲

۱. برای آشنایی بیشتر: نک: تفاسیر قرآن کریم، ذیل آیات آغازین سوره مبارکه ممتحنه؛ واقدی، المغازی، ج ۳، ص ۸۷۳؛ السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۹۰؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۲؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۲۳۹؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۰۲ و...
۲. توبه / ۲۵.



– خداوند شما را در میدان‌های زیادی یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید) و در روز حنین (نیز یاری نمود) در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را به اعجاب آورده بود، ولی هیچ مشکلی را برای شما حل نکرد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد، سپس پشت (به دشمن) کرده فرار نمودید.

علت وقوع

این آیه، بنا به نوشته علی بن ابراهیم قمی رحمته الله، در مورد جنگ حنین نازل شده و در واقع، دلیل و سبب وقوع این غزوه است^۱ که در ذیل به آن اشاره می‌شود:

بعد از فتح مکه و اقامت ۱۵ روزه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این شهر، اداره و امامت در مسجد شهر را به «عتاب بن اسید» و هدایت و ارشاد دینی مردم را به عهده «معاذ بن جبل» سپرد و خود با ۱۲ هزار رزمنده به سوی قبائل هوازن و ثقیف راه افتاد. مهمترین دلیل وقوع این جنگ این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از حرکت به سوی فتح مکه این تصمیم را نیز داشت که بعد از این شهر به نظام بت پرستی قبائل اطراف نیز خاتمه دهد و کلمه توحید را در مکه و پیرامون آن گسترش دهد. خبر این تصمیم رسول خدا صلی الله علیه و آله به گوش طوایف هوازن و ثقیف رسیده بود. آن‌ها با فتح مکه توسط مسلمانان، سخت به هراس افتادند و احساس خطر کردند. برای مقابله با مسلمانان به جمع آوری نیرو و ساز و برگ جنگی اقدام نمودند.

در این جا لازم است به آرایش نظامی هردو طرف اشاره گردد:

سپاه اسلام از دو گروه مهم تشکیل شده بود:

الف) ده هزار نفری از مدینه همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فتح مکه آمده

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۵.



بودند که پرچمدارشان امام علی علیه السلام بود.

ب) دو هزار نفر از جوانان قریشی ساکن مکه که بعد از فتح این شهر، به سپاه اسلام پیوسته بودند و در این جنگ شرکت کرده بودند. فرماندهی این گروه را ابوسفیان به عهده داشت.

بدیهی است که نیرویی به این حجم و گستردگی، در آن روزگار کم نظیر و دارای اهمیت فراوان بود. همین کثرت تعداد و فزونی ساز و برگ نظامی، عامل شکست ابتدائی مسلمانان شد. زیرا آن ها در آغاز به زیادی نفرات خود مغرور شدند و از حیل نظامی و کاربرد تاکتیک های نظامی غافل ماندند. نقل شده که وقتی چشمان ابوبکر به این تعداد نیروی آماده نبرد افتاد، با شگفتی گفت: «ما هرگز از کمی نفرات شکست نخواهیم خورد. زیرا نفرات ما چند برابر افراد دشمن است».^۱

آیه ۲۵ سوره مبارکه توبه، به همین نقطه منفی و اوج بی معرفتی برخی از مسلمانان به نیروهای غیبی اشاره دارد: «خداوند شما را در میدان های زیادی یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید) و در روز حنین (نیز یاری نمود) در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را به اعجاب آورده بود، ولی هیچ مشکلی را برای شما حل نکرد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد، سپس پشت (به دشمن) کرده فرار نمودید.»

سپاه قبایل؛ جنب و جوشی سخت در میان قبائل اطراف مکه به ویژه هوازن، ثقیف و... ایجاد کرده بود. حلقه اتصال این دو تیره، جوان ۳۰ ساله و بی تجربه ای به نام «مالک بن عوف نصری» بود که او را به عنوان فرمانده کل انتخاب کردند بودند.

۱. ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۱۴.



علاوه بر این، تیره‌های بنی هلال، نصر و جشم نیز در این اجتماع مهم نظامی شرکت داشتند. آن‌ها برای رسیدن به پیروزی اقدامات زیر را انجام دادند:

۱. استفاده از ابزار و حیل جنگی همانند استتار و مخفی کاری و یورش ناگهانی که به اصطلاح امروز، جنگ چریکی و نامنظم می‌گویند.

۲. آوردن اموال و زنان و فرزندان نظامیان به دنبال خود، به این منظور که جنگجویان بدانند چنانچه در جنگ سستی و کوتاهی کنند، اموال، زنان و فرزندان‌شان در خطر است. علاوه بر این، از زنان می‌توانستند به عنوان نیروی تحریک کننده و تبلیغی استفاده کنند. وقتی دلیل این عمل خطرناک، از فرمانده آنان سؤال شد؛ او در پاسخ گفت:

[نظامیان با این وضعیت] هرگز فرار و عقب نشینی را به مغز خود راه نخواهند داد.^۱ این رفتار فرمانده باعث اعتراض - درید بن صمه جشمی - که پیرمرد با تجربه و جنگ آزموده‌ای بود، قرار گرفت. او به کسانی که مالک را به عنوان فرمانده برگزیده بودند گفت: به خدای کعبه سوگند که مالک برای گوسفند چرانی خوب و مناسب است، نه فرماندهی جنگ!

آنگاه وقتی مالک را به نزد خود فراخواند، علت حضور زنان و فرزندان و اموال نظامیان را جویا شد که او در پاسخ گفت: «با مردان، اموال و زنان و فرزندان‌شان را آورده‌ام تا به خاطر دفاع از آن‌ها، جنگ کنند.»

سرانجام، فرمانده با بیان این جملات، درید کهن سال و با تجربه را خاموش کرد: «تو پیر و سالخورده‌ای، و دیگر آن عقل و تجارب را که در گذشته داشتی از دست داده‌ای.»

بدین سان گفت و گوی جدال آمیز بین این دو شخصیت قبایل بت پرست

۱. واقدی، مغازی، ج ۳، ص ۸۹۷.

خاتمه یافت. گام بعدی، به دست آوردن اطلاعات نظامی هردو سپاه از یکدیگر بود. عبدالله اسلمی از طرف پیامبر ﷺ به صورت ناشناس به کسب اطلاعات پرداخت. مالک نیز سه نفر جاسوس به سوی مسلمانان گسیل داشته بود. اخباری که این سه نفر انتقال دادند. اندکی روحیه نیروهای دشمن را ویران کرد. مالک برای ارتقای روحیه افرادش از اصل «غافلگیری» استفاده کرد. او بدین منظور در انتهای دره‌ای که به منطقه حنین ختم می‌شد، فرود آمد و دستور داد تا سربازانش پشت سنگ‌ها و صخره‌ها، و شکاف کوه‌ها و نقاط مرتفع پنهان شوند و با آمدن سپاه اسلام یکباره بر آن‌ها یورش برند. این ترفند عملی شد. در آن سحرگاه دلهره انگیز که هنوز هوا کاملاً روشن نشده بود؛ گروه خالد بن ولید (بنی سلیم) در میان دره گام نهادند. ناگهان جنگجویان قبائل هوازن، ثقیف و سایر قبایل یورش آوردند. بارانی از سنگ و تیر و نیزه و شمشیر از آسمان می‌بارید. هراس عجیبی در دل مسلمانان ایجاد شد و بیش‌تر آن‌ها بی‌اختیار پا به فرار نهادند. در میان افراد باقی مانده نیز بی‌نظمی شدیدی حاکم شد. منافقان و مسلمانان اجباری از داخل سپاه اسلام دست به کار شدند و با تبلیغات سوء به تخریب بیش‌تر روحیه مسلمانان پرداختند. ابوسفیان یکی از آنان بود که وقتی فرار برخی از مسلمانان را مشاهده کرد، گفت: «مسلمانان تا لب دریا خواهند دوید.» دیگری ادامه داد: «سحر باطل شد.» سومی و چهارمی و برخی دیگر نیز در آن گیرو دار تصمیم به قتل پیامبر ﷺ گرفتند. این روند می‌رفت تا ریشه اسلام را از بن برکند که عوامل زیر رقم خورد و سرنوشت جنگ را تغییر داد و مسلمانان را دیگر بار بر دشمنانشان پیروز ساخت. برخی از مهمترین این عوامل عبارتند از:

الف) فداکاری و جانفشانی تعداد اندکی از سپاه اسلام از جمله: شخص رسول خدا ﷺ، علی علیه السلام، عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس و اسامه.



ب) دعا و جملات بیدار کننده و هشدار آمیز رسول خدا ﷺ که خطاب به مسلمانان اولیه و مدنی تبار فرمود: «یا انصار الله و انصار رسول الله! انا عبدالله و رسوله...» و نیز: «بارالها! حمد و سپاس سزاوار توست و شکایت به درگاه تو می‌آورم و از تو یاری می‌خواهم.»

ج) انتشار صدای رسا و تحریک آمیز عباس که زنده بودن رسول خدا ﷺ را مژده می‌داد و مسلمانان را چنین به حول محوریت رسول خدا ﷺ فرا می‌خواند: «کجا می‌روید؟ پیامبر ﷺ اینجا است!» در فرجام این نبرد، سپاه اسلام به پیروزی رسید و بعد از تار و مار ساختن دشمنان، اسیران و غنائم^۱ بسیاری به دست آنان افتاد.^۲

۸. جنگ تبوک

نمونه آیات:

بخش عمده‌ای از سوره مبارکه توبه در مورد جنگ تبوک نازل شده است. با این توضیح که بخشی از آن پیش از جنگ؛ قسمتی هنگام آمادگی برای جنگ و بخشی نیز پس از مراجعت مجاهدان از میدان جنگ نازل شده است. آیات زیر نمونه‌ای از این موارد است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتَاقُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾.^۳

۱. ۲۴ هزار نفر شتر، ۴۰ هزار رأس گوسفند، چهار هزار و قیه نفره (هر و قیه ۲۱۳ گرم = ۸۹۲۰۰۰ گرم) از جمله این غنائم بود.

۲. جهت اطلاع بیشتر: نک: تفاسیر قرآن کریم، ذیل آیات مربوطه؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۱۴؛ واقدی، المغازی، ج ۳، ص ۸۸۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۷۰؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۲۶۱.

۳. توبه / ۳۸.



﴿لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ﴾^۱

﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ﴾^۲

تخلف جویان (از جنگ تبوک) از مخالفت با رسول خدا ﷺ خوشحال شدند و کراهت داشتند که با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کنند و (به یکدیگر و به مومنان) گفتند در این گرما حرکت (به سوی میدان) نکنید، به آن ها بگو آتش دوزخ از این هم گرمتر است اگر بفهمند!

- ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا وقتی به شما گفته می شود در راه خدا (و برای جهاد) حرکت کنید، سنگین و زمین گیر می شوید؟ آیا به جای آخرت، به زندگی دنیا راضی شده اید؟ پس بدانید بهره زندگی دنیا در (برابر) آخرت، جز اندکی نیست.

- (بی جهت) عذر و بهانه نیاورید. همانا شما بعد از ایمانتان کافر شدید. اگر از گروهی از شما (به خاطر توبه یا آن که بار اول اوست) درگذریم، گروهی (دیگر) را به خاطر سابقه ی جرمشان کیفر می دهیم.

علت وقوع

این غزوه، از مهمترین و عبرت آمیز ترین حوادث سال نهم هجری است. علی بن ابراهیم قمی رحمته الله در ذیل برخی از آیات سوره مبارکه توبه به چگونگی غزوه

۱. توبه / ۶۶.

۲. توبه / ۸۱.



تبوک و مخالفت منافقان با این جنگ، اشاره کرده و خطبه رسول خدا ﷺ را در این جنگ به تفصیل آورده^۱ و خاطر نشان کرده است که هیچ یک از سفرها و جنگ های رسول اکرم ﷺ مانند جنگ تبوک دور و سخت نبود. شاید سبب سختی و دشواری آن، این بود که گروهی از مردم شام به منظور سیاحت وارد مدینه شده و شایع کردند که دولت روم تصمیم دارد با لشکری انبوه به جنگ پیامبر اسلام ﷺ و مسلمانان بیاید. به دلیل همین مشکلات، رنج ها، عذاب ها و فاصله دور تبوک از مدینه، به سپاهیان اعزام شده در این غزوه «جیش العسرة»^۲ گفته‌اند.

برای آشنایی با علل وقوع این غزوه؛ قبل از هر چیز، اشاره اجمالی به روم و زمامدارانش لازم است. روم، یکی از دو ابرقدرت آن زمان بود که از آن به روم شرقی یاد می‌شد. مرکز آن در شهر قسطنطنیه قرار داشت و از آیین مسیح علی‌السلام پیروی می‌کردند. این کشور تنها قدرتی بود که در مقابل امپراتوری ایران تاب مقاومت داشت. و بر اثر جنگ های متعددی که با ایران داشت، تجربیات بسیاری اندوخته بود و با شکست های پیاپی ایران، به عنوان یکه تاز منحصر به فرد جهان مطرح بود. همین موضوع رومیان را بسیار متکبر و مغرور ساخته بود.

تبوک در واقع نام دژ بلند و استواری در بین راه حجر و شام، در نوار مرزی سوریه کنونی بود که جزء مستعمرات روم به حساب می‌آمد. هرچه بر عمر حکومت نوپای اسلام در حجاز و مدینه می‌گذشت، ترس و هراس بیش تر، دولت مردان رومی را فرا می‌گرفت. برخی از عوامل هراس رومیان از اسلام

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲. ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۲۷۷؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۱۸۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۹۴؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج ۵، ص ۳۶۰؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۳، ص ۴۸۷.

عبارت بود از:

۱. نفوذ و انتشار سریع اسلام در شبه جزیره عربستان و فتوحات مسلمانان در حجاز.

۲. سقوط حکومت مکه که بزرگترین قدرت سیاسی حجاز محسوب می‌شد.

۳. پیروی اعتقادی و سیاسی سران بزرگ حجاز از تعالیم اسلام و پذیرش آن.

۴. وجود برخی مفاهیم عالی چون: جهاد، شهادت، سعادت، بهشت، ایشار، فداکاری، برادری، احساس مسئولیت که این مفاهیم، تقویت قدرت سیاسی و نظامی مسلمانان را در پی داشتند.

این ترس و هراس آنان می‌طلبید که حکومت روم نسبت به همسایه جنوبی خود بی تفاوت نباشد و با حملات شکننده، دشمن نو ظهورش را به زانو درآورده و پایه های قدرت خود را استوارتر و استحکام بخشد. با این پندار سپاه روم با تجهیزات کامل در سرحدات کشور اسلامی مستقر شدند و هجوم گسترده به حجاز را در سر می‌پروراندند. قبایل لخم، عامله، غسان و جذام نیز که از ساکنان مرزهای شام و سوریه بودند؛ به سپاه روم پیوستند و تا نقطه‌ای به نام «بلقاء» پیشروی کردند. سپاه روم، علاوه بر تجاوز و کنترل این نواحی، به نا امنی و نابسامانی حجاز دامن می‌زد و برای کاروان های تجاری و بازرگانی حجاز مزاحمت ایجاد می‌کردند. این مزاحمت ها به گوش رسول خدا ﷺ رسید و تصمیم گرفت با نیروی عظیمی پاسخ این تجاوزات و ناامنی ها را بدهد و سرحدات کشور اسلامی را حفظ نماید. ولی برای رسیدن به این هدف، مشکلاتی وجود داشت که توفیق حکومت نوپای مدینه را در رسیدن به این هدف، اندک می‌ساخت و مسیر نیل به آن را دشوارتر می‌نمود. برخی از این مشکلات عبارت بود از:

۱. همزمانی جنگ با فصل جمع آوری محصولات کشاورزی؛ با توجه به



همین نکته بود که برخی از مسلمانان، جمع آوری محصولات خود را بهانه قرار داده، از حضور در جنگ خودداری نمودند.

۲. گرم بودن ایام جنگ که باعث بهانه گیری و عدم حضور برخی از مسلمانان گردید.

۳. برخی به بهانه زن دوستی و زیبایی و فریبندگی زنان رومی و شامی از پیوستن به جنگجویان مسلمان خودداری کردند. «جد بن قیس» از این گونه افراد بهانه جو بود که آیه ۴۹ سوره توبه در مذمت او نازل شد.^۱

۴. منافقانی که تظاهر به اسلام می‌کردند و اینک فرصت مناسبی پیدا کرده بودند تا با سخنان هدفدار خود، مردم را از شرکت در جهاد باز دارند. از این‌رو خدای متعال به آن‌ها وعده عذاب جهنم داد.^۲ مهمترین بهانه مخالفت و عدم شرکت آنان در این جنگ، هراس از قدرت سیاسی و نظامی دولت روم بود. آن‌ها کشته شدن و اسارت خود را حتمی دانسته، عدم توان و مقابله مجاهدان اسلام را به خوبی، پیش بینی می‌کردند.

۵. نقش ویرانگر بقایای بازمانده یهود در مدینه و اطراف آن که به عنوان ستون پنجم دشمن، عمل می‌کردند. آن‌ها ضمن جاسوسی به نفع رومی‌ها، تلاش داشتند تا مسلمانان را از شرکت در جهاد بازدارند. جمعی از آن‌ها خانه فردی به نام «سویلیم» را مرکزی برای فعالیت‌ها و جنبش‌های خود قرار داده بودند که به دستور پیامبر ﷺ آن خانه توسط «طلحة بن عبیدالله» و یارانش در هنگام انعقاد جلسه به آتش کشیده شد و رعب و هراس شدیدی در دل توطئه‌کنندگان ایجاد گردید. برای احتیاط از گزند و انتقام توطئه‌کنندگان، امام علی علیه السلام مجبور

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۹۲.

۲. همان، ص ۲۹۳ و ۲۹۴.



شد به سفارش رسول خدا ﷺ در مدینه بماند و تحرکات و کودتای احتمالی منافقان و یهودیان را خنثی سازد. این، اولین جنگی بود که آن حضرت نتوانست شرکت نماید. البته منافقان برای راندن علی علیه السلام از مدینه و کودتای سیاسی دست به هر تلاشی می‌زدند، آن‌ها بدین منظور، شایعه کردند که علی ابن ابی طالب علیه السلام نیز به دلیل گرمی هوا از شرکت در جنگ سرباز زده است. این شایعه، امام علیه السلام را سخت افسرده و ناشاد ساخت. حضرت خودش را به رسول خدا ﷺ که هنوز به سوی تبوک نرفته بود، رساند و ماجرا را باز گفت. رسول خدا ﷺ برای خنثی سازی توطئه منافقان خطاب به امام فرمود: «... اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لانی بعدی؛ برادرم! به مدینه باز گرد. زیرا برای حفظ شئون و اوضاع مدینه جز من و تو کسی شایستگی ندارد. تو نماینده من در میان اهل بیت و خویشاوندان من هستی. آیا خشنود نمی‌شوی که بگویم: مثل تو نسبت به من، مثل هارون نسبت به موسی است، جز این که پس از من پیامبری نیست. همان طوری که او وصی و جانشین بلا فصل موسی بود، تو نیز جانشین و خلیفه پس از من هستی.»^۱

۶. فاصله بسیار مدینه تا تبوک از دیگر عوامل دشواری و عدم حضور برخی از مسلمانان در این جنگ بود.

البته با وجود این همه بی میلی‌ها و بی رغبتی‌ها از حضور در جنگ، جمعی از یاران رسول خدا ﷺ علاقه بسیار به شرکت در جهاد را داشتند، ولی مرکب و وسیله سفر نداشتند. آن‌ها از پیامبر ﷺ استمداد طلبیدند تا مرکبی در اختیارشان قرار دهد تا آنان بتوانند در جنگ شرکت کنند. ولی وقتی با جواب منفی حضرت مواجه شدند به گریه افتادند و سرانجام از رفتن به جنگ به علت

۱. ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۶؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۳، ص ۶۰۱.



عدم وسیله سفر باز ماندند. این گروه که در تاریخ به «بکائین» مشهور است؛ به علت همان نیت قلبی هرچند نتوانستند به میدان جنگ بشتابند؛ اما مورد ستایش و تمجید خدای رحمان قرار گرفتند. آیه ۹۲ سوره مبارکه توبه به همین ستایش‌ها اشاره دارد. به هر صورت، تعدادی از کسانی که قدرت دفاع از کیان اسلامی را داشتند به دلایل فوق نتوانستند در جهاد شرکت کنند. سرانجام ۳۰ هزار مسلمان مجاهد به سمت تبوک رهسپار شدند. آنان بعد از رسیدن به تبوک ناباورانه مشاهده کردند که اثری از سپاه روم نیست. رومیان از شنیدن کثرت و آمادگی سپاه اسلام به لرزه افتادند و با هدف اعلام بی‌طرفی در قبال تحولات داخلی سرزمین حجاز، پراکنده شده بودند. مجاهدان مسلمان حدود ۲۰ روز در تبوک ماندند.^۱

مسلمانان بدون تردید در سفر پرماجرای تبوک به هدف عالی خود که پراکنده ساختن سپاه روم بود، رسیدند و با ایجاد رعب و هراس در دل رومیان، و بعد از شور و مشورت، پیروزمندانه به مدینه باز گشتند.^۲

کتاب نامه

۱. قرآن کریم با ترجمه آیت الله العظمی مکارم شیرازی.
۲. النجاشی الاسدی، ابی العباس احمد بن علی، رجال نجاشی، تحقیق: آیت الله شبیری زنجانی، موسسه النشر الاسلامی، قم المشرفه، ۱۴۱۶ هـ
۳. النمري، ابو عمر يوسف بن عبدالبر، الاستيعاب فی تمييز الاصحاب، دار الجیل، بیروت، الطبعة الاولى، ۱۴۱۲ هـ

۱. واقدی مغازی، ج ۳، ص ۱۰۱۴.
۲. برای آگاهی بیشتر با جنگ تبوک، ر: ک: تفاسیر قرآن کریم، ذیل آیات مربوطه، طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۲۵؛ المغازی، ج ۳، ص ۹۸۹؛ السیره النبویه، ج ۲، ص ۵۱۵؛ ابن اثیر، البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۰؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۲۷۷.



- ٤ . عسقلاني، احمد بن علي بن حجر، **لسان الميزان**، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، بيروت، الطبعة الثانية، ١٣٩٠ هـ.
- ٥ . الدينوري، ابوحنيفه احمد بن داود (متوفى ٢٨٢ ق - قرن ٣)، **اخبار الطوال**، ترجمه: محمود مهدوي دامغانى، نشر ني، چهارم، تهران، ١٣٧١ ش.
- ٦ . طوسي، محمد بن حسن (معروف به شيخ الطائفه) (٣٨٥ - ٤٦٠ ق.)، **اختيار معرفة الرجال**، نجف، مكتبة الحيدريه، ١٢٨٠ ق. و نیز چاپ قم، انتشارات اسلامي، جامعه مدرسين، ١٤١٥ ق.
- ٧ . ابن اثير (متوفى ٦٣٠ ق = قرن ٧)، عزالدين بن الاثير ابوالحسن علي بن محمد الحرزي، **أسد الغابه في معرفة الصحابه**، دارالفكر، بيروت، ١٤٠٩ ق.
- ٨ . مفيد (متوفى ٤١٣ ق) محمد بن نعمان (معروف به شيخ مفيد)، **الارشاد في معرفة حجج الله على العباد**، كنگره شيخ مفيد، اول، قم، ١٤١٣ ق.
- ٩ . عسقلاني، احمد بن علي بن حجر، (متوفى ٨٥٢ ق. = قرن ٩)، **الاصابة في تمييز الصحابه**، تحقيق: عادل احمد عبدالموجود و علي محمد معوض، دارالكتب العلميه، اول، بيروت، ١٤١٥ ق.
- ١٠ . الدمشقي (متوفى ٧٧٤ ق = قرن ٨)، اسماعيل بن عمر بن كثير، **البدايه والنهايه**، ابوالفداء، دارالفكر، بيروت، ١٤٠٧ ق.
- ١١ . شيخ آقا بزرگ تهراني، **الذريعه الى تصانيف الشيعة**، ج ٤، درالاضواء، بيروت، ١٤٠٣ ق.
- ١٢ . ابن هشام، عبدالملك بن هشام الحميري المعافري (متوفى ٢١٨ ق = قرن ٣)، **السيرة النبوية**، تحقيق: مصطفى السقا و ابراهيم الايباري وعبدالحفيظ شليبي، دارالمعرفه، بيروت، بي تا.
- ١٣ . ابن اعثم كوفي، محمد بن علي (متوفى ٣١٤ ق.)، **الفتوح**، ترجمه: محمد بن احمد مستوفي هروي (از محققان قرن ٦)، تصحيح: غلامرضا طباطبائي مجد، انقلاب اسلامي، اول، تهران، ١٣٨٢ ش.
- ١٤ . ابن اثير، **الكامل في التاريخ**، دار صادر، بيروت، ١٣٨٥ ق.
- ١٥ . البلاذري، احمد بن يحيى بن جابر (متوفى ٢٧٩ ق = قرن ٣)، **انساب الاشراف**، تحقيق: سهيل زكار و رياض رزكلي، دارالكفر، اول، بيروت، ١٤١٧ ق.



۱۶. فقیه بحر العلوم، دکتر محمد مهدی با همکاری دکتر حسین اسلامی، بارگاه آزاد گله، اداره اوقاف و امور خیریه شهرستان ساری، اول، زمستان ۱۳۸۴ ش.
۱۷. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (متوفای ۸۰۸ ق = قرن ۹)، تاریخ ابن خلدون، تحقیق: خلیل شحاده، دارالفکر، دوم، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
۱۸. کتانی، عبدالحی، نظام اداری مسلمانان در صدر اسلام، ترجمه: علی رضا ذکاوتی قراگزلو، انتشارات سمت، قم، پاییز ۱۳۸۴.
۱۹. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (متوفای ۳۱۰ ق = قرن ۴)، تاریخ الامم والملوک، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالتراث، دوم، بیروت، ۱۳۸۷ ق.
۲۰. علی بن ابراهیم قمی رحمته الله، (حدود ۳۰۷ ق. = قرن ۳)، تفسیر قمی، تحقیق: سید طیب موسوی جزایری، دارالکتاب، چهارم، قم، ۱۳۶۷ ش. و تفاسیر دیگر قرآن کریم، ذیل آیات مربوطه.
۲۱. قاضی ابرقوه، رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی (متوفای ۶۲۳ ق = قرن ۷)، سیرت رسول الله صلی الله علیه و آله، تحقیق: اصغر مهدوی، خوارزمی، سوم، تهران، ۱۳۷۷ ش.
۲۲. طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ ق.)، الأمالی، قم، انتشارات دارالثقافه، ۱۴۱۴ ق.
۲۳. الهاشمی البصری، محمد بن سعد بن منیع (متوفای ۲۳۰ ق = قرن ۳)، طبقات الکبری، تحقیق: محمد عبدالقادر عطاء، دارالکتب العلمیه، اول، بیروت، ۱۴۱۰ ق.
۲۴. ابوالفتح محمد بن سید الناس (متوفای ۷۳۴ ق = قرن ۸)، عیون الاثر فی فتون المغازی والشمائل والسير، تعلیق: ابراهیم محمد رمضان، دارالقلم، اول، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
۲۵. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، (دو جلد در یک مجلد)، نشرعمار، چهارم، ۱۳۵۱ ش.
۲۶. واقدی، محمد بن عمر (متوفای ۲۰۷ ق = قرن ۳)، کتاب المغازی، تحقیق: مارسدن جونز، مؤسسه اعلمی، سوم، بیروت، ۱۴۰۹ ق.
۲۷. قرائتی، محسن، تفسیر نور، انتشارات در راه حق، ۱۳۷۴ ش.
۲۸. المسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی (متوفای ۳۴۶ ق = قرن ۴)، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقیق: اسعد داغر، دارالهجره، دوم، قم، ۱۴۰۹ ق.
۲۹. خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، مرکز نشر آثار الشیعه، چهارم، قم، ۱۴۱۰ ق.

اسرائیلیات در تفسیر قمی^۱

(رقیه یوسفی^۲)

چکیده

در این نوشتار مسأله اسرائیلیات در تفسیر قمی مورد بحث قرار گرفته است. واژه «اسرائیلیات» بر قصه‌هایی با منشأ یهودی و به طور عام بر اخباری اطلاق می‌گردد که پایه و اساسی با سوء نیت دارد و برای فاسدکردن عقاید مسلمانان وارد تفسیر و حدیث شده است.

در تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی نیز گاه در لابه لای داستان‌های انبیا (علیهم‌السلام) روایاتی از این دست مشاهده می‌شود که منشأ آن‌ها را به وضوح در منابع یهودی یا تفاسیر متأثر از اسرائیلیات می‌توان مشاهده کرد. اما صرف وجود چنین روایات جعلی در تفسیر قمی به هیچ وجه نشان دهنده صدور آن‌ها از شخص علی بن ابراهیم نیست، چرا که در انتساب این تفسیر به شیخ قمی تردیدهای جدی وجود دارد.

۱. قبل از هر چیز این نکته لازم است که گرچه ما با محتوای این مقاله موافق نیستیم، والهده علی مؤلفها، اما چون بیانگر یک دیدگاه علمی است به چاپ آن اقدام شد.

۲. کارشناس ارشد علوم قرآن، دانشگاه الزهرا سلام الله علیها.



گفتنی است که قصه‌ها و روایات اسرائیلی با سیاق آیات قرآن، مبنی بر مدح انبیا علیهم‌السلام و عقاید اسلامی از جمله مسأله عصمت رسولان الهی ناسازگار است. در طی این نوشتار به هفت مورد از اسرائیلیات موجود در تفسیر قمی پرداخته شده است و سپس با استناد به آیات و روایات و نیز شواهد و براهین عقلی و منطقی، مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته‌اند.

واژگان کلیدی: «تفسیر، تفسیر قمی، علی بن ابراهیم، اسرائیلیات».

معناشناسی اسرائیلیات

اسرائیلیات، جمع «اسرائیلیه» به معنی داستان یا افسانه ای است که منشأ اسرائیلی دارد و سلسله سند داستان به چنان منشأیی ختم شود، اعم از شخص یا کتاب. خود کلمه «اسرائیلی» منسوب به «اسرائیل» است که لقب یعقوب پیامبر می‌باشد و یهودیان چون به او منتسب‌اند به «بنی اسرائیل» مشهورند.^۱ دکتر «رمزی نعنائه» معتقد است که واژه «اسرائیلیات» از جمله اصطلاحاتی است که تنها در آثار محدثان و اندیشمندان متأخر دیده می‌شود و متقدمان آن را به کار نبرده‌اند.^۲

لفظ اسرائیلیات گرچه ظاهراً بر قصه‌هایی دلالت می‌کند که اصلاً از منابع یهودی اخذ شده و علمای تفسیر و حدیث، آن را استعمال کرده‌اند، لیکن آن را گسترده‌تر و فراگیرتر از قصه‌های یهودی دانسته‌اند.

در اصطلاح علما، اسرائیلیات به افسانه‌های کهن اطلاق می‌شود که از یهودیان یا مسیحیان و امثال آن‌ها سرچشمه گرفته و تفاسیر و احادیث اسلامی را تحت

۱. تفسیر و مفسران، ج ۲، ص ۷۰.

۲. الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر، صص ۷۳-۷۲.



تأثیر خود قرار داده است. البته برخی مفسران و محدثان آن را توسعه داده و به تمام اخبار بی پایه و اساسی اطلاق کرده‌اند که دشمنان اسلام، اعم از یهود و سایرین آن‌ها را با سوءنیت و غرض ورزی خاصی جعل کرده و برای فاسد کردن عقاید مسلمانان، این مجعولات را وارد تفسیر و حدیث نموده‌اند.^۱

از جمله عواملی که باعث پیدایش و نفوذ روایات اسرائیلی در فرهنگ اصیل اسلامی شده است می‌توان به مواردی هم‌چون ارتباط مسلمانان با اهل کتاب، عظمت علمی اهل کتاب، وجوه اشتراک متون دین یهود با قرآن کریم و اسطوره‌گرایی و حس کنجکاوی مسلمانان اشاره نمود.^۲

با مراجعه به کتب تاریخ، سیره، حدیث و تفسیر این مطلب به دست می‌آید که مراجع اصلی پخش اسرائیلیات در جوامع اسلامی هفت نفرند: عبدالله بن سلام، تمیم بن اوس داری، کعب الاحبار، عبدالله بن عمرو بن عاص، ابوهریره، وهب بن منبه و محمد بن کعب قرظی. البته نفر هشتمی نیز بر آنان افزوده‌اند که: ابن جریج است.^۳

اسرائیلیات در تفسیر قمی

«ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی» متوفای ۳۲۹ هـ.ق، از مشایخ بزرگ حدیث و یکی از مشایخ ثقة الاسلام کلینی بود که به کثرت تألیف و فزونی دانش شهرت دارد و مورد اعتماد اعلام و بزرگان اهل حدیث است. نجاشی درباره او می‌گوید: «ثقه، ثبت، مورد اعتماد و راست عقیده است». روایات او تنها در کتب اربعه به هفت هزار و صد و چهل حدیث می‌رسد که

۱. الاسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث، ص ۱۹-۲۰.

۲. پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن، ص ۸۲.

۳. تفسیر و مفسران، ج ۲، ص ۸۴.



بیش تر آن (شش هزار و دویست و چهارده مورد) از طریق پدرش می‌باشد.^۱

گفته‌اند که علی بن ابراهیم کتابی در تفسیر داشته است، ولی در این که آیا این تفسیر که اکنون به او منتسب و به نام او شهرت یافته، همان تفسیر است یا نه، جای تردید می‌باشد و شواهدی در دست است که نشان می‌دهد این تفسیر، از شخص دیگری است و تنها به نام او شهرت یافته که علت آن نیز روشن نیست.^۲

این تفسیر چنین آغاز می‌شود: «حدثني ابو الفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر عليه السلام قال: حدثنا ابو الحسن علي بن ابراهيم...». گوینده «حدثني...» نامشخص است. علامه معاصر، سید موسی شبیری زنجانی احتمال می‌دهد که وی، علی بن ابی حاتم قزوینی باشد که همواره از ضعف روایت می‌کند و آنان قریب ۲۵ نفرند که همگی در اسناد این تفسیر قرار گرفته‌اند.

میزان اعتبار «ابوالفضل علوی» در کتب رجالیه مهمل است و شناخته شده نیست. احتمال می‌رود که او یکی از شاگردان علی بن ابراهیم باشد که اصل تفسیر را از او فرا گرفته و از اوایل سوره آل عمران، از تفسیر «ابوالجارود» بهره گرفته و برای تکمیل، تفسیر علی بن ابراهیم را هم به آن در آمیخته است. او از دیگران نیز بهره جسته و از این راه به تفسیر خود مطالبی افزوده است.

باری این تفسیر که به صورت کنونی در آمده است آمیخته‌ای است از تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر ابوالجارود زیدی مذهب و روایات دیگران، لذا انتساب آن به علی بن ابراهیم قمی ارزش سندی ندارد.^۳

باید گفت که اعتماد امامیه به تفسیر علی بن ابراهیم دلالت بر اعتماد آن‌ها به این کتاب و واضع آن ندارد، چرا که روایاتی که از علی بن ابراهیم در تفسیر

۱. معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۱۹۳.

۲. تفسیر و مفسران، ج ۲، ص ۱۸۴.

۳. همان.

آیات نقل شده، تنها در این کتاب گرد نیامده است.^۱

یکی از ایرادهایی که به تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی وارد است وجود برخی روایات ناهمگون و سست و خرافاتی است که گاه در لا به لای داستان‌های انبیا دیده می‌شود که بدون نقد یا اظهارنظر در مورد صحت و سقم آن‌ها نقل شده است. انتساب این گونه روایات جعلی که اغلب جزء اسرائیلیات شمرده شده‌اند، به علی بن ابراهیم قمی به هیچ وجه ثابت نیست و به اعتقاد صاحبان فن، نسخه اصلی این تفسیر که اکنون در دست ما نیست عاری از این گونه روایات مجعول بوده است.

به هر ترتیب، تفسیر دو جلدی مذکور، در ردیف تفاسیری قرار گرفته که به نقل اسرائیلیات در قصه‌های قرآن کریم شهرت یافته‌اند.

یکی از جلوه‌های زیبا و اعجاز‌گونه قرآن کریم، قصه‌ها و حکایت‌های آن است. اثر شگرف داستان‌ها بر روح و روان آدمی و نقش برجسته آن‌ها در رشد و هدایت انسان باعث شده تا بخشی از آیات الهی به بیان داستان‌ها و سرگذشت پیشینیان اختصاص یابد. در میان قصه‌های قرآن نیز داستان‌های انبیا از جلوه‌ای خاص برخوردار است. هدف نهایی قرآن کریم از بیان سرگذشت رسولان الهی، معرفی الگو برای طالبان حقیقت و رهنمون شدن به عبرت‌ها و درس‌های اخلاقی و تربیتی است.

به دلیل همین نقش و تأثیرگذار داستان‌ها بود که افسانه پردازان هوا پرست کوشیدند تا با مخدوش کردن آن چهره‌های درخشان، چراغ هدایت را خاموش ساخته، مردم را از پیروی ایشان باز دارند. متأسفانه باید اعتراف کرد که این توطئه چینی‌ها بی‌تأثیر نبود و علاوه بر نفوذ در برخی تفاسیر فریقین، در زوایای ذهن

۱. المفسرون حیاتهم و منهجهم، ص ۳۳۱.



برخی عوام نیز جای گرفته است. بنابراین زدودن آثار چنین روایات مجعولی از ساحت مقدس انبیای عظام، از جمله رسالت‌های خطیر عالمان و اندیشمندان جهان اسلام در گذشته و حال می‌باشد.

در ادامه به نمونه‌هایی از موارد اسرائیلیات در تفسیر منسوب به قمی و نقد و بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

۱. داستان خلقت حوا عَلَيْهَا السَّلَام

شیخ قمی در ذیل آیات ۳۰ تا ۳۷ بقره، حدیثی را از پدرش از حسن بن محبوب از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام آورده که می‌فرماید: «... خدا همسر آدم عَلَيْهِ السَّلَام را از پایین‌ترین دنده استخوان او آفرید»^۱. هم‌چنین در جاهای دیگر از جمله آیه نخست سوره نساء و آیه ۵۴ سوره فرقان، مضمون این حدیث را نقل کرده است. البته مصحح محترم کتاب، در ذیل آیه ۵۴ سوره فرقان، چنین برداشتی از آیه را موافق با عقاید اهل سنت دانسته که بر اساس تقیه صادر شده است.^۲

نقد و بررسی

بسیاری از مفسران در تفاسیر خود، این گونه احادیث را مورد انکار قرار داده‌اند. از جمله علامه طباطبایی می‌فرماید: «این که در بعضی از تفسیرها آمده که مراد از آیه مورد بحث این است که همسر آدم از بدن خود او درست شده، صحیح نیست هر چند که در روایات آمده که از دنده آدم خلق شده لیکن از خود آیه استفاده نمی‌شود و در آیه چیزی که بر آن دلالت کند وجود ندارد».^۳

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴۵.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۱۵.

۳. تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۲۱۶.

ایشان در جای دیگر می‌فرماید: «روایاتی که از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده این موضوع را تکذیب می‌کند... اگر چه ممکن است آن را حمل بر این کنیم که منظور، خلقت از باقی مانده گل آدم است منتها آن قسمتی که کنار دنده‌های او قرار داشته است».^۱

مفسر دیگری در این باره می‌نویسد: «این که گفته شده حوا از استخوان آدم خلق شده گرچه شایع است، اما مصدر صحیحی نمی‌توان برای آن یافت و حدیثی هم که در این باره آورده‌اند قابل اعتماد نیست و اگر هم آن را صحیح بدانیم باید گفت مقصود از آن، اشاره به مساوات و عدم تفاوت زن و مرد در خلقت است».^۲

هم‌چنین فخر رازی می‌گوید: «اعتقاد آن‌ها که می‌گویند تعداد استخوان‌های سینه چپ مرد در مقایسه با استخوان‌های سینه راست او کمتر است، سخنان بیش‌تر به غیب‌گویی شباهت دارد [تا حقیقت] چرا که امور حسی و تشریحی آن را تکذیب می‌کند».^۳

آیت الله مکارم از آیات مربوط به خلقت حوا رفع ابهام نموده و چنین می‌نویسد: در ذیل ﴿وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾^۴ این جمله که می‌گوید که همسر آدم از او آفریده شد. بعضی از مفسران از این تعبیر چنین فهمیده‌اند که همسر آدم، حوا از بدن آدم آفریده شده، ولی با توجه به سایر آیات قرآن، هرگونه ابهامی از تفسیر این آیه برداشته می‌شود و معلوم می‌شود که منظور از آن، این است که خداوند همسر او را از جنس او (جنس بشر) آفرید [نه از اعضای او] همچنان که در آیه

۱. همان، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲. تفسیر الکاشف، ج ۱، ص ۸۵.

۳. التفسیر الکبیر، ج ۱۵، ص ۸۹.

۴. نساء / ۱.



۲۱ سوره روم می‌خوانیم: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾^۱.

در روایات بسیاری تصریح شده که آفرینش آدم علیه السلام از اجزای خود او نبوده، بلکه از باقی مانده گل آدم صورت گرفته است. از جمله شیخ طوسی در «التبیان»، روایتی را از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که خداوند، حوّا را از باقی مانده گل آدم علیه السلام آفرید.^۲

در حدیثی از «زراره» آمده که می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام در مورد خلقت حوّا سؤال شد. سائل عرضه داشت گروهی نزد ما هستند که می‌گویند خداوند عزوجل، حوّا را از آخرین دنده‌های چپ آدم علیه السلام آفرید. آیا این گفتار صحیح است؟ حضرت فرمود: «خدا منزّه است از این گفتار. گویندگان این کلام آیا معتقدند خدا قدرت نداشت همسر آدم را از غیر دنده او بیافریند؟ این قائلین با کلامشان، راه را برای سخن چینی اهل تشنیع باز و هموار نموده‌اند و در واقع با این سخنانشان معتقدند که جزئی از آدم با جزء دیگرش ازدواج نموده. چه شده ایشان را که چنین می‌گویند؟ خدا میان ما و آن‌ها حکم کند».^۳

ریشه این روایات جعلی را می‌توان در تورات پیدا نمود. در سفر تکوین آمده است: «و خداوند خواب گرانی بر آدم مستولی گردانید که خفت. پس یکی از استخوان‌های پهلوی را گرفت و گوشت را در جایش پر کرد و خداوند از استخوانی که از پهلوی آدم گرفته بود، زنی ساخت و او را به آدم آورد و آدم گفت که حال این استخوانی از استخوان‌هایم و گوشتی از گوشتم می‌باشد پس به

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۴۵.

۲. التبیان فی التفسیر القرآن، ج ۳، ص ۹۹-۱۰۰ و کتاب التفسیر، ج ۱، ص ۲۱۶.

۳. علل الشرایع، ج ۱، ص ۷۹.



این «نساء» گفته شود زیرا که از انسان گرفته شده است. به این سبب مرد، پدر و مادر خود را ترک کرده و به زنش متصل می‌شود و یک گوشت می‌شوند»^۱.

۲. افسانه شرک آدم و حوا علیهما السلام

صاحب تفسیر قمی در ذیل آیه ۱۸۹ اعراف:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾^۲

حدیثی را از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «هنگامی که حوا از آدم باردار شد و فرزند در شکمش حرکت کرد به آدم گفت در شکم من شیء متحرکی است. آدم به او گفت: آنچه در شکم توست نطفه من است که در رحم تو مستقر شده و خدا از آن، انسانی خلق می‌کند تا ما را با آن امتحان کند. پس ابلیس نزد حوا آمد و پرسید: در چه حالی هستی؟ گفت: باردار هستم و در شکم فرزندی از آدم است که حرکت می‌کند. ابلیس به او گفت: اگر اسم او را عبدالحارث بگذاری غلامی خواهی زایید که باقی می‌ماند و زندگی خواهد کرد و اگر نام او را عبدالحارث نگذاری، شش روز بعد از این که او را زاییدی خواهد مرد. حوا آنچه را از ابلیس شنیده بود به آدم خبر داد. آدم به او گفت: خبیث نزد تو آمده از او قبول نکن. من امیدوارم که برای ما باقی بماند. اما بر خلاف آنچه تصور می‌کرد شد. پس سخنان ابلیس در نفس آدم نیز تأثیر گذاشت. وقتی حوا او را زایید شش روز بیش‌تر زنده نماند و مرد. پس به آدم گفت: آنچه حارث (ابلیس) به ما گفت اتفاق افتاد و درباره سخن ابلیس به شک افتادند. پس طولی

۱. کتاب عهدین، سفر تکوین، فصل ۲: ۲۴-۲۱.



نکشید که حوّا دوباره باردار شد. ابلیس نزد او آمد و گفت: ... آنچه در شکم توست مثل فرزند چهارپایان و شتر و گاو و گوسفند است. حوّا به سخنان ابلیس تمایل پیدا کرد و این خبر را به آدم رساند و او نیز تحت تأثیر قرار گرفت و دعا کردند که خدا فرزند صالحی به آنها بدهد و فرزند حیوانات نباشد. بار دیگر ابلیس به نزد حوّا آمد و او را تهدید کرد که اگر می‌خواهی فرزند چهارپایان نزایی و برایت باقی بماند نام او را عبدالحارث بگذار و حوّا قبول کرد. ابلیس گفت: به آدم نگو مگر این که ابتدا نام او را عبدالحارث بگذاری و از او نصیبی برای من قرار دهی. حوّا چنین کرد و خبر آن را به آدم داد و آدم نپذیرفت وقتی فرزند متولد شد هر دو خوشحال شدند چون از فرزندان انعام نبود و روز ششم هم نمرود و آنها در روز هفتم نام او را عبدالحارث گذاشتند.^۱

نقد و بررسی

مضمون این روایت را برخی مفسران از جمله طبری در تفسیر خود و سیوطی در الدر المنثور نقل کرده‌اند. اکثر این روایات از «سمرة بن جندب» نقل شده که از دروغ‌گویان و کذابان مشهور بود.^۲

هم‌چنین در «الدر المنثور» از قتاده و حسن بصری و او نیز از سمرة بن جندب از رسول خدا ﷺ نقل شده است، در حالی که به اذعان محققین، حسن بصری هرگز «سمره» را ملاقات نکرده و از وی چیزی نشنیده، لذا چنین حدیثی مرسل است.^۳

علامه طباطبایی رحمته الله پس از نقل این داستان می‌نویسد: «ولیکن این احادیث،

۱. تفسیر القمی؛ ج ۱، ص ۲۵۲-۲۵۱.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۶۱.

۳. البیان، ج ۵، ص ۵۵.



جعلی و از دسیسه‌هایی است که اسرائیلی‌ها در روایات ما وارد کرده‌اند.^۱ وی در ادامه می‌افزاید: «در برخی تفاسیر از معصومین (علیهم‌السلام) روایت شده که فرموده‌اند: «شرک ایشان، ترک در اطاعت بود نه شرک در معصیت»^۲ و ظاهر این روایت این است که جاری مجرای همان احادیث موضوعه است و حال این هم، حال همان‌ها است. برای این‌که مگر اطاعت با عبادت فرق دارد آن هم اطاعت و عبادت ابلیس».^۳

قرطبی در این باره می‌گوید: «حضرت آدم و حوا یک بار اثر ناگوار تبعیت از وسواس ابلیس را تجربه کردند و همین کافی بود که تا ابد از آن ملعون پرهیز کنند، چرا که به فرموده پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود».^۴ علامه طباطبائی (رحمته‌الله) در ادامه رفع ابهام از آیه، بعد از این که منظور از آیه را بیان حال ابوین از نوع بشر می‌داند، می‌گوید: «مؤید این معنایی که برای آیه ذکر کردیم ذیل خود آیه است که می‌فرماید: ﴿فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ چون اگر مقصود از «نفس و زوج آن» - که در صدر آیه بود - دو نفر معین از افراد انسان؛ مثلاً از قبیل آدم و حوا باشد، حق کلام این بود که در ذیل آیه بفرماید: «فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا اشْرَكَ» و یا بفرماید «عن شرکهما». علاوه بر این! خدای تعالی بعد از آیه مورد بحث، آیات دیگری قرار داده که همه، شرک را مذمت و مشرکین را توبیخ می‌کند و مخصوصاً ظاهر آن‌ها این است که منظور از شرک در آن‌ها، پرستیدن غیر خداست و حاشا که آدم صفی الله غیر خدا را پرستیده باشد با این‌که خداوند خودش تصریح کرده به این‌که آدم را برگزیده و هدایت فرموده و نیز خودش

۱. تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۴۹۳.

۲. کتاب التفسیر، ج ۲، ص ۴۳.

۳. همان.

۴. الجامع الاحکام القرآن، ج ۷، ص ۳۳۸.



تصریح کرده به این که هر که را که او هدایت کند دیگر گمراهی در او راه ندارد و چه گمراهی بالاتر از پرستیدن غیر خداست؟^۱

اما عجیب تر از همه این است که حدیث جعلی مزبور، متضمن معجزه یا کرامت شیطان است که با نام گذاری این فرزند به نام او، به خلاف فرزندان گذشته، زنده ماند. و بسیار جای تأسف است که بعضی از مفسران گذشته، تحت تأثیر این گونه احادیث مجعول قرار گرفته و آن را به عنوان تفسیر آیه ذکر کرده اند.^۲

۳. داستان حضرت یوسف علیہ السلام

در تفسیر آیه ۲۴ سوره یوسف علیہ السلام ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّاهُ﴾ چنین آمده است: «پس همسر عزیز برخاست و درها را بست و هنگامی که برای گناه آماده شدند یوسف، صورت یعقوب را در گوشه اتاق دید که انگشتش را می گزد و می گوید: ای یوسف! نام تو در آسمان در بین پیامبران نوشته شده و می خواهی در زمین جزء زناکاران نوشته شوی؟ پس [یوسف] دانست که خطا و تعدی کرده است» در ادامه حدیثی را از امام صادق علیہ السلام بیان کرده که فرموده است: «زمانی که به هم متمایل شدند زن برخاست و پارچه ای را روی بتی که در اتاق بود انداخت یوسف علیہ السلام به او گفت چه می کنی؟ گفت: بر روی این بت، پارچه ای انداختم تا ما را نبیند من از او شرم دارم. یوسف علیہ السلام گفت: تو از بتی که نمی شنود و نمی بیند شرم می کنی و من از پروردگارم شرم نکنم؟ پس به طرف در دوید و...»^۳

۱. تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۴۸۹.

۲. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۵۴.

۳. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۴۳-۳۴۲.



تفسیر طبری مضمون این روایت را از ابن جریر از ابن ابی ملیکه از ابن عباس نقل کرده و^۱ «دُرّ المثور» نیز آن را به نقل از «وهب بن منبه» آورده است.^۲

نقد و بررسی

علامه طباطبائی رحمته الله پس از ذکر روایت‌های جعلی مربوط در این زمینه می‌نویسد: «این روایات و نظائرش، روایاتی است که حشویه و جبریه که دینی جز دروغ بستن به خدا و انبیائش ندارند جعل نموده و یا دنباله‌اش را گرفته‌اند. و اهل عدل و توحید بحمدالله عقایدی که بتوان بدان خرده گرفت ندارند. آری اگر از یوسف علیه السلام کوچک‌ترین لغزشی سرزده بود، قرآن کریم از آن خبر می‌داد و از توبه و استغفار یاد می‌کرد. همچنان‌که لغزش آدم و داوود و نوح و ایوب و ذی النون علیه السلام و توبه و استغفار ایشان را نقل کرده است، درباره یوسف علیه السلام می‌بینیم که جز ثنا و مدح چیزی نگفته و در مقام ثنایش او را مخلص خوانده است».^۳

آیت الله مکارم نیز در تفسیر نمونه بعد از ذکر این داستان‌ها می‌گوید: «این گونه روایات که هیچ سند معتبری ندارد به روایات اسرائیلی می‌ماند که زائیده مغز انسان‌های کوتاه فکری است که هرگز مقام انبیا را درک نکرده‌اند».^۴

در روایات وارده از معصومان علیهم السلام این گونه احادیث جعلی مورد انکار قرار گرفته‌اند. امام رضا علیه السلام در جواب مأمون درباره این گونه احادیث فرمود: «یوسف علیه السلام، معصوم بود و فرد معصوم نه گناهی را قصد می‌کند و نه آن را

۱. جامع البیان، ج ۷، ص ۲۴۰.

۲. الدر المثور، ج ۴، ص ۱۴.

۳. تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۱۷۹.

۴. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۳۷۴.



مرتکب می‌شود».^۱

متأسفانه برخی مفسران به توجیه احادیث ساختگی در این باب پرداخته‌اند. از جمله «بغوی» پس از نقل روایات جعلی بسیار در ذیل داستان یوسف علیهم‌السلام می‌نویسد: «برخی متأخران گمان داشته‌اند این امر - قصد مراوده یوسف با همسر عزیز - به هیچ وجه مناسب شان انبیا نیست در حالی که این قول [قصد مراوده یوسف] سخن پیشینیان و متقدمان این امت است و آن‌ها آگاه‌تر از این بودند که بخواهند درباره انبیا سخن بدون دلیل و مدرک بگویند».^۲ طبری نیز به چنین قولی متمایل شده است.^۳

علامه طباطبایی رحمه‌الله در پاسخ می‌گوید: «از کسانی که زیر بار این‌گونه حرف‌های گوناگون و جعلیات یهودیان و هر روایت ساختگی می‌روند هیچ بعید نیست زیرا همین‌ها هستند که به خاطر پاره‌ای روایات مجهول الهویه، جدّ یوسف علیهم‌السلام؛ یعنی ابراهیم خلیل و همسرش ساره علیهما را متهم می‌کنند. آری چنین کسانی باکی ندارند از این‌که نبیره؛ ابراهیم علیهم‌السلام یعنی یوسف علیهم‌السلام را درباره همسر عزیز متهم سازند».^۴

علامه هم‌چنین درباره «برهان» در «لولا آن رای برهان ربه» چنین می‌نویسد: «و اما برهانی که یوسف علیهم‌السلام از پروردگار خود دید هر چند کلام مجید خدای تعالی کاملاً آن را روشن نکرده که چه بوده، لکن یکی از وسایل یقین بوده که با آن، دیگر جهل و ضلالتی باقی نمانده... و این همان برهانی است که خدا به بندگان مخلص خود نشان می‌دهد و آن نوعی از علم مکشوف و یقین مشهود و

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۱۹.

۲. معالم التنزیل، ج ۲، ص ۲۸۴.

۳. جامع البیان، ج ۱۲، ص ۱۱۰.

۴. تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۲۰۰.



دیدنی است که نفس آدمی با دیدن آن، چنان مطیع و تسلیم می‌شود که دیگر به هیچ وجه میل به معصیت نمی‌کند.^۱

شیخ طوسی نیز در تفسیر التبیان در این باره می‌فرماید: «همه این چیزها [یی که درباره برهان ذکر کرده‌اند از جمله انداختن پارچه بر روی بت و...] غیر صحیح است، چرا که مقتضای آن (الالغاء) زوال تکلیف است و اگر چنین بود یوسف علی‌ه‌السلام به خاطر امتناعش از فاحشه، مورد مدح و ثواب نبود و با وصف خدا در مورد او «انه صرف عنه السوء و الفحشاء» و «انه من عباده المخلصین» تنافی داشت... جایز است که رؤیت برهان به معنی علم باشد و منظور از برهان همان است که خداوند، یوسف علی‌ه‌السلام را بر تحریم آن فعل آگاه کرد و این که هر کس آن را انجام دهد، مستحق عذاب خواهد بود»^۲

۴. داستان ایوب نبی علی‌ه‌السلام

مؤلف تفسیر قمی در ذیل آیه ۴۱ سوره ص ﴿وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ﴾ در مورد بیماری ایوب علی‌ه‌السلام روایتی را از امام صادق علی‌ه‌السلام نقل می‌کند از جمله «... پس ابلیس در بدن او دمید و از سرتاپایش را زخم فرا گرفت و بعد از آن، مدتی طولانی باقی ماند و حمد و شکر الهی می‌کرد تا این که در بدنش کرم افتاد و از بدنش خارج می‌شد پس آن را می‌گرفت و می‌گفت به جایگاهت که خدا تو را از آن آفریده برگرد. تا این که اهل قریه او را بیرون کردند و در زباله دانی در خارج شهر رها کردند...»^۳.

۱. همان، ص ۲۰۱.

۲. التبیان، ج ۶، ص ۱۲۴.

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۴۰.



هم‌چنین درباره لب به شکایت گشودن ایوب علیه السلام چنین می‌نویسد: «گفت: خدایا تو می‌دانی که هرگز دو امری که در یکی از آن‌ها طاعت تو باشد بر من عارض نشده، مگر این‌که سخت‌ترین آن‌ها را برگزیدم. آیا حمد و سپاس تو را به جای نیاوردم؛ آیا بر تو سجده نکردم؟ پس از ابر صدا برخاست صدایی که با ده هزار زبان سخن می‌گفت که ای ایوب! چه کسی تو را به این پایه از بندگی رساند؟ در حالی‌که سایر مردم از آن غافل و محرومند؟... آیا بر خدا منت می‌نهی؟ چیزی که خود، منت خداست بر تو؟ ایوب مشتی از خاک برداشت و در دهان خود ریخت و گفت: پروردگارا: منت همگی از توست و تو بودی که مرا توفیق بندگی دادی».^۱

نقد و بررسی

در این باره می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) آنچه در مورد بیماری نفرت انگیز ایوب علیه السلام در برخی تفاسیر وارد شده توسط علما و مفسران شیعه مورد طعن و انتقاد قرار گرفته است. از جمله صاحب تفسیر نمونه بعد از نقل این داستان می‌نویسد: «بدون شک چنین روایتی مجعول است هر چند در لابه لای کتب حدیث ذکر شده باشد، زیرا رسالت پیامبران ایجاب می‌کند که مردم در هر زمان بتوانند با میل و رغبت با آن‌ها تماس گیرند و آنچه موجب تنفر و بیزاری مردم و فاصله گرفتن افراد از آن‌ها می‌شود، خواه بیماریهای تنفر آمیز باشد و یا عیوب جسمانی و یا خشونت اخلاقی در آن‌ها نخواهد بود، چرا که با فلسفه رسالت آن‌ها تضاد دارد».

وی در ادامه با استناد به آیه ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا

۱. همان، ص ۲۴۱.

الْقَلْبِ لَانْفُضُوا مِنْ حَوْلِكَ^۱ می گوید: «این آیه دلیل بر آن است که پیامبر نباید چنان باشد که از اطرافش پراکنده شوند»^۲.

سید مرتضی در این باره می گوید: «چگونه می توان به روایت چنین افرادی که عقلشان تا این حد تنزل یافته که این کفریات و موهومات را پذیرفته اند اعتماد کرد؟ البته ما منکر آن نیستیم که آن حضرت به بیماریهای سخت و سایر مصیبت ها گرفتار آمد. آنچه مورد انکار ما است، انزجار و تنفر قوم ایوب علیه السلام از وی به دلیل بیماریهای مشمئز کننده و نفرت آور است چرا که این امر با فلسفه رسالت انبیا سازگار نیست»^۳.

امام صادق علیه السلام در ضمن روایت مفصلی می فرماید: «بیماری ایوب علیه السلام کوچک ترین تأثیری در قیافه و چهره و سایر اعضای وی ننهاد و در او مایه های تنفر و انزجار پدید نیاورده بود»^۴.

برخی محققان معتقدند بیماریهایی که ایوب علیه السلام به آنها مبتلا شد از جمله امراضی بوده که اثر آن بر پوست آشکار نمی شده است. مانند روماتیسم و امراض مفاصل و استخوان و از این قبیل. مویّد آن هم این است که وقتی به اذن الهی چشمه ای جوشید و ایوب علیه السلام خود را در آن شستشو داد، این بیماری ها از وجودش رخت بر بست. امروزه نیز بسیاری از بیمارانی که به این نوع از امراض مبتلا می شوند به وسیله چشمه های آب گرم شفا می یابند.^۵

در جهت رفع ابهام از آیه ﴿إِنِّي مَسْنَى الشَّيْطَانِ...﴾ گفته شده دخالت شیطان

۱. آل عمران / ۱۵۹.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۳۰۳.

۳. تنزیه الانبیاء، ص ۹۳-۹۲.

۴. بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۳۴۹-۳۴۸.

۵. الاسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر، ص ۲۸۱.



در کار ایوب علیه السلام بدین قرار بود که وقتی مرض او شدت یافت به طوری که مردم از او دوری می کردند، شیطان در دل آنان وسوسه کرد که آن جناب را پلید پنداشته و از او بدشان بیاید و نیز به دل‌هایشان انداخت که او را از شهر و از بین خود بیرون کنند و حتی اجازه آن را ندهند که همسرش بر آنان وارد شود که ایوب از این بابت سخت متأذی شد به طوری که در مناجاتش هیچ شکوه‌ای از دردهایی که خدا بر او مسلط کرده بود نکرد، بلکه تنها از این شیطنت شیطان شکوه کرد که او را از نظر مردم انداخته است.^۱

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در این باره می خوانیم: «ایوب بدون انجام گناهی دچار بلا گردید و استقامت ورزید تا این که مورد سرزنش قرار گرفت و پیامبران بر شماتت صبر نمی کنند».^۲

اما رد پای این مجعولات در مراجعه به کتب عهدین نمایان می شود. در کتاب ایوب در فصل دوم آمده: «و خداوند به شیطان گفت که اینک در دست تو باشد جز این که جانش را نگاه داری و شیطان از حضور خداوند بیرون رفته، ایوب را از کف پا تا فرق سرش به دمل مضر زد و او برای خود سفالی را گرفت تا آن که به آن خویشتن را بخارد در حالی که میان خاکستر می نشست».^۳

ب) در باب احادیث ساختگی در مورد شکوه ایوب علیه السلام از مشکلاتش، گفتنی است که این روایات با سیاق آیات قرآن کریم در تضاد است. آن جا که می فرماید: ﴿وَحُذِّبِيكَ ضِعْفًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعَمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾.^۴

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۴۵.

۲. علل الشرایع، ج ۳، ص ۷۵.

۳. کتاب مقدس، باب ایوب، فصل ۲ ص ۶-۹.

۴. ص / ۴۴.



آیت الله مکارم در این باره می نویسد: «در آیه چهل و یکم سوره ص می خوانیم: ﴿وَإِذْ كُرَّ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ﴾. ملاحظه می شود که ایوب به هنگام دعا برای رنج و مشکلات خود، نهایت ادب را در پیشگاه خدا به کار می برد و هرگز بیماری خود را به خدا نسبت نمی دهد بلکه می گوید: شیطان مرا به رنج و عذاب [رنج حاصل از شماتت مردم] افکنده است. قرآن کریم در جای دیگر دعای ایوب را این گونه نقل می کند: «من گرفتار مشکلاتی شده ام و تو ارحم الراحمین هستی»^۱ یعنی حتی نمی گوید مشکلم را بر طرف فرما. زیرا می داند او بزرگ است و رسم بزرگی را می داند»^۲.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «ایوب در هیچ یک از بلاهایی که بر وی نازل شده بود از خداوند طلب عافیت نکرد»^۳ و به گفته ابن عباس، اساساً ایوب علیه السلام را بدین خاطر به این نام خوانده اند که او در همه حال (فقر و غنا و بیماری و سلامت) به سوی پروردگار خویش بازگشت و انا به می کرد»^۴.

مطابق نقل برخی تفاسیر در مدت بیماری ایوب علیه السلام، از اطراف و اکناف بیمارانی می آمدند و از وی می خواستند تا برای آن ها دعا کند و به دعای او خدا آن ها را شفا می داد. از ایوب علیه السلام می پرسیدند: «با این حال چگونه برای خود دعا نمی کنی؟» می فرمود: «از خدای تعالی که هشت سال در نعمت و عافیت او بودم شرم دارم از این که مرا به خاطر چند روزی که مورد ابتلا قرار داده عافیت دهد. تا آن مقدار که در نعمت بوده ام محنت نکشم، برای سلامتی خود دعا نکنم مگر

۱. انبیاء / ۸۳

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۷۸.

۳. بحار، ج ۱۲، ص ۳۵۰.

۴. الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۱، ص ۳۲۳.



آن که خدا مرا فرمان دهد که در حق خود دعا کنم».^۱

با رجوع به تورات، سفر ایوب، ریشه این روایات مجعول را می‌یابیم: «و بعد از آن ایوب دهان خود را باز کرده روز خود را نفرین کرد و ایوب متکلم شده گفت: روزی که در آن متولد شدم هلاک شود و شبی که گفتند مردی در رحم قرار گرفته آن روز تاریکی شود... چرا در رحم مادر نمردم و چون از شکم بیرون آمدم چرا جان ندادم؟ چرا زانوهای مرا قبول کردند و پستان‌ها را مکیدم».^۲

۵. داستان حضرت داوود علی‌ه‌السلام

مؤلف کتاب تفسیر قمی در ذیل آیه ۲۲ سوره ص، ﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصِمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَأَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ﴾ داستان مفصلی را از هشام از امام صادق علی‌ه‌السلام بیان می‌کند که به بخشی از آن اشاره می‌کنیم: «... داوود در محرابش مشغول عبادت بود که پرنده‌ای طلایی را در مقابلش دید لذا شگفت زده گردید و حال خود را فراموش کرد. برخاست که او را بگیرد و به دنبال آن، برسر دیوار خانه اوریا رفت و زن او را در حال شست و شوی بدنش دید و عاشق او شد و به سردار خود دستور داد اوریا را در مقابل تابوت و در صف مقدم جبهه قرار دهد. بعد از کشته شدن اوریا، روزی داوود در محراب بود و هنوز زن اوریا را تزویج نکرده بود که دو نفر متخاصم بر او وارد شدند و در آن زمان داوود نود و نه زن داشت. یکی از متخاصمان گفت: این برادرم نود و نه میش دارد و من یکی دارم و می‌خواهد آن را هم از من بگیرد. داوود گفت: او قطعاً به تو ظلم کرده است. یکی از ملائکه خندید و گفت: این مرد علیه خود حکم کرد. داوود متنبه شد و چهل روز در

۱. الکاشف، ج ۳، ص ۱۳۱.

۲. کتاب مقدس، باب سوم، ۱۳-۱.



حال سجده گریست تا این که خدا بر او وحی کرد که بر سر قبر اوریاء رفته و از او طلب مغفرت کند اما اوریاء نپذیرفت و جواب نداد و داوود بر زمین افتاد و گریست. خدا بر نگهبان بهشت وحی کرد تا بهشت را بر اوریاء بنمایاند. اوریاء گفت: این برای کیست؟ و شنید، برای کسی است که خطای داوود را ببخشد. اوریاء گفت بخشیدم و داوود برگشت و زن اوریاء را تزویج کرد و سلیمان علیه السلام از او زاده شد.^۱

نقد و بررسی

مضمون داستان فوق را طبری در تفسیر خود به نقل از ابن حمید از سلمه از محمد بن اسحاق از بعضی اهل علم از وهب بن منبه آورده است.^۲ دکتر «ابوشهبه» پس از نقل روایتی از طریق «انس بن مالک» می گوید: «این روایت منکر و جعلی است و در سلسله سند آن ابن لهیعه و یزید بن ایان رقاشی قرار دارند که هر دو ضعیف شمرده شده اند».^۳ ابن کثیر نیز این روایت را «ضعیف السند» و از ساخته های اهل کتاب دانسته است.^۴

در بزرگی مقام حضرت داوود علیه السلام همین بس که خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با آن عظمت مقامی که داشت فرمان می دهد تا در صبر و شکیبایی به داوود اقتدا کند و از سرگذشت وی مدد گیرد.^۵

سید مرتضی درباره این روایت ساختگی می گوید: «اما کسی که گمان می کند که داوود علیه السلام، اوریاء را بر پیشاپیش تابوت گذاشته تا کشته شود، پس فساد

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۳۲-۲۳۰ با تلخیص.

۲. جامع البیان، ج ۱۲، ص ۱۷۸.

۳. الاسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر، ص ۲۶۶.

۴. تفسیر القرآن العظیم، ج ۷، ص ۵۰.

۵. ص ۲۶.



سخن او، آشکارتر از آن است که نیاز به رد و انکار داشته باشد.^۱

صاحب مجمع نیز معتقد است: «داستان عاشق شدن داوود علی‌ه‌السلام، سخنی است که هیچ‌تردید در فساد و بطلان آن نیست. برای این که این نه تنها با عصمت انبیا سازش ندارد، بلکه حتی با عدالت نیز منافات دارد. چه‌طور ممکن است انبیا که امینان خدا بر وحی و سفرایی هستند بین او و بندگان، متصف به صفتی باشند که اگر یک انسان معمولی متصف بدان باشد دیگر شهادتش پذیرفته نمی‌شود و حالتی داشته باشد که به‌خاطر آن حالت، مردم از شنیدن سخنان ایشان و پذیرفتن آن متنفر باشند».^۲

علامه طباطبایی می‌گوید: «این داستان که در روایت مذکور آمده از تورات گرفته شده است. چیزی که هست نقل تورات از این هم شنیع‌تر و رسواتر است. معلوم می‌شود آن‌هایی که داستان مزبور را در روایات اسلامی داخل کرده‌اند تا اندازه‌ای نقل تورات را تعدیل کرده‌اند».^۳

نقل کرده‌اند که یکی از قصه‌سرایان در مجلس عمر بن عبدالعزیز داستان خرافی عشق داوود به همسر اوریا را سر داده بود که در اثنای آن یکی از بزرگانی که در مجلس حضور داشت داستان او را تکذیب کرد و گفت: «اگر داستان داوود علی‌ه‌السلام آن گونه که در قرآن آمده مورد اعتماد باشد روا نیست که آن را رها کرده به سراغ داستان‌های امثال تو رویم و اگر این داستان به گونه‌ای باشد که تو می‌گویی و خدا به‌خاطر عدم هتک حرمت این پیامبر عظیم‌الشأن از نقل آن صرف نظر کرده، پس بر ما روا نیست امثال این داستان‌ها را بر ملا کنیم». عمر بن عبدالعزیز گفت: «به خدا سوگند شنیدن این کلام برای من خوشایندتر از هر آن

۱. تنزیه الانبیا، ج ۲، ص ۱۱۷.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۳۶.

۳. تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۱۳.

چیزی است که خورشید بر آن طلوع می‌کند»^۱.
در روایات اسلامی نیز این گونه داستان‌های ساختگی به شدت مورد انکار قرار گرفته است. امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس بگوید داوود علیه السلام زن اوریا را به زوجیت خود در آورد بر او دو حد جاری می‌کنم؛ یکی برای هتک حرمت نبوت و دیگری برای هتک حرمت اسلام که تهمت زده است»^۲.
در ضمن حدیثی در گفت و گوی امام رضا علیه السلام با «ابن جهم» نقل شده است که آن حضرت علیه السلام دست به پیشانی خود زد و فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون». آیا به یکی از انبیای خدا نسبت می‌دهید که نماز را سبک شمرده و آن را شکست و به دنبال مرغ به خانه مردم در آمده، به زن مردم نگاه کرده و عاشق شد و شوهر او را عمداً کشته است» ابن جهم پرسید: ای پسر رسول خدا! پس گناه داوود در داستان دو متخاصم چه بود؟» فرمود: «خطای داوود از این قرار بود که او در دل خود گمان کرد که خدا هیچ خلقی داناتر از او نیافریده است. خدای تعالی دو فرشته نزد وی فرستاد تا از دیوار محرابش بالا روند و...» ابن جهم پرسید: «پس داستان داوود با اوریا چه بوده؟» حضرت فرمود: «در عصر داوود حکم چنین بود که اگر زنی شوهرش می‌مرد یا کشته می‌شد دیگر حق نداشت شوهری دیگر اختیار کند و اولین کسی که خدا این حکم را برایش برداشت و به او اجازه داد تا با زن شوهر مرده ازدواج کند داوود علیه السلام بود که با همسر اوریا بعد از کشته شدن او و گذشتن عده، ازدواج کرد و این بر مردم آن روزگار گران آمد»^۳. گفتنی است که این داستان خرافی به صورت وقیحانه‌تری در تورات کتاب دومین تمویل فصل ۱۱ ذکر شده است.

۱. الکشاف، ج ۴، ص ۸۱.

۲. بحار، ج ۱۴، ص ۲۶، ح ۶.

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۴۹.



۶. داستان حضرت سلیمان علیه السلام

در تفسیر قمی در ذیل آیات ۳۴ - ۳۰ سوره ص ﴿وَوَهَبْنَا لِداوود سُليمانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ * إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ * فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ * رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ * وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ ﴿ چنین می نویسد: «سلیمان علیه السلام اسبها را دوست می داشت. روزی آنها را طلبید. بر او عرضه کردند و او آنها را می نگریست تا خورشید غروب کرد و نماز عصرش قضا شد. پس بسیار غمگین شد و از خدا خواست که خورشید را برگرداند تا نماز عصرش را بخواند و خدا چنین کرد و او نمازش را خواند پس اسبها را طلبید و گردنها و پاهای آنها را با شمشیر زد و همه را کشت».^۱

هم چنین در ادامه درباره آیه ﴿وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ﴾ * ماجرای علاقه بسیار سلیمان به تنها فرزندش و ترس از ملک الموت و توسل به شیاطین برای پنهان کردن فرزندش از دست ملک الموت را بیان کرده، درباره روایات ساختگی خاتم سلیمان، حدیثی را از امام صادق علیه السلام با این مضمون نقل می کند: «خدا ملک سلیمان را در انگشترش قرار داد و وقتی آن را به دست می کرد جن و انس و شیاطین و پرندگان و وحوش و... در مقابلش حاضر می شدند».^۲

نقد و بررسی

در این قسمت به ذکر موارد ذیل بسنده می کنیم:

۱. مضمون روایت کشتن اسبها توسط سلیمان در تفسیر الدرّ المنثور از

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۳۵-۲۳۴.

۲. همان، ص ۲۳۶.



طریق ابن منذر از ابن جریح از ابن عباس نیز نقل شده است.^۱ هم‌چنین در همان تفسیر از کعب الاحبار درباره آیه «حتی تورات بالحجاب» نقل شده که می‌گفت: «آن حجاب از یاقوت سبز بوده است. یاقوتی که محیط به همه خلایق است و از سبزی آن، آسمان سبز شده است.»^۲ بنابراین به وضوح، نقش آفرینی تازه مسلمان‌های یهودی در این داستان سرایی‌ها دیده می‌شود.

آیت الله مکارم پس از طرح و بررسی این روایات خرافی می‌نویسد: «وانگهی کشتن اسب‌ها علاوه بر این‌که جنایت است اسراف نیز هست، چگونه ممکن است چنین عمل ناروایی از پیغمبری سرزند؟ لذا در روایاتی که در ذیل این آیات در منابع اسلامی آمده این نسبت شدیداً از سلیمان نفی شده است.»^۳ وی در ادامه می‌افزاید: «اگر نماز واجب، ترک شده توجیه آن مشکل است و اگر نماز نافله بوده، رد شمس چه لزومی دارد.»^۴

آیت الله سبحانی در این باره به طور مفصل بحث کرده و استدلالی بیان داشته است از جمله می‌نویسد:

الف) خداوند در نخستین آیه، سلیمان را با جمله «نعم العبدُ إنه أوَّابٌ» تعریف می‌کند. آیا صحیح است که هنوز مرگب آن آیه خشک نشده، خدا جریانی را نقل کند که هرگز با آن سازگار نباشد. معنای «اوَّاب» این است که او زیاد خدا را یاد می‌کرد. در این صورت چه طور این فرد «اوَّاب» غرق تماشای اسبان می‌شود و فریضه الهی را فراموش می‌کند؟

ب) اگر معنی «احببت» در «فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى

۱. الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۰۹.

۲. همان.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۲۷۵.

۴. همان، ص ۲۷۶.

تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ^۱

(گفت من اسبها را به خاطر یادآوری خدا دوست دارم و او به آنها می‌نگریست تا از دیدگان پنهان شدند)، به معنی انتخاب و برگزیدن باشد باید به جای «عن ذکرالله»، «علی ذکرالله» بفرماید چنان‌که در موارد مشابه به لفظ «علی» به کار رفته: ﴿إِنْ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ﴾^۲ (اگر کفر را بر ایمان برگزینند).

ج) ظاهر جمله «رَدَّوْهَا عَلَی» در ﴿رَدَّوْهَا عَلَی فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ﴾ این است که ضمیر آن (ها) به «صافنات الحیاد» (اسبهای چابک و تندرو) برگردد در حالی که شمس در آیه مذکور نیست.

د) اگر مقصود از آن، خطاب به فرشتگان است که خورشید را برای او بازگردانند، چنین خطاب آمرانه ای از سلیمان علیه السلام به ملائکه خدا با مقام او سازگار نیست.

ه) قائلان معتقدند چون تماشای اسبان، او را از نماز بازداشت آنها را طلبید و با شمشیر، ساق و گردن آنها را زد و مقصود از جمله «فَطَفِقَ مَسْحاً...» همین است. برخی دیگر که تا حدی روشن فکرترند می‌گویند: مقصود این است که پس از بازگشت خورشید، ساق و گردن خود را به عنوان وضو شست و در آیین سلیمان، برنامه وضو چنین بوده است.

در جواب باید گفت که: اگر مقصود از «فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ» شستن ساق و گردن به عنوان وضوست چرا اولاً به جای «غسل»، «مسح» به کار برده؟ و ثانیاً چرا به جای «عنق» از لفظ «اعناق» که جمع است استفاده کرده است. در حالی که سلیمان یک گردن بیش‌تر نداشت. و ثالثاً اطلاق لفظ «سوق» و اراده دو

۱. ص / ۳۲.

۲. توبه / ۲۳.



«ساق» کاملاً بر خلاف ظاهر است. هم چنین اگر مقصود از جمله «فطفق مسحاً» زدن گردن و پی کردن آن‌هاست چرا کلمه «مسحاً» را به جای «ضرباً» یا «قطعاً» به کار برده است؟ در حالی که در زبان عرب، این کلمه به ندرت در معنای قطع و بریدن به کار می‌رود.^۱

ب) درباره افتادن جسد بر کرسی سلیمان، آیت الله سبحانی می‌نویسد: «در این مورد مفسران بالاخص آنان که به گردآوری روایات به هر صورتی باشد عنایت دارند احتمالاتی را نقل کرده‌اند که بسیاری از آن‌ها شبیه اسرائیلیات و ریشه آن‌ها اخبار یهود و کتاب‌های آن‌هاست. در این میان تنها یک احتمال از آن احتمالات تا حدودی قابل اعتماد است و آن این‌که: او دارای فرزندی بود که به او دل بسته بود و او را مظهر امیدهای خود در آینده می‌دانست. خداوند با گرفتن جان او به طوری که حضرت سلیمان، جسد بی روح فرزند خود را در برابر دیدگان خود دید، پایه مقاومت و شکیبایی او را در برابر مصائب آزمود و در ضمن تفهیم کرد که قبل از هر چیزی باید کارها را به خدا تفویض کرد».^۲ وی در ادامه می‌افزاید: «توجه به فرزند و او را مظهر آمال و آرزوها اندیشیدن، برای افراد نه تنها گناه نیست، بلکه نسبت به شناختی که از جهان آفرینش دارند ترک اولی نیز حساب نمی‌شود. در حالی که برای پیامبران با شناختی که از خدا و جهان دارند و می‌دانند که هیچ کاری بدون خواست او صورت نمی‌پذیرد، نوعی ترک اولی است که اثر آن با «انابه» و طلب مغفرت از میان می‌رود».^۳ گفتنی است که مضمون این را سیوطی در الدرالمثور از «ابن مردویه» به سند ضعیف از ابو هریره نقل کرده است.^۴

۱. منشور جاوید، ج ۵، ص ۱۳۰-۱۲۸.

۲. همان، ص ۱۳۱.

۳. همان، ص ۱۳۲.

۴. الدرالمثور، ج ۵، ص ۳۱۱.



ج) آنچه درباره انگشتر سلیمان علیه السلام و دزدیده شدن آن توسط شیاطین و در پی آن حکومت شیاطین بر ملک سلیمان گفته شده، به شدت مورد نقد و طعن قرار گرفته است. از جمله آیت الله مکارم می نویسد: «اما افسانه های دروغین زشتی که درباره گمشدن انگشتر سلیمان و یا ربوده شدن آن به وسیله یکی از شیاطین و نشستن شیطان بر تخت حکومت به جای او که با آب و تاب در بعضی از کتب آمده و ظاهراً ریشه آن به «تلمود» یهودیان باز می گردد و از خرافات اسرائیلی است، با هیچ عقل و منطقی سازگار نیست. این افسانه ها قبل از هر چیز، دلیل بر انحطاط فکری گویندگانش می باشد و لذا محققان اسلامی هر جا از آن نام برده اند، بی پایه بودن آن را با صراحت بازگو کرده اند و گفته اند نه مقام نبوت و حکومت الهی به انگشتر وابسته است و نه هرگز خداوند این مقام را از پیامبری گرفته، شیطانی را به صورت پیامبری در آورده تا چه رسد به این که چهل روز بر جای او بنشیند و در میان مردم حکومت و قضاوت کند»^۱.

۷. داستان زینب بنت جحش

مؤلف تفسیر قمی در ذیل آیه ۳۷ احزاب ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ﴾ سبب نزولی را از امام صادق علیه السلام به این نحو نقل می کند: «روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به منزل زید وارد شد و زینب را دید که در وسط خانه نشسته و ماده خوش بویی را می سایید. به او نگریست و او زیبا چهره بود و فرمود: «سبحان الله خالق النور و تبارک الله احسن الخالقین» و به منزلش برگشت و علاقه عجیبی به زینب در قلبش پیدا شد. وقتی زید به منزل رفت زینب او را از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۲۸۱.



بود آگاه کرد. زید گفت: می‌خواهی تو را طلاق دهم تا رسول خدا ﷺ تو را تزویج کند؟ گفت: می‌ترسم طلاقم دهی و او تزویج نکند. زید نزد پیامبر ﷺ آمد و جریان را گفت: آن حضرت نپذیرفت و فرمود: همسرت را نگه دار...»^۱

نقد و بررسی

صاحب «مخزن العرفان» بعد از نقل ماجرا می‌نویسد: «لکن این تفسیر از چند جهت منافی با مقام نبی خاتم ﷺ است. یکی عصمت که ما درباره انبیا قائل هستیم و عاشق شدن به زن غیر، مناسبتی با مقام عصمت نخواهد داشت. دیگری به دلالت نص صریح آیه ۲۷ سوره نور: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا﴾، وقتی تمام مؤمنین مأمور باشند بدون اذن، داخل خانه احدی نشوند پیامبر ﷺ اولی به این حکم است. از این گذشته کسی که به عقل خود رجوع نماید به شهادت عقلش می‌فهمد که این توجیه اهل سنت در آیه به کلی بی اساس است. زیرا زینب، دختر عمه رسول خدا ﷺ بود و ممکن نیست که در کوچکی و بزرگی قبل از فرود آمدن آیه حجاب، او را ندیده باشد چه طور قبلاً که موقع بروز حسن و زیبایی او بود خواستگار او نشد و پس از مدتی که زن پسر خوانده او شد و مسلماً از طراوت جوانی او کاسته شد، به یک نظر عاشق او گردید و کلامی گفت که حاکی از دل باختگی او باشد. هرگز چنین نخواهد بود».^۲

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر آیه ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاهَا﴾ می‌نویسد: «تعبیر قضای و طر، کنایه است از بهره مندی از وی و هم خوابگی با او

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۷۳-۱۷۲.

۲. مخزن العرفان، ج ۱۰، ص ۲۳۳-۲۳۲.



و جمله ﴿لَكَيَّ لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا﴾^۱ تعلیل ازدواج مورد بحث و بیان مصلحت این حکم است. می‌فرماید، این‌که ما زینب را به ازدواج تو در می‌آوریم و این عمل را حلال و جایز کردیم علتش این است که خواستیم مؤمنین در خصوص ازدواج با همسران پسرخوانده‌هایشان، بعد از آن‌که بهره خود را گرفتند در فشار نباشند.^۱

وی در ادامه می‌گوید: «از این‌جا روشن می‌شود که آنچه رسول خدا ﷺ در دل پنهان می‌داشته همین حکم بوده و معلوم می‌شود این عمل قبلاً برای آن جناب واجب شده بود نه این‌که رسول خدا ﷺ آن‌طوری که بعضی از مفسرین گفته‌اند، عاشق زینب شده و عشق خود را پنهان کرده باشد، بلکه وجوب این عمل را پنهان کرده است».^۲

هم‌چنین می‌افزاید: «مفسرین در اثر این اشتباه به سختی و تنگی افتاده، در مقام توجیه عشق رسول خدا ﷺ بر آمده‌اند که او هم بشر بوده و عشق یک حالت جبلّی و فطری است که هیچ بشری از آن مستثنی نیست [همچنان‌که مصحح تفسیر قمی چنین توجیهی آورده]^۳ غافل از این‌که اولاً با این توجیه، نیروی تربیت الهی را از نیروی جبلت و طبیعت بشری کمتر دانسته‌اند. حال آن‌که نیروی تربیت الهی قادر بر هر نیروی دیگری است. ثانیاً در چنین فرضی دیگر معنا ندارد که آن جناب را عتاب کند که چرا عشق خود را پنهان کرده‌ای؟ چون معنایش این می‌شود که تو باید عشق خود را نسبت به زن مردم اظهار می‌کردی و چرا نکردی؟ و رسوایی این حرف از آفتاب روشن‌تر است».^۴

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۴۸۴.

۲. همان.

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۷۳.

۴. تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۴۸۴.



علاوه بر استدلال‌های فوق گفتنی است که تاریخ زندگی پیامبر ﷺ به هیچ وجه نشان نمی‌دهد که او علاقه و تمایل خاصی نسبت به زینب داشت، بلکه هم‌چون سایر همسران، بلکه شاید از جهاتی نیز کمتر از بعضی همسران پیامبر ﷺ بوده و این خود شاهد تاریخی دیگری بر نفی آن افسانه‌هاست.^۱

نتیجه گیری

۱. اسرائیلیات یا قصه‌های خرافی بر گرفته از منابع یهودی یا مسیحی و... در برخی تفاسیر اسلامی از جمله تفسیر قمی وارد شده است.
۲. وجود این روایات در کتاب تفسیر قمی، دلیل بر وجود آن‌ها در نسخه اصلی تفسیر علی بن ابراهیم قمی نیست.
۳. روایات اسرائیلی مورد بحث، در معارضه با آیات قرآن کریم و نیز برخی روایات معصومان علیهم‌السلام و شواهد عقلی، دچار اشکالات اساسی می‌گردد.
۴. انبیا و رسولان الهی دارای مقام عصمت بوده و اتهاماتی که در مصادر اسرائیلی بر ایشان وارد شده، هرگز شایسته مقام والای ایشان نیست.

فهرست منابع

۱. اعلام القرآن، خزائلی، محمد؛ چاپ سوم، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۵ هـ.ش.
۲. الاسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث، الذهبی، محمدحسین؛ الطبعة الثانية، دمشق، لجنة النشر فی دارالایمان، ۱۴۰۵ هـ.ق - ۱۹۸۵ م.
۳. الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر، نعنانه، رمزی؛ بیروت، دارالقلم - دارالضیاء، ۱۹۷۰ م - ۱۳۹۰ هـ.ق.
۴. الاسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر، ابوشهبه، محمد بن محمد؛ الطبعة الاولى، بیروت، دارالجمیل، ۱۴۱۳ هـ.ق - ۱۹۹۲ م.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۲۷.



۵. التبیان فی تفسیر القرآن، الطوسی، محمد بن الحسن؛ تحقیق: احمد حبیب قصیر العاملی، الطبعة الاولى، بی جا، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۶. التفسیر الکبیر، رازی، فخرالدین؛ الطبعة الثالثة، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا
۷. الجامع لأحكام القرآن، القرطبی، محمد بن احمد؛ الطبعة الاولى، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴ هـ.ش.
۸. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، السيوطی، جلال الدین عبدالرحمن؛ قم، مکتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۹. الکاشف عن حقائق غوامض التنزیل، زمخشری، محمود؛ الطبعة الثالثة، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۱۰. المفسرون حیاتهم و منهجهم، ایازی، محمد علی؛ تهران، وزارة الثقافة و الارشاد و الاسلامی، ۱۴۱۴ هـ.ق - ۱۳۷۳ هـ.ش.
۱۱. بحار الانوار، المجلسی، محمدباقر؛ بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۱۲. پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن، دیاری، محمدتقی؛ چاپ اول، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۷۹ هـ.ش.
۱۳. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو؛ تحقیق: محمد حسین شمس الدین، الطبعة الاولى، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ هـ.ق.
۱۴. تفسیر القمی، القمی، علی بن ابراهیم؛ تصحیح: طیب الموسوی الجزائری، الطبعة الثالثة، قم، موسسه دارالکتب، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۱۵. تفسیر الکاشف، مغنیه، محمد جواد؛ الطبعة الاولى، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۲۴ هـ.ق.
۱۶. تفسیر المیزان، طباطبائی، محمد حسین؛ ترجمه: محمد باقر موسوی همدانی، چاپ بیست و سوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۶ هـ.ش.
۱۷. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ناصر؛ چاپ نوزدهم، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۳ هـ.ش.
۱۸. تفسیر نورالثقلین، العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه؛ تصحیح: هاشم الرسولی المحلاتی، الطبعة الثانية، قم، المطبعة العلمیة، ۱۱۱۲ م.



۱۹. تفسیر و مفسران، معرفت، محمدهادی؛ چاپ اول، قم، مؤسسه فرهنگی التمهید، ۱۳۸۰ هـ.ش.
۲۰. تنزیه الانبیاء، الموسوی، السید المرتضی؛ الطبعة الثانية، نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۷۹ هـ.ق - ۱۹۶۰ م.
۲۱. جامع البیان عن تأویل آی القرآن، الطبری، محمد بن جریر؛ ضبط: صدقی جمیل العطار، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ هـ.ق - ۱۹۹۹ م.
۲۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید؛ تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ سوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۸۵ هـ.ش.
۲۳. علل الشرائع، صدوق، محمد بن علی بن حسین؛ ترجمه: محمد جواد ذهنی تهرانی، چاپ اول، قم، انتشارات مومنین، ۱۳۸۰ هـ.ش.
۲۴. عیون أخبار الرضا علیه السلام، صدوق؛ بی جا، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ هـ.ش.
۲۵. قرآن کریم.
۲۶. کتاب التفسیر، عیاشی، محمد بن مسعود؛ تحقیق: هاشم رسولی محلاتی، تهران، چاپ خانه علمیه، ۱۳۸۰ هـ.ش.
۲۷. کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، ترجمه فاضل خان خمدانی، ویلیام گلن - هنری مرتن، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰ هـ.ش.
۲۸. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی، فضل بن حسن؛ چاپ سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ هـ.ش.
۲۹. مخزن العرفان فی تفسیر القرآن، امین، نصرت؛ تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱ هـ.ش.
۳۰. معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، البغوی، حسین بن مسعود؛ تحقیق: عبدالرزاق المهدی، الطبعة الاولى، بیروت دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ هـ.ق.
۳۱. معجم الرجال الحدیث، الموسوی الخویی، ابوالقاسم؛ الطبعة الثالثة، بیروت، نشر مدینه العلم، ۱۴۰۳ هـ.ق - ۱۹۸۳ م.
۳۲. منشور جاوید، سبحانی، جعفر؛ تهران، انتشارات توحید، ۱۳۶۰ هـ.ش - ۱۴۰۱ هـ.ق.

بررسی آیات محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، عام و خاص در تفسیر قمی

فاطمه گل باغی

چکیده

تفسیر قمی در تعریف محکم و متشابه بیان می‌دارد که متشابه آیاتی هستند که دارای لفظ واحدند ولی معنایشان مختلف است؛ مانند: کفر که بر ۵ وجه است. و در این کتاب ۴۲ آیه جز محکومات ذکر شده است. تفسیر قمی راجع به آیات ناسخ و منسوخ به ۲۵ مورد در مورد آیات عام و خاص به ۶ مورد اشاره کرده است.

واژگان کلیدی: محکم، متشابه، ناسخ، منسوخ، عام، خاص، تفسیر قمی

مقدمه

الهی، کامم را به تلاوت تلاوت کلامت، شیرین بدار.

قرآن کریم که معجزه حضرت ختمی مرتبت است کتاب هدایت برای تمام بشریت است و آیات نورانی‌اش راه را به سوی تمامی طالبان حقیقت می‌گشاید و از آنچه آدمی به آن نیازمند و برای رسیدن به صراط مستقیم به آن محتاج است در این کتاب شریف نازل شده است.



در این کتاب عظیم الشأن مفسرین با درک جزئی خود از بیکران حقائق آن، دسته بندی‌هایی بر اساس آیات محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، عام و خاص و... کرده. و به شرح هر کدام از آن‌ها پرداخته‌اند، زیرا به خطا رفتن در این گونه آیات، مانند متشابه سبب پیدایش فرقه‌های ضاله بسیاری مانند مجسمه و... شده است که هر کدام بنابر غرض ورزی‌های خودشان به ظاهر آیات پرداخته و باطن آن را رها ساخته‌اند و این کتاب که مایه هدایت است سبب گمراهی آن‌ها شده است. در کتاب شریف تفسیر قمی نیز موضوع آیات محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ و عام و خاص و... مطرح شده است شیوه کار ما بر اساس بررسی و جست و جو در هر دو جلد کتاب و استخراج این گونه آیات در حد استطاعت بوده است.

فرضیه: در تفسیر قمی برخی آیات ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و عام و خاص معرفی شده است.

هدف

بررسی نسخ و احکام و تشابه و عموم و خصوص در تفسیر قمی.

روش تحقیق

کتابخانه‌ای - اسنادی.

محکم و متشابه

آشنایی با محکم و متشابه در قرآن دارای چنان اهمیتی است که هر مفسر قرآنی توجه به آن را برای خود لازم دانسته، غفلت از آن را موجب پیدایش انحراف در تفسیر قرآن می‌داند. قرآن کریم به دو بخش محکم و متشابه تقسیم



می‌شود. بعضی از آیات، آیات مادر، اساسی و مرجع است و بخشی دیگر نیازمند ارجاع به دسته نخست. از این رو نظر استقلال به آیات دسته دوم در تفسیر قرآن، انسان را به کلی از مسیر صحیح فهم قرآن منحرف می‌سازد. پیدایش مذاهب فاسدی چون مجسمه یا مجبره یا مفوضه بر پایه همین دسته از آیات و بودن ملاحظه آیات محکم است.

برای بیان محوری بودن شناخت محکم و متشابه در قرآن به ذکر این حدیث اکتفا می‌شود:

فی العیون اخبار الرضا علیه السلام: «من رد متشابه القرآن الی محکمه هدی الی صراط مستقیم».^۱

تعریف محکم و متشابه

الف) تعریف محکم

راغب در مفردات می‌گوید: ریشه «حکم» به معنای «مَنَع» است. به همین سبب در زبان عربی به لجام اسب «حَکَمَه» اطلاق می‌گردد. (زیرا لجام، حیوان را از حرکت و تمرّد باز می‌دارد) بنابراین در این ماده، نوعی معنای مانعیت و نفوذ ناپذیری نهفته است. «محکم» بودن چیزی، بدین معناست که عامل خارجی نمی‌تواند در آن نفوذ کند و به قول راغب: «محکم، چیزی است که نه از حیث لفظ و نه از حیث معنا شبهه‌ای در آن وارد نگردد». این ویژگی در یک کلام، هنگامی پدید می‌آید که کلام در افاده معنا هیچ‌گونه ابهام و ابهامی نداشته باشد و به روشنی تمام بر مقصود خود دلالت کند.^۲

۱. ملا محسن فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۱۹.

۲. راغب اصفهانی، المفردات، ذیل ماده «حکم».

ب) تعریف متشابه

راغب می‌گوید: شبهه، آن است که به لحاظ وجود شباهت بین دو چیز، یکی از دیگری تمییز داده نشود (چه شباهت عینی و چه شباهت معنوی). متشابه در قرآن، کلامی است که به دلیل مشابَهت لفظی یا معنوی‌اش به چیز دیگر، تفسیر آن مشکل شده است. فقها می‌گویند: متشابه، چیزی است که ظاهرش خبر از باطنش نمی‌دهد و گویای مرادش نیست.^۱

متشابه در اصطلاح قرآن، لفظی است که احتمال چندین معنا در آن وجود دارد. به همین سبب در آن شک و شبهه ایجاد می‌گردد و همان‌گونه که امکان تأویل صحیح آن وجود دارد احتمال تأویل فاسد نیز در آن می‌رود. همین احتمال، باعث شده تا منحرفان درصدد تأویل آن متناسب با اهداف خویش برآیند.^۲

در آیه ۷ سوره مبارکه آل عمران، آیات محکم «ام الكتاب» معرفی شده است. «آیات محکمت هن ام الكتاب». با توجه به این معنا، آیات محکم مرجع و اساسی است و بر طرف‌کننده ابهام و تشابه از آیات متشابه است.

از این آیه استفاده می‌شود که با ارجاع به آیات محکم از آیات متشابه رفع تشابه می‌گردد و مفهوم آن‌ها نیز در سایه آیات محکم، معلوم می‌شود.^۳

درباره مصادیق آیات محکم و متشابه، نظریاتی مطرح شده است: متشابهات حروف مقطعه‌ای است که در صدر بعضی از سوره‌ها می‌آید و مابقی محکم است.

۱. راغب اصفهانی، همان، ذیل ماده «شبهه».

۲. محمد هادی معرفت، التمهید، ج ۳، ص ۹.

۳. همان / ص ۳۲۳.



محکّمات، حروف مقطعه و غیر آن‌ها آیات متشابه است.
آیات مبین، محکم و آیات مجمل، متشابه است.
آیات ناسخ، محکم و آیات منسوخ، متشابه است.
محکّمات، آیاتی است که دلایلی روشن و واضح دارد، اما بازشناسی
متشابهات نیاز به تأمل و تدبر دارد.
آیات الاحکام محکّمات و ما بقی متشابهات است.
آیات محکّمات، تأویل واحدی دارند، در حالی که آیات متشابه، وجوه متعددی
از تأویل در آن‌ها متحمل است.
تقسیم آیات به محکم و متشابه، ویژه آیات قصص است؛ یعنی آیاتی که در
آن، اخبار پیامبران علیهم‌السلام و امت‌های پیشین به صورت روشن تبیین شده جزء
محکّمات هستند و آن دسته که با تکرار در سوره‌های متعدد، الفاظ و محتوای آن،
درباره سرگذشت پیامبران علیهم‌السلام، مشتبّه شده، متشابهات است.
آیات متشابه، آیاتی است که بر خلاف محکّمات نیاز به توضیح و بیان دارد.^۱
بنابرتفسیر قمی متشابه در قرآن، آیاتی هستند که لفظ واحد ولی معنایشان
مختلف است؛ مانند کفر که بر ۵ وجه و ایمان که بر ۴ وجه است.^۲
در این جا به ذکر آیات محکم در تفسر قمی می‌پردازیم.

۱. ر.ک: علامه طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۶۹۹ و ج ۲، ص ۷۰۰؛ علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر
القرآن، ج ۳، ص ۳۲-۴۰.

۲. علی بن ابراهیم قمی، التفسیر، ج ۱، ص ۱۲۳.

نسخ

الف) تعریف لغوی

راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید: ^۱ نسخ یعنی از بین بردن چیزی به واسطه چیزی که پس از آن می‌آید، مثل از بین بردن آفتاب، سایه را و بالعکس. از واژه نسخ، گاه معنای «ازاله» و گاه معنای «اثبات» (ضد آن) فهمیده می‌شود. نسخ قرآن، عبارت است از ازاله و از بین بردن حکم آن با حکمی که پس از آن می‌آید. خداوند می‌فرماید: ﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾.^۲ نسخ کتاب به معنای انتقال صورت آن به کتاب دیگر است. این امر سبب ازاله و رفع صورت نخست نمی‌گردد، بلکه موجب اثبات همان صورت در ماده دیگری می‌شود. گاهی از این معنا به «استنساخ» تعبیر می‌شود. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.^۳

ب) تعریف اصطلاحی

نسخ عبارت است از برداشتن حکمی به واسطه تشریع بعدی که در ظاهر، اقتضای استمرار داشته است، به گونه‌ای که ذاتاً به دلیل خاص، امکان اجتماع آن دو وجود نداشته باشد.^۴

ج) ارکان نسخ

این موارد عبارتند از:

۱. راغب اصفهانی، همان، ذیل ماده نسخ.

۲. بقره / ۱۰۶.

۳. جائیه / ۲۹.

۴. محمد هادی معرفت، همان، ذیل تعریف نسخ.



۱. منسوخ (حکم اول)
۲. منسوخ به (حکم دوم)
۳. ناسخ

د) شروط نسخ

۱. منسوخ (دلیل اول) حکم شرعی باشد، نه عقلی.
۲. منسوخ، محدود به زمان معین نشده باشد.
۳. منسوخ به (دلیل دوم) متاخر از زمان منسوخ باشد.
۴. تشریع منسوخ به، از سوی شارع مقدس صورت گرفته باشد.
۵. دلیل منسوخ به، همسان با دلیل منسوخ باشد.
۶. میان دلیل اول و دوم، تعارض ذاتی و یا به دلیل خاص، وجود داشته باشد.
۷. تعارض میان دو دلیل، تعارضی تام و کامل باشد.
۸. ناسخ، تنها شارع مقدس باشد. (ص ۲۹۸)

هـ) آیات ناسخ و منسوخ

اگر از افراطی که برخی در اکتشاف «نسخ» در قرآن کرده‌اند، بگذریم، با یک سیر اجمالی در اقوال بزرگان قرآن شناسی، روشن می‌گردد که به تدریج با ضابطه مند شدن اصطلاح نسخ، دایره نواسخ قرآن، محدود و محدودتر شده و نظر محققان متأخر، خط بطلانی بر نظریه طرفداران نسخ کشیده است. مصطفی زید در کتاب خود، موارد ادعایی نسخ را نزد متقدمان، این‌گونه گزارش می‌کند:

ابوعبدالله، محمد بن حزم، ۲۱۴ مورد؛ ابن سلامه، ۲۱۳ مورد؛ ابوجعفر نحاس،

۱۳۴ مورد و ابن جوزی، ۲۴۷ مورد.^۱

سیوطی در «الاتقان» ضمن رد طرفداران کثرت نسخ، از آغاز تا پایان قرآن، موارد معدودی را ذکر کرده است که عبارت است از:

بقره ۶ آیه ؛ آل عمران ۱ آیه ؛ نساء ۲ آیه ؛ مائده ۳ آیه ؛ انفال ۳ آیه ؛ نور ۲ آیه ؛ احزاب ۱ آیه ؛ مجادله ۱ آیه ؛ ممتحنه ۱ آیه ؛ مزمل ۱ آیه که مجموع در ۲۱ مورد است و در منسوخ بودن ۱ مورد هم اظهار تردید می‌کند.^۲

علامه شعرانی به ۵ مورد نسخ معتقد است و آیت الله خویی جز ۱ مصداق برای نسخ قائل نیست که آن هم آیه نجواست.^۳

نتیجه گیری

نتایجی که مؤلف در سیر تحقیق بدان رسیده عبارت است از:

در بررسی تفسیر قمی و جست و جو در این کتاب و دقت در عباراتی که نسبت به آن‌ها قائل به تحریف شده است به نظر می‌رسد که این تفسیر، متعلق به ثقة الاسلامی مانند علی بن ابراهیم قمی نیست.

با توجه به تعریف مرسوم محکم و متشابه، تفسیر قمی آیه ۲ سوره مبارکه رعد را محکم می‌داند، در حالی که به نظر می‌رسد این آیه جزء متشابهات باشد.

تعریف محکم و متشابه از نظر تفسیر قمی با سایر تعاریف که درباره این گونه آیات وارد شده، متفاوت است.

۱. سید محسن موسوی، ناسخ و منسوخ در قرآن و دیدگاه علامه، ص ۱۰۶-۱۰۷.

۲. نک: سیوطی، الاتقان، ج ۲، ص ۷۰۸-۷۱۲.

۳. سید محسن موسوی، همان، ص ۱۰۷.



کتاب نامه

۱. خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انوارالهدی، ۱۴۰۱ق.
۲. الراغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، دمشق، دارالقلم، الطبعة الاولى، ۱۴۱۲ق.
۳. سیوطی جلال الدین، الاتصال فی علوم القرآن، دمشق، بیروت، دارابن کثیر، ۱۴۱۴ق.
۴. طباطبائی محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، موسسه العلمی، ۱۳۹۴ق.
۵. طبرسی، مجمع البیان، بیروت، دارالمعرفة، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.
۶. قمی (منسوب به قمی) علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، بیروت، دارالسرور، ۱۴۱۱ق.
۷. فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر صافی، تهران، مکتبه الصدر، ۱۴۱۶ق.
۸. معرفت، محمد هادی، التهمید فی علوم القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۹. موسوی، سید محسن، ناسخ و منسوخ در قرآن و دیدگاه علامه، پایان نامه.

علی بن ابرهیم بن هاشم قمی

زہرا کفائی جلیلی فرد

مقدمہ

در مجال بہ دست آمدہ برآن شدیم تا از مردی بزرگ بنگاریم ؛ مردی کہ در جای جای کتاب‌های حدیثی، نام و نشانی از او می‌یابیم. مردی کہ ورد زبانش «حدَّثنی أبی» بود.

آری، علی بن ابراهیم بن هاشم قمی.

تمام حیات این انسان محتشم گران ارج، حدیث و قرآن بود زندگی پربرکتی کہ ہمہی ما از ہنوز تا ہمیشہ در آرزویش ہستیم و خواهیم بود.

در این فرصت کوتاہ آنچه را توانستم بیابم جامہی قلم پوشاندم، تا شاید دینِ علوم حدیثی بودن را بہ جا آورم. از زندگی نامہ این مرد منسوب بہ آسمان، تنہا وفاتش را آن ہم بصورت تقریبی و نہ تحقیقی یافتم و دیگر هیچ.

تفسیرش، این کتاب کهن، را بررسیدم تا بدانیم انتساب صحیح است یا خیر.

بہ ہر حال آنچه را در توان طاقت بشری این حقیر بود ارائه می‌کنم. (و

بضاعتنا مزجاة و ثمن بخس).



کلید واژه‌ها: علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ابوالفضل، ابوالجارود، مقدمه تفسیر قمی.

در مورد زندگی نامه «علی بن ابراهیم قمی» نمی توان مطلب آن چنانی یافت و تنها موردی که درباره او ذکر شده، سال وفات است.^۱ بنابر نقل شیخ آقا بزرگ تهرانی: ایشان در عصر امام عسکری علیه السلام و تا سال ۳۰۷ ق، می زیستند.

شیخ طوسی وی را از اصحاب امام هادی علیه السلام دانسته، ولی سید صدرالدین عاملی او را از اصحاب امام رضا علیه السلام برشمرده است. از سوی دیگر مرحوم صدوق در عیون اخبارالرضا علیه السلام نقل می کند: حمزه بن محمد بن جعفر در سال ۳۰۷ از علی بن ابراهیم روایت شنیده است که با ملاحظه استادی علی بن ابراهیم نسبت به کلینی کلام عاملی را نمی توان صحیح شمرد.^۲ علی بن ابراهیم در محضر استادانی چون: أحمد بن أبی عبدالله، أحمد بن إسحاق بن سعد، أحمد بن محمد، أحمد بن محمد البرقی، أحمد بن محمد بن خالد، إسحاق بن ابراهیم (برادرش)، إسماعیل بن محمد المکی، آیوب بن نوح، الحسن بن محمد، الحسن بن موسی الخشاب، الحسین بن الحسن، ریان بن الصلت، السری بن الربیع، سلمه بن الخطاب، صالح بن السندی، صالح بن عبدالله، العباس بن معروف، عبدالله بن الصلت، عبدالله بن محمد بن عیسی، علی بن إسحاق، علی بن حسان، علی بن شیرة، علی بن محمد، علی بن محمد القاسانی، محمد بن إسحاق الخفاف، محمد بن الحسین، محمد بن خالد الطیالسی، محمد بن سالم، محمد بن علی، محمد بن عیسی، محمد بن عیسی بن عبید، المختار بن محمد، المختار بن محمد بن المختار، محمد بن المختار الهمدانی،

۱. رجال النجاشی، باب علی، ص ۲۶۰.

۲. الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۴، ص ۳۰۲.



موسی بن ابراهیم المحاربی، هارون بن مسلم و یاسر، و یاسر الخادم و یعقوب بن یزید و الخشاب. تلمذ کرد.^۱ و افرادی مانند احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی، الحسن بن حمزه العلوی، محمد بن موسی بن المتوکل و محمد بن یعقوب الكلینی، شاگردی ایشان را کردند و به نقل روایت های این بزرگ پرداختند.^۲

علی بن ابراهیم تألیفات بسیاری دارد که به نام برخی از آن ها بسنده می کنیم. مانند: کتاب التفسیر، کتاب الناسخ و المنسوخ، کتاب قرب الإسناد، کتاب الشرائع، کتاب الحیض، کتاب التوحید و الشرک، کتاب فضائل أمير المؤمنين [علیه السلام]، کتاب المغازی، کتاب الأنبياء، رساله فی معنی هشام و یونس، جوابات مسائل سألها عنها محمد بن بلال.^۳ در کتب اربعه حدیثی شیعه ۷۱۴۰ روایت از او نقل شده است.^۴ هاشم معروف حسنی در کتابش در باره ابراهیم بن هاشم، پدر علی بن ابراهیم می نویسد:

«والده ابراهیم بن هاشم المعروف بالقمی فهو کوفی الاصل و نسب الی قم لانه هاجر إليها و کان اول من نشر حدیث الکوفیین فی القم».^۵

رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی از کهن ترین کتاب هایی هستند که ضمن شرح حال رجالی، با عبارت (له کتاب التفسیر) از وجود چنین کتابی خبر داده اند. ۶۲ نسخه خطی از این کتاب موجود است که کهن ترین آن نگاشته شده در سال ۸۷۲ ق، است. این نسخ خطی هم اکنون در کتاب خانه های آستان قدس رضوی (مشهد)، سپهسالار (تهران)، مدرسه فیضیه (قم)، مدرسه زنگنه (همدان)،

۱. معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۱۹۵.

۲. همان.

۳. همان، ۱۹۶.

۴. پایان نامه نقد و بررسی تفسیر قمی، ۴۰.

۵. بین التصوف و التشیع، ۱۸۴.



مدرسه غرب (همدان)، مرعشی (قم)، آستان عبدالعظیم حسنی (ری)، مدرسه صدر (بابل)، گلپایگانی (قم)، دانشگاه تهران (تهران)، شیخ حیدر علی مؤید (قم)، مجلس شورای اسلامی (تهران)، دانشکده الهیات (مشهد)، وزیری (یزد)، خانقاه احمدیه (شیراز)، ملی تهران، عبدالحمید مولوی (مشهد)، مدرسه امام صادق (قزوین)، مدرسه صدر (اصفهان)، مدرسه عبدالرحیم خان (یزد)، فرهنگ (رشت)، ملک (تهران)، عبدالحمید مولوی (مشهد)، امام جمعه (زنجان) نگهداری می شوند.^۱

شیخ آقا بزرگ تهرانی در مورد چاپ های کتاب التفسیر می نویسد:

طبع مستقلاً بایران علی الحجر (فی ۱۳۱۳) و اخرى مع تفسیر العسکری علیہ السلام (فی ۱۳۱۵).^۲ در حقیقت ۲ چاپ دارد:

۱. مستقل، چاپ سنگی، در ایران؛

۲. همراه تفسیر امام عسکری علیہ السلام. این کتاب مقدمه ای دارد که موارد علوم قرآنی را تقریباً به صورت مبسوط بیان می کند که در این جا برخی موارد را همراه مثال های قرآنی می آوریم.

ناسخ و منسوخ: عدۀ زنان در جاهلیت یک سال بود ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لَأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ﴾.^۳ و بعد از بعثت پیامبر گرامی اسلام این گونه شد ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَرَبِّضْنَ بَأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا﴾.^۴

آیات محکم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ

۱. نقد و بررسی تفسیر قمی / ۴۱.

۲. الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۴، ص ۳۰۲.

۳. بقره / ۲۴۰.

۴. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۸-۱۹.

إِلَى الْمُرَافِقِ وَأَمْسَحُوا بُرْءُوسَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ ﴿١﴾ وَحُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ
وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ ﴿٢﴾

آیات متشابه: که در تعریفش می‌نویسد. «لفظه واحد و معناه مختلف» مانند: «يوم هم على النار يفتنون» ای يعذبون «و الفتنة اشد من القتل» ای کفر.^۱
لفظ عام با معنای خاص: «و اوتيت من كل شيء» منظور بلقیس است.^۲
لفظ خاص همراه معنای عام: «من اجل ذلك كتبنا على بنی اسرائیل انه من قتل نفسا بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جميعا» لفظ بنی اسرائیل خاص است، ولی منظور تمام بشریت است.^۳
تقديم و تأخير: آیه عدة زنان ناسخ است و برمنسوخ مقدم شده است. ولی در اصل باید برعکس باشد.^۴

و موارد بسیار دیگر در زمینه علوم قرآنی مانند منقطع و معطوف، محرف، لفظ جمع با معنای واحد، لفظ واحد همراه معنای جمع، آیاتی که قسمتی در یک سوره و قسمت دیگر در سوره‌ای دیگر است. و قس علی هذا.^۵
و مؤلف مقدمه معتقد است که تعدادی از آیات قرآن ردیه بر فرق و عقاید مختلف و باطل است که اندکی را ذکر می‌کنم:

الرد على الزنادقة: ﴿و من نعمة نكسه في الخلق افلا يعقلون﴾.^۶

۱. همان / ۱۹.

۲. همان.

۳. همان، ۲۰.

۴. همان.

۵. همان.

۶. برای مطالعه بیش تر نک به مقدمه تفسیر قمی، صفحات ۲۱ تا ۲۹.

۷. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۹.



الرد علی الثنویه: ﴿ما اتخذ الله من ولد و ما كان معه من اله اذا لذهب كل اله بما خلق﴾ منظور این است که خدا واحد است و تمام اراده‌ها و مشیتها برای اوست.^۱

الرد علی من انکر المعراج و الاسراء: ﴿وهو بالافق الاعلى ثم دنا فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى﴾ و ﴿واسال من ارسلنا من قبلک من رسلنا﴾.^۲

الرد علی المجبره: و ما تشاؤون الا ان يشاء الله و فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضيقا حرجا.^۳
شیخ آقا بزرگ تهرانی در مورد مقدمه کتاب نکاتی را می‌فرماید:

اورد المفسر القمی فی اول تفسیره مختصرا من الروایات المبسوطه المسنده المرویه عن الامام الصادق عن جده امیرالمومنین عليه السلام فی بیان انواع علوم القرآن، و قد اورد النعمانی تلمیذ الكلینی تلك الروایات بطولها فی اول تفسیره و اخرجها منه السيد المرتضی و جعل لها خطبه و یسمى برسالة المحکم و المتشابه.^۴

در حقیقت گاهی بیان می‌شود که این مقدمه تفسیر نعمانی، یا رساله محکم و متشابه سید مرتضی است، ولی با مقایسه تفسیر نعمانی که در جلد ۹۰ بحار الانوار آمده است به تفاوت‌هایی پی برده می‌شود.

متن تفسیر نعمانی: «... وزجر وترغیب، وترهیب، وجدل، ومثل، وقصص. وفی القرآن ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه، وخاص وعام، ومقدم ومؤخر، وعزائم

۱. همان.

۲. همان / ۳۲.

۳. همان / ۳۴.

۴. الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۴، ص ۳۰۲-۳۰۳.



ورخص، وحلال وحرام، وفرائض وأحكام، ومنقطع ومعطوف ومنقطع غير معطوف وحرف مكان حرف. ومنه ما لفظه خاص، ومنه ما لفظه عام محتمل العموم، ومنه ما لفظه واحد ومعناه جمع...^۱

متن مقدمه تفسیر علی بن ابراهیم: «... فالقرآن منه ناسخ، و منه المنسوخ، و منه محکم، و منه متشابه، و منه عام، و منه خاص، و منه تقدیم، و منه تأخیر، و منه منقطع، و منه معطوف...»^۲

مقدمه کتاب از متن آن، شهرت بیش تری دارد.

در پایان مقدمه چنین آمده است:

حدثني ابو الفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر حدثنا ابو الحسن...^۳

از این سند می توان دریافت که مؤلف با یک واسطه از علی بن ابراهیم نقل حدیث می کند. در نتیجه همان گونه که ذکر شد چون این مقدمه با رساله سید مرتضی و تفسیر نعمانی یکسان است، پس می توان بنابر سند بالا در انتساب شکی ایجاد کرد و این طور بیان کرد که چون مقدمه با مطالب کتاب پیوستگی دارد، نویسنده کتاب بعد از مطالعه متن، این مقدمه را نگاشته است. نویسنده کتاب همان ناقل سند بالاست که برای ما مجهول است. پس اولین اشکال سندی این که کتاب از طریق راوی مجهول به ما رسیده است. غیر از این ابو الفضل العباس بن محمد نیز برای ما ناشناخته است و در هیچ کتاب رجالی، وثاقت و وصفی از او نیامده است. و تنها می توان به این نتیجه رسید که از سادات موسوی است.

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۴.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷.

۳. همان / ۳۹.



در کتاب صیانة القرآن آمده است:

«حدثنی ابوالفضل.... قال حدثنا ابوالحسن....»

۱. فمن ذا يكون و لقائل فى قوله (حدثنى) ؟ الذى يحدث عن ابى الفضل لا يعرف شخصه و لاسمه و لا وصفه.

۲. و من هو ابوالفضل الذى يحدث عن شيخه القمى؟ نفس ابى الفضل هذا غير معروف عند اصحاب الحديث. فالاسناد الى هذا التفسير مقطوع او مجهول اصطلاحاً.^۱ شيخ آقا بزرگ تهرانى، مؤلف كتاب را ابوالفضل مى داند و بيان مى کند آنچه به طور خالص از على بن ابراهيم نقل شده است تا اوایل سورة آل عمران است و احادیث این طور آغاز مى شود «قال و حدثنى ابى»، «قال ابوالحسن على بن ابراهيم حدثنى ابى»، «فانه حدثنى ابى». ^۲ از این قسمت به بعد اسناد تغییر پیدا مى کند و سندی مشاهده مى شود که نامى از على بن ابراهيم در آن نیست. «حدثنا أحمد بن محمد الهمدانی قال حدثنى جعفر بن عبد الله قال حدثنا كثير بن عیاش عن زیاد بن المنذر عن أبى الجارود عن أبى جعفر محمد بن على عليه السلام» ^۳ احمد بن محمد الهمدانی همان ابن عقده مشهور و راوى تفسیر ابى الجارود است. ^۴ ابن عقده متوفای ۳۳۳ است ^۵ و على بن ابراهيم ۳۰۷ و چون هیچ روایتی از على بن ابراهيم نیست که از این فرد نقل شده باشد پس بسیار بعید است که راوى على بن ابراهيم باشد.

گفتنى است که چون در این سند، كثير بن ابى عیاش وجود دارد سندش

۱. صیانه القرآن عن التحریف / ۲۳۰.

۲. الذریعه الى تصانیف الشیعه، ج ۴، ص ۳۰۴.

۳. تفسیر القمى، ج ۱، ص ۱۱۰.

۴. الذریعه الى تصانیف الشیعه، ج ۴، ص ۳۰۴.

۵. همان.



ضعیف است ولی چون تفسیر ابی الجارود اسناد معتبر دیگری نیز دارد این سند دلیل بر عدم اعتبار و حجیت تفسیر نیست.^۱

در مورد شخصیت ابی الجارود بحث هایی وجود دارد. او رئیس یکی از دسته های زیدیان بود و روایاتی دالّ بر مذمت از امام باقر علیه السلام درباره وی وجود دارد چون از حق اعراض کرد.^۲ مرحوم معرفت در باره تفسیر قمی می نگارد:

«فقد اخذ ابو الفضل العلوی عن شیخه القمی ما رواه باسناده الى الامام الصادق علیه السلام من تفسیر القرآن و ضم الیه من تفسیر ابی الجارود عن الباقر علیه السلام و اکمله بما رواه هم عن سائر مشایخه تتمیما للفائدة. فجاء هذا التفسیر مزیجا من روایات القمی و روایات ابی الجارود و روایات غیرهما مما رواه ابو الفضل نفسه. هذا التفسیر صنیع ابی الفضل العلوی و انما نسبه الى شیخه القمی.»^۳

با وجود همه این وصف ها می توان به این نتیجه رسید که: مؤلف کتاب با استفاده از مجموعه روایاتی که برخی منسوب به علی بن ابراهیم و بعضی تفسیر ابی الجارود بود و با یاری روایات پراکنده نگاشته است و گاهی خود، توضیحات و تأویلاتی را بیان می کند.

منابع

۱. ابوالحسین احمد بن علی بن احمد نجاشی، فهرست اسماء مصنفی الشیعه.
۲. الشیخ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الى تصانیف الشیعه، تهران، اسلامیه، ۱۳۸۷ق، ۲۵ جلد.
۳. قاضی زاده، کاظم، پژوهشی پیرامون تفسیر علی بن ابراهیم قمی، بینات، سال سوم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۵.

۱. همان.

۲. بینات، سال سوم، شماره ۲، ص ۱۲۱.

۳. صیانه القرآن عن التحریف/ ۲۲۹.



- ٤ . حسنى، هاشم معروف، بين التصوف و التشيع، بيروت، لبنان، دارالتعارف للمطبوعات، ١٤٢٧ق.
- ٥ . پوران ميرزايى، پايان نامه، نقد و بررسى تفسير قمى (ساخترشناسى و درون شناسى)، دانشكده علوم حديث.
- ٦ . مجلسى، محمدباقر، بحارالانوار، بيروت، لبنان، دارالتعارف للمطبوعات، ١٤٢٧ق.
- ٧ . قمى، على بن ابراهيم، تفسير القمى، بيروت، لبنان، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، ١٤١٢ق.
- ٨ . معرفت، محمدهادى، صيانة القرآن عن التحريف، جامعة المدرسين فى الحوزة العلميه، مؤسسة النشر الاسلامى، ١٤١٣ق.

الرجعه والامام القائم عجل الله فرجه

فى تفسير على بن ابراهيم قُدس سرّه

مهدى مهدى پور

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، والصلاة على سيدنا ونبينا محمد وعلى آله الطاهرين.

و بعد : يمكن لمن يستقرى القرآن الكريم أن يعثر لمجموعة كبيرة من الآيات القرآنية الكريمة التي تبشّر بظهور الامام المهدي المنتظر عجل الله فرجه ينبّ عددها على ثلاثمائة آية، و قد فسّرت في احاديث النبي المكرم صلى الله عليه وآله و الأئمة المعصومين عليهم السلام بظهور الامام المهدي و نزول عيسى عليه السلام و رجعة الأئمة الأطهار عليهم السلام.

فتتبعتها في تفسير على بن ابراهيم القمي، من أقدم التفاسير التي وصلت إلينا و استخرجت منه ٧٢ آية قد صرّح المؤلف بتفسيرها على الامام المهدي على ضوء الأحاديث المروية عن المعصومين عليهم السلام و جئت بها بترتيب السور و الآيات، و سميتها : الامام القائم عجل الله فرجه، فى تفسير على بن ابراهيم قُدس سرّه.

سورة آل عمران

١. ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ



مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَأَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ^١

حدثني أبي، عن ابن أبي عمير، عن ابن مسكان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ما بعث الله نبيا من لدن آدم فلهم جرا إلا ويرجع إلى الدنيا وينصر أمير المؤمنين عليه السلام وهو قوله «لتؤمنن به» يعني: رسول الله ﷺ، «ولتنصرنه» يعني أمير المؤمنين عليه السلام.^٢

سورة النساء

٢. ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾^٣.

قوله: ﴿ومن يطع الله والرسول فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن أولئك رفيقا﴾ قال:

النبيين: رسول الله ﷺ، والصديقين: علي عليه السلام والشهداء: الحسن والحسين عليهما السلام، والصالحين: الأئمة، وحسن أولئك رفيقا: القائم من آل محمد عليه السلام.^٤

١. سورة آل عمران ٣، الآية ٨١.

٢. تفسير القمي، علي بن إبراهيم القمي؛ ج ١، ص ١٠٦.

و عنه:

الرجعة: ص ٧٧، ح ٤٩؛ تفسير الصافي: ج ١، ص ٣٥١؛ بحار الانوار: ج ٥٣، ص ٦١، ب ٢٩، ح ٥٠.

٣. سورة النساء ٤، الآية ٦٩.

٤. تفسير القمي، علي بن إبراهيم القمي؛ ج ١، ص ١٤٢.

و عنه:

تأويل الآيات: ج ١، ص ١٣٩، ح ١٧؛ البرهان: ج ١، ص ٣٩٣، ح ١٠؛ غاية المرام: ج ٤، ص ٢٩٨، ب ١٨٤، ح ٧؛ بحار الانوار: ج ٢٤، ص ٣١، ب ٢٦، ح ١ و ج ٦٧، ص ١٩٢، ب ١١، ح ٢ و ج ٦٨، ص ٤، ب ١٥؛ نور الثقلين: ج ١، ص ٥١٦، ح ٣٩٥.



٣. ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾^١.

حدثني أبي، عن القاسم بن محمد، عن سليمان بن داود المنقري، عن أبي حمزة، عن شهر بن حوشب قال:

قال لي الحجاج بن آية في كتاب الله قد أعيتني، فقلت: أيها الأمير آية آية هي؟ فقال: قوله: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾ والله اني لآمر باليهودي والنصراني فيضرب عنقه، ثم أرمقه بعيني فما أراه يحرك شفتيه حتى يخمد، فقلت: أصلح الله الأمير ليس على ما تأولت، قال: كيف هو؟ قلت:

إن عيسى ينزل قبل يوم القيامة إلى الدنيا فلا يبقى أهل ملة يهودي ولا نصراني إلا آمن به قبل موته، ويصلي خلف المهدي. قال: ويحك اني لك هذا؟ ومن أين جئت به؟ فقلت: حدثني به محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام، فقال: جئت بها والله من عين صافية^٢.

سورة المائدة

٤. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ

١. سورة النساء ٤، الآية ١٥٩.

٢. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ١، ص ١٥٨.

و عنه:

مجمع البيان: ج ٢، ص ١٣٧؛ منهج الصادقين: ج ٣، ص ١٤٨؛ تفسير الصافي: ج ١، ص ٥١٩؛ البرهان: ج ١، ص ٤٢٦، ح ١؛ المحجة: ص ٦٢؛ حلية الأبرار: ج ٥، ص ٣٠٥، ب ٣٣، ح ١؛ بحار الانوار: ج ١٤، ص ٣٤٩، ب ٣٤، ح ١٣؛ نور الثقلين: ج ١، ص ٥٧١، ح ٦٦٢؛ و بتفاوت: الايقاظ من الهجعة: ص ٣٣٩، ب ١٠، ح ٦٤.



فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ^١.

قوله: «يا أيها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه أذلة على المؤمنين أعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله» قال: هو مخاطبة لأصحاب رسول الله ﷺ الذين غصبوا آل محمد حقهم وارتدوا عن دين الله. «فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونهم»، نزلت في القائم عليه السلام وأصحابه «يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون لومة لائم»^٢.

سورة الانعام

٥. ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^٣.

أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله: «ان الله قادر على أن ينزل آية» وسيريك في آخر الزمان آيات، منها: دابة في الأرض، والدجال، ونزول عيسى بن مريم عليه السلام، وطلوع الشمس من مغربها.^٤

١. سورة المائدة ٥، الآية ٥٤.

٢. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ١، ص ١٧٠.
و عنه:

منهج الصادقين: ج ٣، ص ٢٥٤؛ و بتفاوت: البرهان: ج ١، ص ٤٧٩، ح ٦؛ نور الثقلين: ج ١، ص ٦٤١، ح ٢٤٧؛ تأويل الآيات: الظاهرة: ج ١، ص ١٥٠؛ و ملخصاً: مجمع البيان: ج ٣، ص ٢٠٨.
٣. سورة الانعام ٦، الآية ٣٧.

٤. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ١، ص ١٩٨.
و عنه:

تفسير الصافي: ج ٢، ص ١١٨؛ نوادر الأخبار: ص ٢٦٠، ح ١؛ الايقاظ من الهجعة: ص ٣٤٠، ب ١، ح ٦٥؛ البرهان: ج ١، ص ٥٢٤، ح ٣؛ بحار الانوار: ج ١٧، ص ٢٠٤، ب ١، ح ٥ و ج ٥٢، ص ١٨١، ب ٢٥، ح ٤؛ نور الثقلين: ج ١، ص ٧١٤، ح ٦٤.



٦. ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾^١.

حدثنا جعفر بن أحمد قال: حدثنا عبد الكريم بن عبد الرحيم، عن محمد بن علي، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل: «فلما نسوا ما ذكروا به فتحنا عليهم أبواب كل شيء» قال: «أما قوله: «فلما نسوا ما ذكروا به» يعني فلما تركوا ولاية علي أمير المؤمنين عليه السلام وقد أمروا به «فتحنا عليهم أبواب كل شيء» يعني دولتهم في الدنيا وما بسط لهم فيها. قوله: «حتى إذا فرحوا بما أوتوا اخذناهم بغتة فإذا هم مبلسون» يعني بذلك قيام القائم عليه السلام^٢.

٧. ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾^٣.
أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله:

«وهو القادر على أن يبعث عليكم عذابا من فوقكم» هو الدخان والصيحة «أو من تحت أرجلكم» وهو الخسف، «أو يلبسكم شيعة»، وهو اختلاف في الدين وطعن بعضكم على بعض «ويذيق بعضكم بأس بعض» وهو ان يقتل بعضكم بعضا: وكل هذا في أهل القبلة^٤.

١. سورة الانعام، الآية ٦٤.

٢. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ١، ص ٢٠٠.
و عنه:

تفسير الصافي: ج ٢، ص ١٢١؛ المحجة: ص ٦٦؛ البرهان: ج ١، ص ٥٢٥، ح ١؛ نور الثقلين: ج ١، ص ٧١٨، ح ٨٢.

٣. سورة الانعام، الآية ٦٥.

٤. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ١، ص ٢٠٤.
و عنه:

بحار الانوار: ج ٩، ص ٢٠٥، ب ١، ح ٦٩ و ج ٥٢، ص ١٨١، ب ٢٥، ح ٤.



٨. ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلْ انتظروا إِنَّا مُنتظرون﴾^١.

قال حدثني أبي، عن القاسم بن محمد، عن سليمان بن داود المنقري، عن حفص بن غياث، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سأل رجل عن حروب أمير المؤمنين عليه السلام، وكان السائل من محبينا، فقال أبو جعفر عليه السلام:

بعث الله محمدا عليه السلام بخمسة أسياف، ثلاثة منها شاهرة لا تغمد إلى أن تضع الحرب أوزارها، ولن تضع الحرب أوزارها حتى تطلع الشمس من مغربها، فإذا طلعت الشمس من مغربها آمن الناس كلهم في ذلك اليوم، فيومئذ «لا ينفع نفسا إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيرا»، وسيف منها ملفوف، وسيف منها مغمود، سله إلى غيرنا، وحكمه الينا...^٢.

سورة الأعراف

٩. ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ﴾^٣.

قوله: «هل ينظرون إلا تأويله يوم يأتي تأويله»، فهو من الآيات التي تأويلها بعد تنزيلها، قال: ذلك في القائم عليه السلام، ويوم القيامة.^٤

١. سورة الانعام، الآية ١٥٨.

٢. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٣٢٠.

و عنه:

بحار الانوار: ج ١٠٠، ص ١٦، ب ٢، ح ١؛ و بتفاوت: الكافي: ج ٥، ص ١٠، ح ٢.

٣. سورة الأعراف، الآية ٥٣.

٤. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ١، ص ٢٣٥.

و عنه:

تفسير الصافي: ج ٢، ص ٢٠٣؛ المحجة: ص ٧٢؛ البرهان: ج ٢، ص ٢٣، ح ١؛ نور الثقلين: ج ٢، ص ٣٨،

ح ١٤٩.

سورة التوبة

١٠. ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^١.

قوله: «هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون»

فإنها نزلت في القائم من آل محمد، وهو الذي ذكرناه مما تأويله بعد تنزيله.^٢

سورة يونس

١١. ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ﴾^٣.

أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله:

«قل أرايتم ان اتاكم عذابه بياتا» يعني ليلا «أو نهارا ماذا يستعجل منه المجرمون» فهذا عذاب ينزل في آخر الزمان على فسقة أهل القبلة، وهم يجحدون نزول العذاب عليهم.^٤

١. سورة التوبة ٩، الآية ٣٣.

٢. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ١، ص ٢٨٩.
و عنه:

بحار الانوار: ج ٥١، ص ٥٠، ح ٢٢.

٣. سورة يونس ١٠، الآية ٥٠.

٤. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ١، ص ٣١٢.
و عنه:

تفسير الصافي: ج ٢، ص ٤٠٥؛ البرهان: ج ٢، ص ١٨٧، ح ٢؛ بحار الانوار: ج ٥٢، ص ١٨٥، ب ٢٥، ح ١٠؛
نور الثقلين: ج ٢، ص ٣٠٦، ح ٧٣.



سورة هود

١٢. ﴿وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾.^١

أخبرنا أحمد بن إدريس قال: حدثنا أحمد بن محمد بن محمد بن علي بن الحكم، عن سيف، عن حسان، عن هشام بن عمار، عن أبيه^٢ عن علي عليه السلام في قوله تعالى: «لئن أخرنا عنهم العذاب إلى أمة معدودة ليقولن ما يحبسه» قال:

الأمة المعدودة أصحاب القائم الثلاثمائة والبضعة عشر.^٣

١٣. ﴿قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾.^٤

حدثني محمد بن جعفر قال: حدثنا محمد بن أحمد^٥ عن محمد بن الحسين، عن موسى بن سعدان، عن عبد الله بن القسم، عن صالح عن أبي عبد الله عليه السلام قال: في قوله «قوة»، قال:

القوة القائم عليه السلام، والركن الشديد ثلاثمائة وثلاثة عشر.^٦

١. سورة هود ١١، الآية ٨.

٢. وكان من أصحاب علي عليه السلام.

٣. تفسير القمي، علي بن إبراهيم القمي؛ ج ١، ص ٣٢٣.

و عنه:

تفسير الصافي: ج ٢، ص ٤٣٣؛ المحجة: ص ١٠٢؛ البرهان: ج ٢، ص ٢٠٨، ح ٢؛ بحار الانوار: ج ٥١،

ص ٤٤، ب ٥، ح ١؛ نور الثقلين: ج ٢، ص ٣٤٢، ح ٢٩.

٤. سورة هود ١١، الآية ٨٠.

٥. مسلم ط.

٦. تفسير القمي، علي بن إبراهيم القمي؛ ج ١، ص ٣٣٥.

و عنه:

اثبات الهداة: ج ٣، ص ٥٥١، ب ٣٢، ف ٢٨، ح ٥٦٤؛ البرهان: ج ٢، ص ٢٢٨، ح ٨؛ بحار الانوار: ج ١٢،

ص ١٥٨، ب ٧؛ نور الثقلين: ج ٢، ص ٣٨٨، ح ١٧٩.



سورة الرعد

١٤. ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ

هَادٍ^١﴾.

حدثني أبي، عن حماد، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: المنذر رسول الله ﷺ، والهادي أمير المؤمنين عليه السلام، وبعده الأئمة عليهم السلام. وهو قوله: «ولكل قوم هاد» أي في كل زمان امام هاد مبين. وهو رد على من ينكر أن في كل عصر وزمان اماما وأنه لا تخلو الأرض من حجة، كما قال أمير المؤمنين عليه السلام: لا تخلو الأرض من امام قائم بحجة الله اما ظاهر مشهور واما خائف مقهور لئلا يبطل حجج الله وبياناته.^٢

سورة إبراهيم

١٥. ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ

بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ^٣﴾.

قوله: «ولقد أرسلنا موسى بآياتنا أن اخرج قومك من الظلمات إلى النور وذكرهم بأيام الله» قال:

أيام الله ثلاثة: يوم القائم، ويوم الموت، ويوم القيامة.^٤

١. سورة الرعد ١٣، الآية ٧.

٢. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ١، ص ٣٥٩.

و عنه: تفسير الصافي؛ ج ٣، ص ٥٩؛ البرهان؛ ج ٢، ص ٢٨١، ح ١١؛ بحار الانوار؛ ج ٢٣، ص ٢٠، ب ١، ح ١٦؛ نور الثقلين؛ ج ٢، ص ٤٨٤، ح ٢٤.

٣. سورة إبراهيم ١٤، الآية ٥.

٤. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ١، ص ٣٦٧.

و عنه: تفسير الصافي؛ ج ٣، ص ٨٠؛ البرهان؛ ج ٢، ص ٣٠٦، ح ٧؛ بحار الانوار؛ ج ١٣، ص ١٢، ب ١، ح ١٩ و ج ٥١، ص ٤٥، ب ٥، ح ٢؛ نور الثقلين؛ ج ٢، ص ٥٢٦، ح ٨.



سورة النحل

١٦. ﴿إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾^١.

حدثني جعفر بن أحمد قال: حدثنا عبد الكريم بن عبد الرحيم، عن محمد بن علي، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة الثمالي قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول في قوله:

«فالذين لا يؤمنون بالآخرة» يعني انهم لا يؤمنون بالرجعة انها حق.^٢

١٧. ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾^٣.

حدثني أبي، عن محمد بن أبي عمير، عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام - وقد اورد بعد هذا السند تفسير عدة ايات من سورة النحل الي ان قال:...

وقوله: «هل ينظرون إلا أن تأتيهم الملائكة أو يأتي أمر ربك» من العذاب والموت وخروج القائم «كذلك فعل الذين من قبلهم وما ظلمهم الله ولكن كانوا أنفسهم يظلمون» وقوله: «فأصابهم سيئات ما عملوا وحاق بهم ما كانوا به يستهزئون» من العذاب في الرجعة...^٤.

١. سورة النحل ١٦، الآية ٢٢.

٢. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ١، ص ٣٨٣.

و عنه:

تفسير الصافي: ج ٣، ص ١٣٠؛ الايقاظ من الهجعة: ص ٢٥٣، ب ٩، ح ٣٣؛ البرهان: ج ٢، ص ٣٦٣، ح ٣.

٣. سورة النحل ١٦، الآية ٣٣ - ٣٤.

٤. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ١، ص ٣٨٤.

و عنه:

تفسير الصافي: ج ٢، ص ١٣٤؛ الايقاظ من الهجعة: ص ٢٥٣، ب ٩، ح ٣٤.



١٨. ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ * لِيَبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ﴾^١.

قوله: «وأقسموا بالله جهد أيمانهم لا يبعث الله من يموت بلى وعدا عليه حقا ولكن أكثر الناس لا يعلمون» فإنه حدثني أبي، عن بعض رجاله، يرفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما يقول الناس فيها؟ قال: يقولون نزلت في الكفار. قال: إن الكفار كانوا لا يحلفون بالله، وإنما نزلت في قوم من أمة محمد ﷺ، قيل لهم: ترجعون بعد الموت قبل القيامة، فحلفوا أنهم لا يرجعون، فرد الله عليهم، فقال: «ليبينن لهم الذي يختلفون فيه وليعلم الذين كفروا أنهم كانوا كاذبين» يعني في الرجعة يردهم فيقتلهم ويشفي صدور المؤمنين فيهم.^٢

سورة الإسراء

١٩. ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ﴾^٣.
مرسلا: «ان أحسنتم أحسنتم لأنفسكم وان أسأتم فلها فإذا جاء وعد الآخرة» يعني القائم عليه السلام وأصحابه.^٤

١. سورة النحل ١٦، الآية ٣٨ - ٣٩.

٢. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ١، ص ٣٨٤.

و عنه:

تفسير الصافي: ج ٣، ص ١٣٥؛ نور الثقلين: ج ٣، ص ٥٤، ح ٨٤؛ و بنفاوت: الايقاظ من الهجعة: ص ٢٥٣،

ب ٩، ح ٣٥؛ البرهان: ج ٢، ص ٣٦٨، ح ٢.

٣. سورة الإسراء ١٧، الآية ٧.

٤. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ١٤.

و عنه:

البرهان: ج ٢، ص ٤٠٩، ح ١؛ بحار الانوار: ج ٥١، ص ٤٥، ب ٥، ح ٣ و ج ٥٣، ص ٨٩، ب ٢٩، ح ٨٨؛ نور

الثقلين: ج ٣، ص ١٤٠، ح ٨٥.



سورة الكهف

٢٠. ﴿وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾.^١
 قوله: «ويوم نسير الجبال وترى الأرض بارزة وحشرناهم فلم نغادر منهم أحدا»
 فإنه سئل عن قوله: «ويوم نحشر من كل أمة فوجا»^٢ فقال:
 ما يقول الناس فيها؟ قلت: يقولون انها في القيامة، فقال أبو عبد الله عليه السلام: يحشر الله
 في يوم القيامة من كل أمة فوجا ويذر الباقيين؟ إنما ذلك في الرجعة، فاما آية القيامة فهذه
 «وحشرناهم فلم نغادر منهم أحدا وعرضوا على ربك صفا... إلى قوله: موعدا».^٣

سورة طه

٢١. ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا * وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ
 الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا * وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا
 وَلَا هَضْمًا * وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ
 لَهُمْ ذِكْرًا﴾.^٤

قوله: «يعلم ما بين أيديهم وما خلفهم ولا يحيطون به علما» قال:
 ما بين أيديهم ما مضى من اخبار الأنبياء، وما خلفهم من اخبار القائم عليه السلام.
 وقوله: «وعنت الوجوه للحي القيوم» اي ذلت، واما قوله: «أو يحدث لهم ذكرا» يعني
 ما يحدث من أمر القائم عليه السلام والسفياي.^٥

١. سورة الكهف ١٨، الآية ٤٧.

٢. سورة النمل ٢٧، الآية ٨٣.

٣. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٣٦.

٤. سورة طه ٢٠، الآية ١١٠ - ١١٣.

٥. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٦٥.

و عنه:

تفسير الصافي: ج ٣، ص ٣٢١؛ البرهان: ج ٣، ص ٤٤، ح ١؛ المحجة: ص ١٣٤؛ بحار الانوار: ج ٥١، ص ٤٦،

ب ٥، ح ٤؛ نور الثقلين: ج ٣، ص ٣٩٥ ج ١٢٠ و ج ٣، ص ٣٩٦، ح ١٢٣.

٢٢. ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِي وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾^١.

عنه^٢ عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن المفضل بن صالح، عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله: «ولقد عهدنا إلى آدم من قبل فنسي ولم نجد له عزمًا» قال: عهد إليه في محمد ﷺ والأئمة من بعده فترك ولم يكن له عزم فيهم انهم هكذا. وإنما سموا أولو العزم انه عهد إليهم في محمد والأوصياء من بعده، والقائم عليه السلام وسيرته، فأجمع عزمهم ان ذلك كذلك، والاقرار به.^٣

٢٣. ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾^٤.

أخبرنا أحمد بن إدريس قال: حدثنا أحمد بن محمد، عن عمر بن عبد العزيز، عن إبراهيم بن المستنير، عن معاوية بن عمار قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام عن قول الله: «إن له معيشة ضنكا» قال: هي والله النصاب، قال: جعلت فداك قد رأيناهم دهرهم الأطول في كفاية حتى ماتوا، قال: ذلك والله في الرجعة، يأكلون العذرة.^٥

١. سورة طه ٢٠، الآية ١١٥.

٢. أحمد بن إدريس.

٣. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٦٥.

و عنه:

البرهان: ج ٣، ص ٤٥، ح ١؛ بحار الانوار: ج ١١، ص ٣٥، ب ١، ح ٣١.

٤. سورة طه ٢٠، الآية ١٢٤.

٥. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٦٥.

و عنه:

تفسير الصافي: ج ٣، ص ٣٢٥؛ الايقاظ من الهجعة: ص ٢٥٥، ب ٩، ح ٣٧؛ البرهان: ج ٣، ص ٤٧، ح ٦؛

بحار الانوار: ج ٥٣، ص ٥١، ب ٢٩، ح ٢٨؛ نور الثقلين: ج ٣، ص ٤٠٥، ح ١٦٨.



سورة الأنبياء

٢٤. ﴿لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ﴾ * قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ * فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ^١.

«لا تركضوا وارجعوا إلى ما أترفتم فيه ومسائكنم لعلكم تسألون» :
يعني الكنوز التي كنزوها، قال: فیدخل بنو أمية إلى الروم إذا طلبهم القائم عليه السلام، ثم يخرجهم من الروم، ويطلبهم بالكنوز التي كنزوها، فيقولوا كما حكي الله «يا ويلنا إنا كنا ظالمين» * فما زالت تلك دعواهم حتى جعلناهم حصيدا خامدين» قال: بالسيف وتحت ظلال السيوف وهذا كله مما لفظه ماض ومعناه مستقبل، وهو مما ذكرناه مما تأويله بعد تنزيله.^٢

٢٥. ﴿وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾^٣.
حدثني أبي، عن ابن أبي عمير، عن ابن سنان، عن أبي بصير، عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله وأبي جعفر عليهما السلام قالوا:
كل قرية أهلك الله أهلها بالعذاب لا يرجعون في الرجعة.
و قال القمي: فهذه الآية من أعظم الدلالة في الرجعة، لان أحدا من أهل الاسلام لا ينكر ان الناس كلهم يرجعون إلى القيامة من هلك ومن لم يهلك، قوله: «ولا يرجعون» أيضا عنى في الرجعة، فاما إلى القيامة فيرجعون حتى يدخلوا النار.^٤

١. سورة الأنبياء ٢١، الآية ١٣ - ١٥.

٢. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٦٨.

و عنه:

تفسير الصافي؛ ج ٣، ص ٣٣٣؛ بحار الانوار؛ ج ٥١، ص ٤٦، ب ٥، ح ٥؛ نور الثقلين؛ ج ٣، ص ٤١٥، ح ١٥.
٣. سورة الأنبياء ٢١، الآية ٩٥.

٤. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٧٥.

و عنه:

نوادير الأخبار؛ ص ٢٨٢، ح ٦؛ الأيقاظ من الهجعة؛ ص ٢٥٥، ب ٩، ح ٣٨؛ البرهان؛ ج ٣، ص ٧١، ح ١؛
بحار الانوار؛ ج ٥٣، ص ٥٢، ب ٢٩، ح ٢٩؛ نور الثقلين؛ ج ٣، ص ٤٥٨، ح ١٦٦.



٢٦. ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾.^١

١. مرسلا عن الباقر عليه السلام:

وقوله: «ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر» قال: الكتب كلها ذكر. «وان الأرض يرثها عبادي الصالحون» قال: القائم عليه السلام وأصحابه.^٢

٢. قوله: «ولقد آتينا داود... إلى قوله: مبين» قال:

اعطى داود وسليمان ما لم يعط أحدا من أنبياء الله من الآيات. علمهما منطق الطير، وألان لهما الحديد والصفير من غير نار، وجعلت الجبال يسبحن مع داود، وانزل الله عليه الزبور، فيه توحيد وتمجيد ودعاء وأخبار رسول الله ﷺ، وأمير المؤمنين عليه السلام، والأئمة عليهم السلام، من ذريتهما عليهما السلام، وأخبار الرجعة، والقائم عليه السلام، لقوله: «ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الأرض يرثها عبادي الصالحون».^٣

سورة الحج

٢٧. ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾.^٤

حدثني أبي، عن ابن أبي عمير، عن ابن مسكان، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله:

١. سورة الأنبياء ٢١، الآية ١٠٥.

٢. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٧٧.

و عنه:

المحجة: ص ١٤١؛ البرهان: ج ٣، ص ٧٥، ح ٥؛ بحار الانوار: ج ٩، ص ٢٢٤، ب ١، ح ١١١ و ج ١٤، ص ٣٧، ب ٣، ح ١٢ و ج ٥١، ص ٤٧، ب ٥، ح ٦؛ نور الثقلين: ج ٣، ص ٤٦٤، ح ١٨٩.

٣. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ١٢٦.

و عنه:

بحار الانوار: ج ١٤، ص ٣، ب ١، ح ٦؛ و بتفاوت: البرهان: ج ٣، ص ١٩٦، ح ١؛ نور الثقلين: ج ٣، ص ١٩٠.

٤. سورة الحج ٢٢، الآية ٣٩.



«أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا... الي آخره» قال:

إن العامة يقولون: نزلت في رسول الله ﷺ لما أخرجته قريش من مكة، وإنما هي للقائم عليه السلام إذا خرج يطلب بدم الحسين عليه السلام، وهو قوله: نحن أولياء الدم وطلاب الدية.^١

٢٨. ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾.^٢

أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله: «الذين ان مكناهم في الأرض أقاموا الصلاة وآتوا الزكاة»:

وهذه الآية لآل محمد عليهم السلام إلى آخر الآية. والمهدي وأصحابه يملكهم الله مشارق الأرض ومغارها، ويظهر الدين ويميت الله به وأصحابه البدع الباطل، كما أمات السفه الحق، حتى لا يرى اثر للظلم.^٣

٢٩. ﴿فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فِيهَا خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْسَ مُعْتَلَّةً وَقَصْرٍ مَشِيدٍ﴾.^٤

١. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٨٤ و عنه:

المحجة: ص ١٤٢؛ بحار الانوار: ج ٥١، ص ٤٧، ب ٥، ح ٧؛ نور الثقلين: ج ٣، ص ٥٠١، ح ١٥٢؛ و بتفاوت: تفسير الصافي: ج ٣، ص ٣٨٠؛ اثبات الهداة: ج ٣، ص ٥٥٢، ب ٣٢، ف ٣٠، ح ٥٧٤؛ البرهان: ج ٣، ص ٩٤، ح ١٠.

٢. سورة الحج ٢٢، الآية ٤١.

٣. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٨٧ و عنه:

المحجة: ص ١٤٣؛ البرهان: ج ٣، ص ٩٦، ح ٦؛ بحار الانوار: ج ٥١، ص ٤٧، ب ٥، ح ٩؛ نور الثقلين: ج ٣، ص ٥٠٦، ح ١٦١؛ و بتفاوت: تفسير الصافي: ج ٣، ص ٣٨٢.

٤. سورة الحج ٢٢، الآية ٤٥.



قوله: «وبئر معطلة وقصر مشيد» قال: هو مثل لآل محمد ﷺ. قوله: «بئر معطلة» هي التي لا يستسقى منها، وهو الامام الذي قد غاب فلا يقتبس منه العلم. «والقصر المشيد» هو المرتفع، وهو مثل لأمير المؤمنين عليه السلام، والأئمة وفضائلهم لشرقة على الدنيا، وهو قوله: «ليظهره على الدين كله» وقال الشاعر في ذلك:

بئر معطلة وقصر مشرف مثل لآل محمد مستطرف
فالقصر مجدهم الذي لا يرتقى والبئر علمهم الذي لا ينزف^١
٣٠. ﴿ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ﴾^٢.

فقال الله تبارك وتعالى: «ومن عاقب» يعني رسول الله ﷺ. «بمثل ما عوقب به»: يعني حسيناً أرادوا ان يقتلوه. «ثم بغى عليه لينصره الله»: يعني بالقائم من ولده.^٣

سورة النور

٣١. ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾^٤.

١. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٨٥ وعنه:

تأويل الآيات: ج ١، ص ٣٤٥؛ تفسير الصافي: ج ٣، ص ٣٨٣؛ البرهان: ج ٣، ص ٩٦، ح ٦؛ بحار الانوار: ج ٢٤، ص ١٠١، ب ٣٧، ح ٥؛ نور الثقلين: ج ٣، ص ٥٠٧، ح ١٧٠.

٢. سورة الحج، ٢٢، الآية ٦٠.

٣. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٨٧.

و عنه:

المحجة: ص ١٤٤؛ البرهان: ج ٣، ص ١٠٣، ح ١؛ بحار الانوار: ج ٥١، ص ٤٧، ب ٥، ح ٨؛ و بتفاوت: تفسير الصافي: ج ٣، ص ٣٨٨؛ نور الثقلين: ج ٣، ص ٥١٨، ح ٢٠٩.

٤. سورة النور، ٢٤، الآية ٥٥.



قوله: «وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم امنا يعبدونني لا يشركون بي شيئا» نزلت في القائم من آل محمد عليه السلام.^١

سورة الفرقان

٣٢. ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا﴾.^٢

حدثنا أحمد بن علي قال: حدثني الحسين بن أحمد، عن أحمد بن هلال، عن عمر الكلبي، عن أبي الصامت قال: قال أبو عبد الله عليه السلام:
ان الليل والنهار اثنتا عشرة ساعة، وان علي بن أبي طالب عليه السلام اشرف ساعة من اثنتي عشرة ساعة، وهو قول الله تعالى: «بل كذبوا بالساعة وأعتدنا لمن كذب بالساعة سعيرا».^٣

سورة الشعراء

٣٣. ﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾.^٤

حدثني أبي، عن ابن أبي عمير، عن هشام، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

١. تفسير القمي، علي بن إبراهيم القمي؛ ج ١، ص ١٤.

و عنه:

تفسير الصافي؛ ج ٣، ص ٤٤٤؛ نور الثقلين؛ ج ٣، ص ٦١٩، ح ٢٢٠.

٢. سورة الفرقان ٢٥، الآية ١١.

٣. تفسير القمي، علي بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ١١٢.

و عنه:

البرهان؛ ج ٣، ص ١٥٧، ح ٣؛ المحجة؛ ص ١٥٤؛ و بتفاوت: نور الثقلين؛ ج ٤، ص ٧، ح ٢٤.

٤. سورة الشعراء ٢٦، الآية ٤.



تخضع رقابهم يعني بني أمية وهي الصيحة من السماء باسم صاحب الامر.^١

سورة النمل

٣٤. ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَئِنَّكُمْ لَمَعَ
اللَّهُ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴾.^٢

حدثني أبي، عن الحسن بن علي بن فضال، عن صالح بن عقبة، عن أبي عبد
الله عليه السلام قال:

نزلت في القائم من آل محمد عليه السلام، هو والله المضطر إذا صلى في المقام ركعتين ودعا
الله فأجابته ويكشف السوء، ويجعله خليفة في الأرض.^٣

٣٥. ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا
بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾.^٤

١. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ١١٨.

و عنه:

تفسير الصافي: ج ٤، ص ٢٩؛ اثبات الهداة: ج ٣، ص ٥٥٢، ب ٣٢، ف ٣٠، ح ٥٧٥؛ المحجة: ص ١٥٦؛
البرهان: ج ٣، ص ١٧٩، ح ٢؛ حلية الأبرار: ج ٥، ص ٢٩٠، ب ٣٠، ح ٢؛ بحار الأنوار: ج ٩، ص ٢٢٨، ب
١، ح ١١٦ و ج ٢٣، ص ٢٠٧، ب ١١، ح ٦ و ج ٥١، ص ٤٨، ب ٥، ح ١٠؛ نور الثقلين: ج ٦، ص ٤٧،
ح ١٢.

٢. سورة النمل ٢٧، الآية ٦٢.

٣. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ١٢٩.

و عنه:

تأويل الآيات: ج ١، ص ٤٠٣، ح ٦؛ غاية المرام: ج ٤، ص ٢٠٩، ب ١٢٤، ح ٥؛ المحجة: ص ١٦٥؛ بحار
الأنوار: ج ٥١، ص ٤٨، ب ٥، ح ١١؛ نور الثقلين: ج ٤، ص ٩٤، ح ٩٣؛ الميزان: ج ١٥، ص ٣٩١؛ منتخب
الآثر: ص ٢٩٤، ف ٢، ب ٣٥، ح ٨، ص ٤٢٣، ف ٦، ب ١، ح ٥؛ و بتفاوت: تفسير الصافي: ج ٤، ص ٧١؛
اثبات الهداة: ج ٣، ص ٥٥٣، ب ٣٢، ف ٣٠، ح ٥٧٦؛ البرهان: ج ٣، ص ٢٠٨، ح ٧.

٤. سورة النمل ٢٧، الآية ٨٢.



١. قال أبو عبد الله عليه السلام: قال رجل لعمار بن ياسر: يا أبا اليقظان آية في كتاب الله قد أفسدت قلبي وشككتني، قال عمار:

واي آية هي؟ قال: قول الله: «وإذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الأرض». الآية، فأبي دابة هي؟ قال عمار: والله ما اجلس ولا آكل ولا اشرب حتى أريكها. فجاء عمار مع الرجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام وهو يأكل تمرا وزبدا، فقال له: يا أبا اليقظان هلم، فجلس عمار واقبل يأكل معه، فتعجب الرجل منه، فلما قام عمار قال له الرجل: سبحان الله يا أبا اليقظان، حلفت أنك لا تأكل ولا تشرب ولا تجلس حتى تربنيها! قال عمار: قد أريتكمها ان كنت تعقل.^١

٢. حدثني أبي، عن ابن أبي عمير، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: انتهى رسول الله ﷺ إلى أمير المؤمنين عليه السلام وهو نائم في المسجد، قد جمع رملا ووضع رأسه عليه فحركه برجله ثم قال له: قم يا دابة الله. فقال رجل من أصحابه: يا رسول الله أيسمى بعضنا بهذا الاسم؟ فقال: لا والله، ما هو إلا له خاصة، وهو الدابة التي ذكر الله في كتابه: «وإذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الأرض تكلمهم ان الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون». ثم قال: يا علي إذا كان آخر الزمان أخرجك الله في أحسن صورة، ومعك ميسم تسم به أعداءك.

فقال رجل لأبي عبد الله عليه السلام: إن الناس يقولون: هذه الدابة إنما تكلمهم؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام: كلمهم الله في نار جهنم، إنما هو يكلمهم من الكلام. والدليل على أن هذا في الرجعة قوله: «ويوم نحشر من كل أمة فوجا ممن يكذب بآياتنا فهم يوزعون حتى

١. تفسير القمي، علي بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ١٣١.

و عنه:

مجمع البيان: ج ٧، ص ٢٣٤؛ تفسير الصافي: ج ٤، ص ٧٤؛ الايقاظ من الهجعة: ص ٣٣٦، ب ١٠، ح ٥٩؛ البرهان: ج ٣، ص ٢١٠، ح ٥؛ بحار الانوار: ج ٣٩، ص ٢٤٢، ب ٨٦، ح ٣٠؛ نور الثقلين: ج ٤، ص ٩٨، ح ١٠٥.



إذا جاؤوا قال أكذبتم بآياتي ولم تحيطوا بها علما أماذا كنتم تعملون»^١. قال: الآيات أمير المؤمنين والأئمة عليهم السلام.

فقال الرجل لأبي عبد الله عليه السلام: إن العامة تزعم أن قوله «ويوم نحشر من كل أمة فوجا» عني يوم القيامة. فقال أبو عبد الله عليه السلام: أفيحشر الله من كل أمة فوجا ويدع الباقيين؟ لا، ولكنه في الرجعة. وأما آية القيامة فهي: «وحشرناهم فلم نغادر منهم أحدا»^{٢، ٣}.

٣٦. ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾^٤.

١. حدثني أبي، عن ابن أبي عمير، عن الفضل، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: «ويوم نحشر من كل أمة فوجا» قال: ليس أحد من المؤمنين قتل إلا يرجع حتى يموت، ولا يرجع إلا من محض الايمان محضا ومن محض الكفر محضا^٥.

١. سورة النمل ٢٧، الآية ٨٣ - ٨٤.

٢. سورة الكهف ١٨، الآية ٤٧.

٣. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ١٣٠.

و عنه:

البرهان: ج ٣، ص ٢٠٩، ح ٣؛ بحار الانوار: ج ٥٣، ص ٥٢، ب ٢٩، ح ٣٠؛ وبعضه: تأويل الآيات: ج ١، ص ٤٠٧؛ تفسير الصافي: ج ٤، ص ٧٦؛ نوادر الأخبار: ص ٢٨٣، ح ٩؛ الايقاظ من الهجعة: ص ٣٤٢، ب ١٠، ح ٧٢، ص ٢٥٧، ب ٩، ح ٤٢ و ٤٣؛ الرجعة: ص ٨، ح ٥١؛ وبتفاوت: مختصر بصائر الدرجات: ص ٤٢؛ نور الثقلين: ج ٤، ص ٩٨، ح ١٠٤ و ج ٤، ص ٩٩، ح ١١١؛ و ملخصاً: بحار الانوار: ج ٣٩، ص ٢٤٣، ب ٨٦، ح ٣١.

٤. سورة النمل ٢٧، الآية ٨٣.

٥. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ١٣١.

و عنه:

مختصر بصائر الدرجات: ص ٤٣؛ تأويل الآيات: ج ١، ص ٤٠٩، ح ١٥؛ نوادر الأخبار: ص ٢٨٢، ح ٥، ص ٢٨٥، ح ١؛ الايقاظ من الهجعة: ص ٢٥٨، ب ٩، ح ٤٤، ص ٣٤٣، ب ١٠، ح ٧٣؛ البرهان: ج ٣، ص ٢١٠، ح ٥ و ج ٣، ص ٢١١، ح ١٧؛ بحار الانوار: ج ٥٣، ص ٥٣، ب ٢٩، ح ٣٠؛ نور الثقلين: ج ٤، ص ١٠٠، ح ١١٢.



٢. حدثني أبي، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ما يقول الناس في هذه الآية: «ويوم نحشر من كل أمة فوجا»؟ قلت: يقولون انها في القيامة، قال: ليس كما يقولون، إن ذلك في الرجعة، أيحشر الله في القيامة من كل أمة فوجا ويدع الباقيين؟! إنما آية القيامة قوله «وحشرناهم فلم تغادر منهم أحدا»^١.
 ٣٧. ﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سِيرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾^٢.
 الآيات أمير المؤمنين والأئمة عليهم السلام، إذا رجعوا يعرفهم أعداؤهم إذا رأوهم. والدليل على أن الآيات هم الأئمة قول أمير المؤمنين عليه السلام: والله ما لله آية أكبر مني، فإذا رجعوا إلى الدنيا يعرفهم أعداؤهم إذا رأوهم في الدنيا.^٤

سورة القصص

٣٨. ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^٥.

١. سورة الكهف ١٨، الآية ٤٧.

٢. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ١، ص ٢٤.

و عنه:

الرجعة: ص ٧٦، ح ٤٨؛ الايقاظ من الهجعة: ص ٢٤٦، ب ٩، ح ٢٢؛ البرهان: ج ١، ص ٣٩ و ج ٢، ص ٤١٧، ح ١ و ج ٣، ص ٢١٠، ح ٤؛ بحار الانوار: ج ٥٣، ص ٥١، ب ٢٩، ح ٢٧ و ج ٥٣، ص ٦٠، ب ٢٩، ح ٤٩؛ نور الثقلين: ج ٤، ص ١٠٠، ح ١١٢.

٣. سورة النمل ٢٧، الآية ٩٣.

٤. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ١٣٢.

و عنه:

الرجعة: ص ٨٣، ح ٥٣؛ تفسير الصافي: ج ٤، ص ٧٩؛ البرهان: ج ٣، ص ٢١٤، ح ١؛ بحار الانوار: ج ٢٣، ص ٢٠٧، ب ١١، ح ٥؛ نور الثقلين: ج ٤، ص ١٠٦، ح ١٣٨.

٥. سورة القصص ٢٨، الآية ٨٥.



١. حدثني أبي، عن حماد، عن حريز، عن أبي جعفر عليه السلام قال:
سئل عن جابر فقال رحم الله جابرا بلغ من فقهه انه كان يعرف تأويل هذه الآية
«ان الذي فرض عليك القرآن لرادك إلى معاد» يعني الرجعة.^١
٢. حدثني أبي، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن عبد الحميد الطائي، عن
أبي خالد الكابلي، عن علي بن الحسين عليه السلام في قوله: «ان الذي فرض عليك القرآن
لرادك إلى معاد» قال:
- يرجع إليكم نبيكم ﷺ وأمير المؤمنين عليه السلام والأئمة عليهم السلام.^٢
٣. حدثني أبي، عن أحمد بن النضر، عن عمر بن شمر قال: ذكر عند أبي جعفر عليه السلام
جابر، فقال:
- رحم الله جابرا لقد بلغ من علمه انه كان يعرف تأويل هذه الآية: «ان الذي فرض
عليك القرآن لرادك إلى معاد» يعني الرجعة.^٣

١. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ١٤٧.

و عنه:

مختصر بصائر الدرجات: ص ٤٤؛ تأويل الآيات: ج ١، ص ٤٢٤، ح ٢٣؛ الايقاظ من الهجعة: ص ٣٣٣، ب
١٠، ح ٤٨؛ البرهان: ج ٣، ص ٢٣٩؛ بحار الانوار: ج ٥٣، ص ٦١، ب ٢٩، ح ٥١؛ نور الثقلين: ج ٤،
ص ١١٤، ح ١٢٥ و ج ٤، ص ١١٤، ح ١٢٦.

٢. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ١٤٧.

و عنه:

الرجعة: ص ٨٣، ح ٥٤؛ الايقاظ من الهجعة: ص ٣٤٣، ب ١٠، ح ٩٥؛ البرهان: ج ٣، ص ٢٣٩، ح ٢؛
بحار الانوار: ج ٥٣، ص ٥٦، ب ٢٩، ح ٣٣؛ نور الثقلين: ج ٤، ص ١٤٤، ح ١٢٦.

٣. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ١، ص ٢٥.

و عنه:

مختصر بصائر الدرجات: ص ٤٢؛ تفسير الصافي: ج ٤، ص ١٠٧؛ البرهان: ج ٣، ص ٢٣٩؛ بحار الانوار:
ج ٢٢، ص ٩٩، ب ٣٧، ح ٥٣.



سورة العنكبوت

٣٩. ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ﴾^١.

قوله: «ولئن جاء نصر من ربك» يعني: القائم عليه السلام، «ليقولن إنا كنا معكم أو ليس الله بأعلم بما في صدور العالمين»^٢.

سورة السجدة

٤٠. ﴿وَلَنَذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^٣.

قوله: «لنذيقنهم من العذاب الأدنى دون العذاب الأكبر» الآية، قال: العذاب الأدنى عذاب الرجعة بالسيف.

ومعنى قوله: «لعلهم يرجعون» يعني فإنهم يرجعون في الرجعة حتى يعذبوا.^٤
 ٤١. ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ * وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^٥.

١. سورة العنكبوت ٢٩، الآية ١٠.

٢. تفسير القمي، علي بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ١٤٩.

و عنه:

تفسير الصافي: ج ٤، ص ١١٢؛ البرهان: ج ٣، ص ٢٤٥، ح ١؛ بحار الانوار: ج ٩، ص ٢٢٩، ح ١١٨ و ج ٥١، ص ٤٨، ب ٥، ح ١٢ و ج ٧٠، ص ١٣٣، ح ٥٢؛ نور الثقلين: ج ٤، ص ١٥٣، ح ١٧ و ١٨.

٣. سورة السجدة ٣٢، الآية ٢١.

٤. تفسير القمي، علي بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ١٧٠.

و عنه:

تفسير الصافي: ج ٤، ص ١٦؛ البرهان: ج ٣، ص ٢٨٩، ح ١؛ بحار الانوار: ج ٥٣، ص ٥٦، ب ٢٩، ح ٣٤؛ نور الثقلين: ج ٤، ص ٢٣١، ح ٤٤.

٥. سورة السجدة ٣٢، الآية ٢٧ - ٢٨.

قوله: «أو لم يروا أنا نسوق الماء إلى الأرض الجرز» قال:
الأرض الخراب وهو مثل ضربه الله في الرجعة والقائم عليه السلام، فلما أخبرهم رسول
الله ﷺ بخبر الرجعة قالوا: «متى هذا الفتح إن كنتم صادقين».^١

سورة سبأ

٤٢. ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فِرْعَوْنُ فَلَا فُوتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾.^٢

أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله: «ولو ترى إذ فزعوا» قال:
من الصوت، وذلك الصوت من السماء «واخذوا من مكان قريب» قال: من تحت
أقدامهم خسف بهم.^٣

٤٣. ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فِرْعَوْنُ فَلَا فُوتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ * وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّى
هُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ * وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ
بَعِيدٍ﴾.^٤

حدثني أبي، عن ابن أبي عمير، عن منصور بن يونس، عن أبي خالد الكابلي، قال:
قال أبو جعفر عليه السلام: والله لكأني انظر إلى القائم عليه السلام وقد اسند ظهره إلى الحجر،

١. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ١٧١.

و عنه:

تفسير الصافي: ج ٤، ص ١٦٠؛ نور الثقلين: ج ٤، ص ٢٣٣، ح ٥١؛ و بتفاوت: البرهان: ج ٣، ص ٢٨٩، ح ١.
٢. سورة سبأ ٣٤، الآية ٥١.

٣. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٢٠٥.

و عنه:

تفسير الصافي: ج ٤، ص ٢٢٦؛ بحار الانوار: ج ٥٢، ص ١٨٥، ب ٢٥، ح ١١؛ نور الثقلين: ج ٤، ص ٣٤٤،
ح ٩٩؛ و بتفاوت: البرهان: ج ٣، ص ٣٥٥، ح ٣.
٤. سورة سبأ ٣٤، الآية ٥١ - ٥٣.



ثم ينشد الله حقه ثم يقول: يا أيها الناس من يحاجني في الله فأنا أولى بالله، أيها الناس من يحاجني في آدم فأنا أولى بآدم، أيها الناس من يحاجني في نوح فأنا أولى بنوح، أيها الناس من يحاجني في إبراهيم فأنا أولى بإبراهيم، أيها الناس من يحاجني في موسى فأنا أولى بموسى، أيها الناس من يحاجني في عيسى فأنا أولى بعيسى، أيها الناس من يحاجني في محمد فأنا أولى بمحمد عليه السلام، أيها الناس من يحاجني في كتاب الله فأنا أولى بكتاب الله، ثم ينتهي إلى المقام فيصلي ركعتين، وينشد الله حقه. ثم قال أبو جعفر عليه السلام: هو والله المضطر في كتاب الله في قوله «أمن يجب المضطر إذا دعاه ويكشف السوء ويجعلكم خلفاء الأرض»^١. فيكون أول من يبايعه جبرئيل، ثم الثلاثمائة والثلاثة عشر رجلا، فمن كان ابتلى بالمسير وافاه، ومن لم يبتل بالمسير فقد عن فراشه، وهو قول أمير المؤمنين هم المفقودون عن فرشهم وذلك قول الله: «فاستبقوا الخيرات أينما تكونوا يأت بكم الله جميعا»^٢ قال: الخيرات الولاية وقال في موضع آخر: «ولئن أخرنا عنهم العذاب إلى أمة معدودة»^٣ وهم والله أصحاب القائم عليه السلام، يجتمعون والله إليه في ساعة واحدة، فإذا جاء إلى البيداء يخرج إليه جيش السفيناني فيأمر الله الأرض فتأخذ أقدامهم، وهو قوله: «ولو ترى إذ فزعوا فلا فوت واخذوا من مكان قريب وقالوا آمنا به» يعني بالقائم من آل محمد عليه السلام «وإني لهم التناوش من مكان بعيد... إلى قوله: وحيل بينهم وبين ما يشتهون» يعني ان لا يعذبوا «كما فعل بأشيعاهم من قبل» يعني من كان قبلهم من المكذبين هلكوا «انهم كانوا في شك مريب»^٤.

١. سورة النمل ٢٧، الآية ٦٢.

٢. سورة البقرة ٢، الآية ١٤٨.

٣. سورة هود ١١، الآية ٨.

٤. تفسير القمي، علي بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٢٠٤.

و عنه:

المحجة: ص ١٨؛ البرهان: ج ١، ص ١٦٣، ح ٨؛ بحار الانوار: ج ٥٢، ص ٣١٥، ب ٢٧، ح ١٠؛ نور الثقلين: ج ١، ص ١٣٩، ح ٤٢٦، ج ٤، ص ٣٤٣، ح ٩٨؛ منتخب الاثر: ص ٤٢٢، ف ٦، ب ١، ح ٢؛ وبعضه: الكافي: ج ٨، ص ٣١٣، ح ٤٨٧؛ اثبات الهداة: ج ٣، ص ٥٥٣، ب ٣٢، ف ٣٠، ح ٥٧٧؛ نور الثقلين: ج ٤، ص ٩٤، ح ٩٤.

سورة ص

٤٤. ﴿إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾^١.

أخبرنا أحمد بن إدريس قال: حدثنا أحمد ابن محمد، عن محمد بن يونس، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله تبارك وتعالى: «فانظرنى إلى يوم يبعثون قال فإنك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم» قال: يوم الوقت المعلوم: يوم يذبحه رسول الله ﷺ على الصخرة التي في بيت المقدس.^٢

سورة الزمر

٤٥. ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾^٣.

حدثنا محمد بن أبي عبد الله قال: حدثنا جعفر بن محمد قال: حدثني القاسم بن الربيع قال: حدثني صباح المدائني قال: حدثنا الفضل بن عمر انه سمع أبا عبد الله عليه السلام يقول في قوله: «وأشرقت الأرض بنور ربها» قال: رب الأرض يعني إمام الأرض. فقلت: فإذا خرج يكون ماذا؟ قال: إذا يستغني الناس عن ضوء الشمس ونور القمر، ويجتزون بنور الامام.^٤

١. سورة، ص ٣٨، الآية ٨١.

٢. تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج ٢، ص ٢٤٥.
و عنه:

تفسير الصافى: ج ٣، ص ١١٣؛ البرهان: ج ٢، ص ٣٤٣؛ ح ٢؛ بحار الانوار: ج ١١، ص ١٥٤، ب ٢، ح ٣١؛ نور الثقلين: ج ٤، ص ٤٧٢، ح ٩٤.

٣. سورة الزمر ٣٩، الآية ٦٩.

٤. تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج ٢، ص ٢٥٣.
و عنه:

نوادير الأخبار: ص ٢٧٨، ح ٤؛ بحار الانوار: ج ٧، ص ٣٢٦، ب ١٧، ح ١؛ و بتفاوت: تفسير الصافى: ج ٤، ص ٣٣١؛ المحجة: ص ١٨٤؛ البرهان: ج ٤، ص ٨٧، ح ١؛ حلية الأبرار: ج ٥، ص ٣٣٧، ب ٣٩، ح ٤؛ نور الثقلين: ج ٤، ص ٥٠٣، ح ١٢١.



سورة غافر

٤٦. ﴿قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَتُنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ

سَبِيلٍ﴾^١.

قال الصادق عليه السلام:

ذلك في الرجعة.^٢

٤٧. ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ * يَوْمَ لَا

يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذَرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾^٣.

أخبرنا أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد، عن عمر بن عبد العزيز، عن جميل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت: قول الله تبارك وتعالى: «إنا لننصر رسلنا والذين آمنوا في الحياة الدنيا ويوم يقوم الأشهاد» قال: ذلك والله في الرجعة، أما علمت أن أنبياء كثيرة لم ينصروا في الدنيا وقتلوا، والأئمة بعدهم قتلوا ولم ينصروا، ذلك في الرجعة.^٤

١. سورة غافر ٤٠، الآية ١١.

٢. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٢٥٦.

و عنه:

مختصر بصائر الدرجات: ص ٤٥؛ تأويل الآيات: ج ٢، ص ٥٢٩، ح ٨؛ الرجعة: ص ٨٤، ح ٥٥؛ تفسير الصافي: ج ٤، ص ٣٣٦؛ نوادر الأخبار: ص ٢٨٢، ح ٨؛ البرهان: ج ٤، ص ٩٣، ح ١؛ بحار الانوار: ج ٥٣، ص ٥٩، ب ٢٩، ح ٣٦؛ نور الثقلين: ج ٤، ص ٥١٣، ح ١٩.

٣. سورة غافر ٤٠، الآية ٥١ - ٥٢.

٤. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٢٥٨.

و عنه:

تأويل الآيات: ج ٢، ص ٥٣١، ح ١٤؛ البرهان: ج ٤، ص ١٠٠، ح ١؛ و بتفاوت: الايقاظ من الهجعة: ص ٣٤٤، ب ١٠، ح ٧٧؛ بحار الانوار: ج ١١، ص ٢٧، ب ١، ح ١٥ و ج ٥٣، ص ٦٥، ب ٣٩، ح ٥٧.

سورة الشورى

٤٨. ﴿حَمْدٌ * عَسَقٌ﴾^١.

حدثنا أحمد بن علي وأحمد بن إدريس قالا: حدثنا محمد بن أحمد العلوي، عن العمركي، عن محمد بن جمهور قال: حدثنا سليمان بن سماعة، عن عبد الله بن القاسم، عن يحيى بن مسيرة^٢ الخثعمي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: سمعته يقول:

«(حم عسق): اعداد سني القائم. وقاف: جبل محيط بالدنيا من زمرد أخضر، فخرصة السماء من ذلك الجبل. وعلم كل شيء في «عسق»^٣.

٤٩. ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَنُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾^٤.

حدثني الحسين بن عبد الله السكيني، عن أبي سعيد البجلي^٥، عن عبد الملك بن هارون، عن أبي عبد الله عليه السلام، عن آبائه عليه السلام قال:

...ثم عيسى بن مريم روح الله وكلمته، وكان عمره في الدنيا ثلاثة وثلاثين سنة ثم رفعه الله إلى السماء، ويهبط إلى الأرض بدمشق، وهو الذي يقتل الدجال^٦.

١. سورة الشورى ٤٢، الآية ١ - ٢.

٢. ميسرة ط.

٣. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٢٦٧.

و عنه:

بحار الانوار: ج ٦٠، ص ١١٩، ب ٣٢، ح ٥ و ج ٩٢، ص ٣٧٦، ب ١٢٧، ح ٦؛ و بتفاوت: تأويل الآيات:

ج ٢، ص ٥٤٢، ح ٢؛ تفسير الصافي: ج ٤ ص ٣٣٦؛ المحجة: ص ١٩٠؛ البرهان: ج ٤، ص ١١٥، ح ٢؛ نور

الثقلين: ج ٤، ص ٥٥٧، ح ٤ و ج ٥، ص ١٠٤، ح ٥.

٤. سورة الشورى ٤٢، الآية ٧.

٥. النحلي ط.

٦. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٢٧١ - ٢٦٨.

و عنه:

بحار الانوار: ج ١٤، ص ٢٤٧، ب ١٨، ح ٢٧.



٥٠. ﴿ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ * أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَأِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾^١.

حدثني أبي، عن ابن أبي نجران، عن عاصم بن حميد، عن محمد بن مسلم قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: في قول الله: «قل لا أسألكم عليه أجرا إلا المودة في القربى» يعني في أهل بيته قال:

جاءت الأنصار إلى رسول الله ﷺ فقالوا: إنا قد آوينا ونصرنا، فخذ طائفة من أموالنا فاستعن بها على ما نابك. فأنزل الله: «قل لا أسألكم عليه أجرا» يعني على النبوة «إلا المودة في القربى» يعني في أهل بيته. ثم قال: ألا ترى أن الرجل يكون له صديق وفي نفس ذلك الرجل شيء على أهل بيته فلا يسلم صدره، فأراد الله أن لا يكون في نفس رسول الله شيء على أهل بيته^٢ ففرض عليهم المودة في القربى، فان اخذوا اخذوا مفروضا، وان تركوا تركوا مفروضا.

قال: فانصرفوا من عنده وبعضهم يقول: عرضنا عليه أموالنا فقال: قاتلوا عن أهل بيتي من بعدي. وقالت طائفة: ما قال هذا رسول الله وجحدوه وقالوا كما حكى الله: «أم يقولون افتري على الله كذبا» فقال الله: «فان يشاء الله يختم على قلبك» قال: لو افتريت، «ويمح الله الباطل» يعني يبطله «ويحق الحق بكلماته» يعني بالنبي وبالائمة والقائم من آل محمد «انه عليهم بذات الصدور»^٣.

١. سورة الشورى ٤٢، الآية ٢٣ - ٢٤.

٢. أئمة ط.

٣. تفسير القمي، على بن ابراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٢٧٥.

و عنه:

تفسير الصافي: ج ٤، ص ٣٧٤؛ المحجة: ص ١٩٤، ح ٦٥٢؛ بحار الانوار: ج ٢٣، ص ٢٣٧، ب ١٣، ح ٥؛ نور

الثقلين: ج ٤، ص ٥٧٦، ح ٨٢؛ و بتفاوت: البرهان: ج ٤، ص ١٢٤، ح ١٥.

٥١. ﴿وَلَمَّا أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ * إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^١.

حدثنا جعفر بن أحمد قال: حدثنا عبد الكريم بن عبد الرحيم، عن محمد بن علي، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: سمعته يقول: «ولمَّا انتصر بعد ظلمه» يعني القائم عليه السلام وأصحابه «فأولئك ما عليهم من سبيل» والقائم إذا قام انتصر من بنى أمية ومن المكذبين والنصاب هو وأصحابه، وهو قول الله: «إنما السبيل على الذين يظلمون الناس»^٢.

سورة الدخان

٥٢. ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾^٣.

حدثني أبي، عن ابن أبي عمير، عن عبد الله بن مسكان، عن أبي جعفر وأبي عبد الله وأبي الحسن عليهم السلام، قال:

«إنا أنزلناه»: يعني القرآن. «في ليلة مباركة إنا كنا منذرين»: وهي ليلة القدر، أنزل الله القرآن فيها إلى البيت المعمور جملة واحدة. ثم نزل من البيت المعمور على رسول الله ﷺ في طول^٤ عشرين سنة.

«فيها يفرق»: في ليلة القدر.

١. سورة الشورى ٤٢، الآية ٤٢ - ٤١.

٢. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٢٧٨.

و عنه:

تفسير الصافي: ج ٤، ص ٣٨٠؛ اثبات الهداة: ج ٣، ص ٥٥٣، ب ٣٢، ف ٣٠، ح ٥٧٨؛ المحجة: ص ١٩٦؛ البرهان: ج ٤، ص ١٢٩، ح ٤؛ بحار الأنوار: ج ٥١، ص ٤٨، ب ٥، ح ١٣؛ نور الثقلين: ج ٤، ص ٥٨٥، ح ١٢٧.

٣. سورة الدخان ٤٤، الآية ٣ - ٤.

٤. ثلاث ط.



«كل امر حكيم»: أي يقدر الله كل أمر من الحق ومن الباطل وما يكون في تلك السنة، وله فيه البدا والمشية، يقدم ما يشاء، ويؤخر ما يشاء من الآجال والأرزاق والبلايا والاعراض والأمراض، ويزيد فيها ما يشاء وينقص ما يشاء ويلقيه رسول الله ﷺ إلى أمير المؤمنين عليه السلام، ويلقيه أمير المؤمنين عليه السلام إلى الأئمة عليهم السلام، حتى ينتهي ذلك إلى صاحب الزمان عليه السلام، ويشترط له ما فيه البدا والمشية والتقديم والتأخير.^١

سورة الفتح

٥٣. ﴿هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالُ الْمُؤْمِنُونَ وَالنِّسَاءُ الْمُؤْمِنَاتُ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾.^٢

حدثنا أحمد بن علي قال: حدثنا الحسين بن عبد الله السعدي قال: حدثنا الحسن بن موسى الخشاب، عن عبد الله بن الحسين، عن بعض أصحابه، عن فلان الكرخي قال: قال رجل لأبي عبد الله عليه السلام: ألم يكن علي قويا في بدنه قويا في أمر الله؟ قال له أبو عبد الله عليه السلام: بلى! قال له: فما منعه أن يدفع أو يمتنع؟ قال:

قد سألت فافهم الجواب: منع عليا من ذلك آية من كتاب الله. فقال: وأي آية؟ فقرأ «و لم تزيلا لعذبنا الذين كفروا منهم عذابا أليما» انه كان لله ودايع مؤمنون في أصلاب قوم كافرين ومنافقين، فلم يكن علي عليه السلام ليقتل الآباء حتى يخرج الودائع، فلما خرج

١. تفسير القمي، علي بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٢٩٠.

و عنه:

المحجة: ص ٢٠٢؛ نوادر الأخبار: ص ٩٧، ح ٣؛ بحار الانوار: ج ٩٧، ص ١٢، ب ٥٣، ح ١٩؛ نور الثقلين:

ج ٤، ص ٦٢٠، ح ٨؛ و بتفاوت: البرهان: ج ٤، ص ١٩٥، ح ٦.

٢. سورة الفتح ٤٨، الآية ٢٥.

ظهر على من ظهر وقتله، وكذلك قاتلنا أهل البيت لم يظهر أبداً حتى تخرج ودائع الله، فإذا خرجت يظهر على من يظهر فيقتله.^١

٥٤. ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾.^٢

قوله: «هو الذي أرسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله» وهو الامام الذي يظهره الله على الدين كله فيملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، وهذا مما ذكرنا ان تأويله بعد تنزيله.^٣

سورة ق

٥٥. ﴿وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ * يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾.^٤

قوله «واستمع يوم يناد المناد من مكان قريب» قال: ينادي المنادي باسم القائم عليه السلام واسم أبيه عليه السلام قوله: «يوم يسمعون الصيحة

١. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٣١٦.
و عنه:

تفسير الصافي: ج ٥، ص ٤٣؛ اثبات الهداة ج ٣، ص ٥٥٣، ب ٣٢، ف ٣٠، ح ٥٧٩؛ المحجة: ص ٢٠٦؛ البرهان: ج ٤، ص ١٩٨، ح ٤؛ غاية المرام: ج ٦، ص ٢٢، ب ٦٤، ح ٤؛ بحار الانوار: ج ٢٩، ص ٤٢٨، ب ١٣، ح ١٣؛ نور الثقلين: ج ٥، ص ٧٠، ح ٦١.

٢. سورة الفتح ٤٨، الآية ٢٨.

٣. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٣١٧.
و عنه:

البرهان: ج ٤، ص ٢٠٠، ح ١؛ المحجة: ص ٢٠٨؛ بحار الانوار: ج ٥١، ص ٥٠، ب ٥، ح ٢٢؛ نور الثقلين: ج ٥، ص ٧٦، ح ٨٤.

٤. سورة ق ٥٠، الآية ٤١ - ٤٢.



بالحق ذلك يوم الخروج» قال صبيحة القائم من السماء، ذلك يوم الخروج، قال: هي الرجعة.^١

٥٦. ﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾.^٢

حدثنا أحمد بن إدريس قال: حدثنا محمد بن أحمد، عن عمر بن عبد العزيز، عن جميل، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله: «يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج» قال: هي الرجعة.^٣

سورة الطور

٥٧. ﴿وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾.^٤

قوله: «وان للذين ظلموا» - آل محمد حقهم - «عذابا دون ذلك» قال: عذاب الرجعة بالسيف.^٥

١. تفسير القمي، علي بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٣٢٧.
و عنه:

تفسير الصافي؛ ج ٥، ص ٦٥؛ المحجة؛ ص ٢٠٩؛ البرهان؛ ج ٤، ص ٢٢٩؛ ح ٢؛ نور الثقلين؛ ج ٥، ص ١١٨، ح ٥٩.

٢. سورة ق ٥٠، الآية ٤٢.

٣. تفسير القمي، علي بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٣٢٧.
و عنه:

مختصر بصائر الدرجات؛ ص ٤٦؛ تفسير الصافي؛ ج ٥، ص ٦٥؛ الايقاظ من الهجعة؛ ص ٢٥٩، ب ٩، ح ٥١؛ البرهان؛ ج ٤، ص ٢٢٩، ح ١.

٤. سورة الطور ٥٢، الآية ٤٧.

٥. تفسير القمي، علي بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٣٣٣.
و عنه:

مختصر بصائر الدرجات؛ ص ٤٦؛ تفسير الصافي؛ ج ٥، ص ٨٢، ح ٤٧؛ بحار الانوار؛ ج ٩، ص ٢٣٩، ح ١٣٨؛ نور الثقلين؛ ج ٥، ص ١٤٣، ح ٣٨.

سورة النجم

٥٨. ﴿وَالْمُتَفَكِّهَةِ أَهْوَىٰ﴾^١.

قوله: «والمؤتفكة أهوى» قال: المؤتفكة البصرة، والدليل على ذلك قول أمير المؤمنين عليه السلام:

يا أهل البصرة، ويا أهل المؤتفكة، يا جند المرأة وأتباع البهيمة، رغا فأجبتم، وعقر فهربتم، ماؤكم زعاق، وأحلامكم^٢ رقاق، وفيكم ختم النفاق، ولعنتم على لسان سبعين نبيا.

ان رسول الله ﷺ أخبرني ان جبرئيل عليه السلام أخبره انه طوى له الأرض فرأى البصرة أقرب الأرضين من الماء، وأبعدها من السماء، وفيها تسعة أعشار الشر والداء العضال، المقيم فيها مذنب، والخارج منها^٣ برحمة، وقد ائنفكت بأهلها مرتين، وعلى الله تمام الثالثة، وتمام الثالثة في الرجعة^٤.

سورة القمر

٥٩. ﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾^٥.

روي أيضا في قوله: «اقتربت الساعة» قال:

١. سورة النجم ٥٣، الآية ٥٣.

٢. أخلاقكم ط.

٣. متدارك.

٤. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٣٣٩.

و عنه:

الايقاظ من الهجعة: ص ٢٦٠، ب ٩، ح ٥٥؛ البرهان: ج ٤، ص ٢٥٦، ح ٢.

٥. سورة القمر ٥٤، الآية ١.



خروج القائم عليه السلام.^١

٦٠. ﴿فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نَكْرٍ﴾.^٢

قوله: «فتول عنهم يوم يدع الداع إلى شيء نكر» قال:

الامام إذا خرج يدعوهم إلى ما ينكرون.^٣

سورة الصف

٦١. ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾.^٤

قوله: «يريدون ليطفؤا نور الله بأفواههم والله متم نوره» قال:

بالقائم من آل محمد عليه السلام حتى إذا خرج يظهره الله على الدين كله حتى لا يعبد غير

الله، وهو قوله: يملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا.^٥

١. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٣٤٠.

و عنه:

تفسير الصافي: ج ٥، ص ٩٩؛ اثبات الهداة ج ٣، ص ٥٥٣، ب ٣٢، ف ٣٠، ح ٥٨٠؛ بحار الانوار: ج ١٧،

ص ٣٥١، ب ٣، ح ١ و ج ٥١، ص ٤٩، ب ٥، ح ١٤؛ نور الثقلين: ج ٥، ص ١٧٥، ح ٤.

٢. سورة القمر ٥٤، الآية ٦.

٣. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٣٤١.

و عنه:

تفسير الصافي: ج ٥، ص ١٠٠؛ البرهان: ج ٤، ص ٢٦٠؛ نور الثقلين: ج ٥، ص ١٧٦، ح ٦.

٤. سورة الصف ٦١، الآية ٨.

٥. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٣٦٥.

و عنه:

تفسير الصافي: ج ٥، ص ١٧١؛ بحار الانوار: ج ١، ص ٤٩، ب ٥، ح ١٧ و ج ٤٧، ص ٥٤، ب ١؛ نور

الثقلين: ج ٥، ص ٣١٨، ح ٣٥.

٦٢. ﴿وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^١.

قوله: «وأخرى تحبونها نصر من الله وفتح قريب»

يعنى في الدنيا بفتح القائم، وأيضا قال فتح مكة.^٢

سورة المعارج

٦٣. ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾^٣.

قوله: «سأل سائل بعذاب واقع» قال: سئل أبو جعفر عليه السلام عن معنى هذا، فقال:

نار تخرج من المغرب، وملك يسوقها من خلفها حتى تأتي دار بني سعد بن همام عند مسجدهم، فلا تدع دارا لبني أمية إلا أحرقتها وأهلها، ولا تدع دارا فيها وتر لآل محمد إلا أحرقتها، وذلك المهدي عليه السلام.^٤

سورة الجن

٦٤. ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفٌ نَّاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا * قُلْ إِنَّ

١. سورة الصف ٦١، الآية ١٣.

٢. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٣٦٦.

و عنه:

المحجة: ص ٢٢٤؛ بحار الانوار: ج ٥١، ص ٤٩، ب ٥، ح ١٦؛ نور الثقلين: ج ٥، ص ٣١٧، ح ٢٩؛ و بعضه:

تفسير الصافي: ج ٥، ص ١٧٠.

٣. سورة المعارج: ٧٠، الآية ١.

٤. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٣٨٥.

و عنه:

تفسير الصافي: ج ٥، ص ٢٢٤؛ اثبات الهداة: ج ٣، ص ٥٥٣، ب ٣٢، ف ٣٠، ح ٥٨١؛ البرهان: ج ٤،

ص ٣٨١، ح ١؛ بحار الانوار: ج ٥٢، ص ١٨٨، ب ٢٥، ح ١٤؛ نور الثقلين: ج ٥، ص ٤١٢، ح ٧؛ و بتفاوت:

المحجة: ص ٢٣٣.



أَدْرِى أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا^١.

قوله: «حتى إذا رأوا ما يوعدون» قال:

القائم وأمير المؤمنين (عليه السلام) في الرجعة «فسيعلمون من أضعف ناصرا وأقل عددا» قال: هو قول أمير المؤمنين لرفر: والله يا بن صهاك! لولا عهد من رسول الله وكتاب من الله سبق لعلمت أننا أضعف ناصرا وأقل عددا. قال: فلما أخبرهم رسول الله ﷺ ما يكون من الرجعة، قالوا: متى يكون هذا؟ قال الله: «قل - يا محمد - ان أدري أقرب ما توعدون أم يجعل له ربي أمدا»^٢.

٦٥. ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا^٣﴾.

قوله: «عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا» قال:

ينخر الله رسوله الذي يرتضيه بما كان قبله من الاخبار، وما يكون بعده من اخبار القائم عليه السلام والرجعة والقيامة^٤.

سورة المدثر

٦٦. ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ^٥﴾.

قوله: «يا أيها المدثر * قم فأنذر» قال:

أنذر الرسول ﷺ، فالمدثر يعني المدثر بثوبه، «قم فأنذر» قال: هو قيامه في الرجعة

١. سورة الجن ٧٢، الآية ٢٤ - ٢٥.

٢. تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج ٢، ص ٣٩١.

٣. سورة الجن ٧٢، الآية ٢٦.

٤. تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج ٢، ص ٣٩١.

و عنه:

تفسير الصافى: ج ٥، ص ٢٣٨؛ البرهان: ج ٤، ص ٣٩٥، ح ٧.

٥. سورة المدثر ٧٤، الآية ١ - ٢.

ينذر فيها.^١

٦٧. ﴿فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَرٌ * ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَرٌ﴾.^٢

قال: حدثنا أبو العباس قال: حدثنا يحيى بن زكريا، عن علي بن حسان، عن عمه عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله: «ذُرْنِي وَمَنْ خَلَقْتَ وَحِيداً»^٣... إلى قوله: «فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَرٌ * ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَرٌ» قال: عذاب بعد عذاب يعذبه القائم عليه السلام.^٤

سورة عبس

٦٨. ﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ * مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ * مِنْ نُطْفَةٍ فَكَدَرَهُ * ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ * ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ * ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ * كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ﴾.^٥

أخبرنا أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر^٦، عن جميل بن دراج، عن أبي اسامة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألته عن قول الله «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» قال:

١. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٣٩٣.

و عنه:

البرهان: ج ٤، ص ٣٣٩، ح ١؛ بحار الأنوار: ج ٩، ص ٢٤٤، ح ١٤٧ و ج ١٣، ص ٩٧، ب ٦، ح ٣٤؛ نور الثقلين: ج ٥، ص ٤٥٣، ح ٣.

٢. سورة المدثر ٧٤، الآية ١٩ - ٢٠.

٣. سورة المدثر ٧٤، الآية ١١.

٤. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٣٩٥.

و عنه:

تأويل الآيات: ج ٢، ص ٧٣٣، ح ٤؛ البرهان: ج ٤، ص ٤٠١، ح ١؛ المحجة: ص ٢٤١؛ بحار الأنوار: ج ٣٠، ص ١٦٨؛ نور الثقلين: ج ٥، ص ٤٥٤، ح ١٤.

٥. سورة عبس ٨٠، الآية ١٧ - ٢٣.

٦. أبي بصير ط.



نعم نزلت في أمير المؤمنين عليه السلام «ما أكفره» يعنى بقتلكم إياه، ثم نسب أمير المؤمنين عليه السلام فنسب خلقه وما أكرمه الله به فقال: «من أي شئ خلقه» يقول: من طينة الأنبياء «خلقته فقدره» للخير «ثم السبيل يسره» يعنى سبيل الهدى، «ثم أماته» ميتة الأنبياء «ثم إذا شاء أنشره». قلت: ما قوله: «ثم إذا شاء أنشره» قال: يمكث بعد قتله في الرجعة فيقضي ما امره.^١

سورة الطارق

٦٩. ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا * وَأَكِيدُ كَيْدًا * فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُويْدًا﴾.^٢

حدثنا جعفر بن أحمد، عن عبيد الله بن موسى، عن الحسن بن علي، عن ابن أبي حمزة، عن أبي بصير في قوله: «فماله من قوة ولا ناصر» قال: ما له قوة يقوى بها على خالقه، ولا ناصر من الله ينصره ان أراد به سوء. قلت: «انهم يكيدون كيدا»؟ قال: كادوا رسول الله ﷺ، وكادوا عليا عليه السلام، وكادوا فاطمة عليها السلام، فقال الله: يا محمد ﴿انهم يكيدون كيدا * وأكيد كيدا﴾. فمهمل الكافرين ﴿يا محمد، «أمهلهم رويدا» لوقت بعث القائم عليه السلام، فينتقم لي من الجبارين والطواغيت من قريش وبني أمية وسائر الناس.^٣

١. تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج ٢، ص ٤٠٥.

و عنه:

مختصر بصائر الدرجات: ص ٤٧؛ الرجعة: ص ٩٠، ح ٦٨؛ الايقاظ من الهجعة: ص ٣٤٧، ب ١٠، ح ٨٦؛ البرهان: ج ٤، ص ٤٢٨، ح ١؛ بحار الانوار: ج ٥٣، ص ٩٩، ب ٢٩، ح ١١٩؛ نور الثقلين: ج ٥، ص ٥١٠، ح ١١.

٢. سورة الطارق ٨٦، الآية ١٥ - ١٧.

٣. تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج ٢، ص ٤١٦.

و عنه:

المحجة: ص ٢٤٨؛ البرهان: ج ٤، ص ٤٤٩، ح ١؛ بحار الانوار: ج ٢٣، ص ٣٦٨، ب ٢٠، ح ٤٠، ج ٥١،

سورة الليل

٧٠. ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ﴾^١.

أخبرنا أحمد بن إدريس قال: حدثنا محمد بن عبد الجبار، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن محمد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل: «والليل إذا يغشى»؟ قال:

الليل في هذا الموضع فلان، غشي أمير المؤمنين في دولته التي جرت له عليه، وأمير المؤمنين عليه السلام يصبر في دولتهم حتى تنقضي.
قال: «والنهار إذا تجلّى»، قال: النهار هو القائم عليه السلام منا أهل البيت، إذا قام غلب دولته الباطل.

والقرآن ضرب فيه الأمثال للناس، وخاطب الله نبيه به ونحن، فليس يعلمه غيرنا.^٢

سورة القدر

٧١. ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ * تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ * سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾^٣.

←

ص ٤٩، ب ٥، ح ١٩ و ج ٥٣، ص ٥٨، ب ٢٩، ح ٤٢ و ج ٥٣، ص ١٢٠، ب ٢٩، ح ١٥٤؛ نور الثقلين: ج ٥، ص ٥٥٣، ح ١٩.

١. سورة الليل ٩٢، الآية ١ - ٢.

٢. تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي؛ ج ٢، ص ٤٢٥.

و عنه:

تفسير الصافي؛ ج ٥، ص ٣٣٦؛ المحجة؛ ص ٢٥٣؛ و بتفاوت: البرهان؛ ج ٤، ص ٤٧٠، ح ١؛ بحار الانوار:

ج ٢٤، ص ٧١، ب ٣٠، ح ٥ و ج ٥١، ص ٤٩، ب ٥، ح ٢٠؛ نور الثقلين؛ ج ٥، ص ٥٨٨، ح ٥.

٣. سورة القدر ٩٧، الآية ١ - ٥.



قوله: «إنا أنزلناه في ليلة القدر» فهو القرآن انزل إلى البيت المعمور في ليلة القدر جملة واحدة، وعلى رسول الله ﷺ في طول ثلاث وعشرين سنة. «وما أدراك ما ليلة القدر» ومعنى ليلة القدر ان الله يقدر فيها الآجال والأرزاق وكل أمر يحدث من موت، أو حياة، أو خصب، أو جذب، أو خير، أو شر، كما قال الله: «فيها يفرق كل أمر حكيم»^١ إلى سنة. قوله: «تنزل الملائكة والروح فيها» قال: تنزل الملائكة وروح القدس على إمام الزمان، ويدفعون إليه ما قد كتبوه من هذه الأمور.^٢

سورة البقرة

«استدراك»

٧٢. ﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾^٣.

تفسير علي بن إبراهيم: أبي، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن صالح، عن المفضل، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

«ألم» وكل حرف في القرآن مقطعة، من حروف اسم الله الأعظم الذي يؤلفه الرسول والامام عليهما فيدعو به فيجاب. قال: قلت: قوله: «ذلك الكتاب لا ريب فيه» قال: الكتاب أمير المؤمنين لاشك فيه، انه إمام «هدى للمتقين» فالآيتان لشيعتنا، هم المتقون «الذين يؤمنون بالغيب» وهو البعث و النشور وقيام القائم والرجعة. «ومما رزقناهم ينفقون» قال: مما علمناهم من القرآن يتلون.

١. سورة الدخان ٤٤، الآية ٤.

٢. تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج ٢، ص ٤٣١.

و عنه:

البرهان: ج ٤، ص ٤٨٨، ح ٢٩؛ بحار الانوار: ج ٩٧، ص ١٤، ب ٥٣، ح ٢٣.

٣. سورة البقرة ٢، الآية ١ - ٥.



أقول: هذا الخبر على هذا الوجه كان في بعض نسخ التفسير.^١

المآخذ

- ١ . القرآن الكريم.
- ٢ . اثبات الهداة، الشيخ حر العاملي.
- ٣ . الايقاظ من الهجعة، الشيخ حر العاملي.
- ٤ . بحار الانوار، العلامة المجلسي.
- ٥ . البرهان، السيد هاشم البحراني.
- ٦ . تأويل الآيات، شرف الدين النجفي.
- ٧ . تفسير الصافي، الفيض الكاشاني.
- ٨ . تفسير القمي، علي بن ابراهيم القمي.
- ٩ . حلية الأبرار، السيد هاشم البحراني.
- ١٠ . الرجعة، محمد مؤمن الاستربادي.
- ١١ . غاية المرام، السيد هاشم البحراني.
- ١٢ . مجمع البيان، العلامة الطبرسي.
- ١٣ . المحجة، السيد هاشم البحراني.
- ١٤ . مختصر بصائر الدرجات، الحسن بن سليمان الحلبي.
- ١٥ . منتخب الأثر، لطف الله الصافي.
- ١٦ . منهج الصادقين، فتح الله الكاشاني.
- ١٧ . الميزان، سيد محمد حسين الطباطبائي.
- ١٨ . نوادر الأخبار، الفيض الكاشاني.
- ١٩ . نور الثقلين، عبد علي العروسي.

١ . بحار الانوار: ج ٢٤، ص ٣٥١، ح ٦٩.